



حضرت
محمد مصطفیٰ (ﷺ)

عثمان نوری توپباش

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

© انتشارات ارقم ۲۰۲۲ / ۱۴۴۳ هجری قمری

حضرت محمد مصطفی (ﷺ) - ۱

عثمان نوری توپباش

عنوان اصلی: Hazret-i Muhammed Mustafâ ﷺ
Mekke Dönemi (Ders Kitabı)

مؤلف: عثمان نوری توپباش

مترجم: ذبیح الله منصور

ویرایش کپی: محمد آصف نعیمی

گرافیک: راسیم شاکراوغلو

ISBN: 978-625-440-430-6

چاپ: İkitelli Organize Sanayi Bölgesi
Mahallesi Atatürk Bulvarı,
Haseyad 1. Kısım No:60/3-C
Başakşehir, Istanbul, Turkey

تلفن: ۶۷۱-۰۷۰۰ pbx (+۹۰-۲۱۲)

فکس: ۶۷۱-۰۷۴۸ (+۹۰-۲۱۲)

ایمیل: info@islamicpublishing.org

وبسایت: www.islamicpublishing.org

چاپ: چاپخانه ارقم

Language: Persian



حضرت محمد مصطفیٰ (ﷺ)

- ۱ -

عثمان نوری توپباش



دیباچه مؤلف

نخستین و فرجامین حلقهٔ سلسلهٔ انبیاء، نور آفرینش، رحمت برای عالمیان،
فخر کائنات، حضرت محمد مصطفی (ﷺ)

شرح، توضیح، تبیین و توصیف همه جانبه و رسای زنده گانی بی مانند و مقدس نور عالم، دلیل آفرینش همهٔ مخلوقات، حضرت محمد مصطفی (ﷺ) که مظهر خطاب "حبیب من" از جانب خداوند متعال و لایزال قرار گرفته است، با این سطور مختصر و پر کم و کاست ممکن و مقدور نمی باشد. اما فهم آن ذات عالی جناب و تلاش برای بیان این فهم حتی المقدور برای دیگران از فواید بی شماری بر خوردار است. با توجه به این موضوع مهم، دست یافتن و ملبس شدن با پاره یی از اخلاق، رفتار و زنده گانی گهربار آن جناب به وسیلهٔ این سطور نزد ما متعالی ترین اندوخته و افتخار محسوب می شود.

این تلاش ما برای فهم همه جانبهٔ ابعاد شخصیتی آن ذات بزرگوار یعنی حضرت محمد مصطفی (ﷺ) و تجلیات انوار درخشان زنده گانی آن جناب بسان عبور دادن شعله های باریک و کوچک توپ نوری از نمد سیاه است که آن توپ نور با آن نمد پوشانیده شده است. اگر یک چراغ یا تویی از نور با نمد سیاه پوشانیده شود و بعد آن نمد به مقدار زیاد سوزن زده شود، نور آن چراغ از سوراخ های آن نمد به بیرون عبور خواهد کرد. این مجموعه را می توان در برابر حقیقت زنده گانی آن نور درخشان و خورشید تابان، حضرت محمد مصطفی (ﷺ) به حیث سوزن هایی تلقی نمود که بر آن نمد به مقصد ایجاد شکاف برای جریان آن نور دمیده می شود.

خداوند متعال اطاعت از رسولش را اطاعت از خود خوانده و کوچک ترین بی حرمتی و تقابل با ایشان را سبب ضیاع اعمال حسنهٔ آن شخص بیان داشته است. ارج گذاری و حرمت نهادن به ایشان را آزمون میزان تقوای مؤمنین قرار داده است. خطاب نمودن ایشان با الفاظ نامناسب را علامت بزرگ جهالت

دانسته و ما را به فرستادن درود و سلام در حق ایشان مکلف فرموده است. در تمامی حالات زنده گی مان باید ایشان را در خاطر داشته باشیم. حتی از ما خواسته شده است که هر روز در نماز هنگام خواندن التحیات "اَسْلَامٌ وَعَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ" بگوییم. در هنگام نماز، سلام دادن بر یک بشر از جمله شکننده های نماز به حساب می آید. درحالی که خداوند متعال سلام دادن بر پیامبر (ﷺ) را در نماز واجب گردانیده است. چون ایشان در برابر شدت و میزان محبتی که در برابر شان نشان داده می شود، به مثابه عالم بی انتهای از نور و اسرار جلوه گر و متجلی است.

نوشته هذا چیزی نیست جز تلاش اندک و ناچیزی برای درک و فهم بیشتر اخلاق و رفتار آن سردار کونین رسول الثقلین حضرت محمد مصطفی (ﷺ). بدین وسیله از خداوند منان مسئلت داریم که این تلاش ناچیز را مورد قبول و مقبول درگاه خود قرار داده و با احسان شمه یی از لطف و کرم الهی از درگاه بی نیازش بنده عاجز و بی پناه خود را خشنود و مسعود گرداند.

این اثر که تحت عنوان "حضرت محمد مصطفی (ﷺ)" نگارش و به چاپ رسیده بود، هم در کشور ما (ترکیه) و هم در کشورهای مختلف دیگری دنیا مورد پسند دوستان، علاقه مندان و نهادهای آموزشی زیادی واقع شد. تشویقات و علاقه مندی های بی شائبه این دوستان، عزیزان و نهادهای آموزشی در این راستا، ما را واداشت که این اثر را برای جوانان عزیز مسلمان که آئینه آینده اسلام عزیز می باشند، به شکل یک مجموعه آموزشی، تهیه و تقدیم آنان نماییم.

این اثر مطابق به سویی دانش آموزان سطح میانه به شکل ساده و مؤجز تدوین شده است. چاپ ترجمه آن به زبان فارسی دری به سبب حجیم بودن آن به دو مجلد هر یک عهد مکی و مدنی نبوت تقسیم بندی و بعد به دست نشر سپرده شد. در این مجموعه تلاش به خرچ داده شده است تا اصطلاحات، تعابیر و مفاهیمی را که سبب حفظ و نهادینه شدن فرهنگ و تعابیر قرآن و اسلام برای نسل های بعدی شود، قسماً به همان شکل اصلی اش بکار گرفته شود.



این مجموعه متشکل از هفت فصل و در پایان هر فصل ۵۰ سوال با ساختارهای تشریحی، خانه خالی و گزینه‌یی که سبب ارتقای ویژه‌گی‌هایی چون حفظ، توضیح، اظهار نظر، مقایسه و دقت در دانش آموز می‌شود، جا داده شده است.

در باب انتخاب و تهیه سوالات به وجوه ارتقای سویه اطلاعاتی، سوق‌دهی دانش‌آموزان برای تفکر در باره حکمت‌های حادثات و ارتباط آن با وقایع و حوادث روز، اهمیت و دقت بیشتری صورت گرفته است.

از اعضای کمیسیون تدوین این اثر با این ویژه‌گی‌ها، به خصوص آقای دکتر فاروق کنگر، اسماعیل گوندای، مبارک اِرقل، و دکتر علی جان تاتلی قلباً سپاس و امتنان نموده و از بارگاه خداوند عالمیان عاجزانه مسئلت دارم که مجموعه را برای آنان از جمله صدقات جاریه محسوب فرماید.

با اذعان بر تمامی خطاها و کاستی‌های این اثر از شما خواننده‌گان عزیز و محترمی که این مجموعه را به خوانش گرفته‌اید، صمیمانه التماس داریم تا آن را خطای عمدی تلقی ننموده، بر عجز و ضعف بنده‌گی مایان حواله نمایند و از خداوند رب‌العزت متمنی‌ایم تا با رحمت و مغفرت بی‌انتهایش به این تلاش ناقابل نظر اندازد.

با احترام

عثمان نوری توپباش

چاملیجه، ۲۰۰۸

سردار انبیاء حضرت محمد مصطفی (ﷺ)

خداوند متعال در رابطه به پیامبر (ﷺ) در قرآن کریم چنین می فرماید:

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿٤﴾ القلم، ۴

ترجمه: "و درحقیقت تو به خُلق نیکو و عظیم آراسته شده یی."

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ

وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ﴿٢١﴾ الاحزاب، ۲۱

ترجمه: «البته شما را به رسول خدا {چه در صبر و مقاومت با دشمن و چه دیگر اوصاف و افعال نیکو} اقتدایی نیکوست، برای آن کس که به {ثواب} خدا و روز قیامت امیدوار باشد و یاد خدا بسیار کند.»

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ

وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٥٦﴾ الاحزاب، ۵۶

ترجمه: "خدا و فرشتگانش بر {روان پاک} این پیغمبر صلوات و درود می فرستند. شما ای اهل ایمان، بر او صلوات و درود بفرستید و با تعظیم و اجلال بر او سلام گوید و تسلیم فرمان او شوید."

وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ

شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٧﴾ الحشر، ۷

ترجمه: "... و شما آن چه رسول حق دستور دهد {منع یا عطا کند} بگیرید و هرچه نهی کند و اگذارید و از خدا بترسید که عقاب خدا بسیار سخت است."

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ ﴿٣٣﴾ محمد، ۳۳

ترجمه: "ای اهل ایمان، خدا را اطاعت کنید و رسول او را اطاعت کنید و اعمال او را ضایع و باطل نگردانید."

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِّيقِينَ
وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ﴿٦٩﴾ النساء

ترجمه: "و آنان که اطاعت خدا و رسول کنند، البته با کسانی که خدا به آن ها لطف فرموده یعنی با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران محشور خواهند شد و اینان نیکو رفیقانی هستند."

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا
فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ ﴿٦٣﴾ توبه

ترجمه: "آیا ندانسته اند که هرکس با خدا و رسولش به عداوت برخیزد آتش دوزخ کیفر دائمی اوست؟ و این در حقیقت ذلت و خواری بزرگ است."
رسول الله (ﷺ) نیز چنین فرموده اند:

"به تحقیق من برای اكمال بهترين اخلاق فرستاده شدم." (الموطأ، حسن الخلق، ۸)
"به غیر از انسان ها و جنّیات سرکش و عاصی دیگر همه مخلوقات آسمان ها و زمین ها می دانند که من رسول و فرستاده خدا هستم." (احمد، مسند، ج ۳، ۳۱۰)
"برای شما دو چیز به جا می گذارم. تا زمانی که به آن ها چنگ زده اید، هرگز گمراه نخواهید شد. این دو چیز؛ کتاب الله و سنت رسولش می باشد." (الموطأ، قدر، ۳)

حضرت مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی محبت عمیق قلبی خود را نسبت به فخر کائنات حضرت محمد مصطفی (ﷺ) با این الفاظ و عبارات بیان می نماید:

"تا که این جان در تن است، بنده و غلام آن هستم و خاک راه حضرت محمد مختار (ﷺ) هستم. اگر کسی از سخنانم جز این را نقل کند، هم از آن شخص و هم از آن سخن بیزارم..."



محمد "عاکف ارسوی" شاعر ملی کشور ترکیه و نویسنده شعر سرود ملی این کشور، میزان احتیاج بشریت به فخر کائنات حضرت محمد مصطفی (ﷺ) را با این مصارع، چنین به زبان رانده است:

همه هست و بود دنیا محصول و پیامد وجود آن ذات مبارک (ﷺ) می باشد.
هم جوامع و هم افراد مدیون ایشان هستند.
تمامی بشریت مدیون آن ذات معصوم می باشند.
یارب! ما را در محشر با این اقرار حشر کن!...

نقش شناخت پیامبر (ﷺ) در درک حقیقت اسلام و زنده گی نمودن مطابق به آن

زنده گانی، اخلاق و سیرت سلطان انبیاء حضرت محمد (ﷺ) شبیه به اقیانوس وسیع و عمیقی می باشد. او از تمامی ویژه گی های ۱۲۴ هزار پیامبری که قبل از ایشان گذشته است بر خوردار می باشد و حتی بیشتر از آن. جایگاه ایشان در اوج قلعه فضیلت و اخلاق بشری قرار دارد.

تنها پیامبر و فردی که کمترین اعمال و حرکات زنده گی اش با تمام جز و تام هایش به ثبت رسیده است، پیامبر اسلام حضرت محمد (ﷺ) می باشد. در طول تاریخ کمترین رفتار و اعمال نیک پیامبرانی که بشریت را به سوی سعادت هدایت نموده اند، ثبت و به ما رسیده است. در حالی که تمامی حرکات و سکنات پیامبر (ﷺ) از خوردترین تا بزرگترین آن لحظه به لحظه با الفاظ و بیاناتش به مثابه یک الگوی شریف، مقدس و مفتخر ثبت و به ما رسیده است. تمامی این ها به لطف و مرحمت خداوند متعال از سال های دور تا به امروز و تا به قیام قیامت و آخرین انسان نیز خواهد رسید.

۱. متن اصلی این شعر به زبان ترکی:

Dünya neye sahipse, O'nun vergisidir hep!
Medyun O'na cemm'iyeti, medyun O'na fer!
Medyundur O Masum'a bütün bir beşeriyet!
Ya Rab, bizi mahşerde bu ikrar ile haşır et!...

ما به عنوان یک فرد بشر در کنار خواست دارا بودن ویژه گی های متعالی اخلاقی چون شکر، توکل، راضی بودن به تقدیر الهی، صبر، شجاعت، فداکاری، قناعت، فراخی قلب، جوان مردی و تواضع در برابر امتحان های زنده گی، مصیبت ها و خورسندی ها؛ هم چنان مکلف هستیم تا در برابر خم و پیچ های زنده گی دنیوی نیز توازن و استقامت خود را حفظ نماییم. در تمامی این موارد بهترین الگو و نمونه، زنده گانی حضرت پیامبر (ﷺ) می باشد که خداوند متعال ایشان را برای ما هدیه نموده است. وظیفه ما در برابر این احسان بی انتها و لطف بی همتای خداوند عظیم الشان، تلاش نمودن و همت گماردن به تعلیم و تعلم پیامبر بزرگوار حضرت محمد مصطفی (ﷺ) می باشد.

درک پیامبر (ﷺ) و آشنایی با زنده گی مبارک شان با تمامی ابعاد، اهمیت زیادی در فهم معانی قرآن کریم و ظرافت ها و مقاصد آن از اهمیت زیادی برخوردار می باشد. چون رسول الله (ﷺ) قرآن کریم را در طول ۲۳ سال عملاً در زنده گی شان به شکل کامل به تفسیر گرفته اند. به این اساس فهم معانی قرآن کریم برای یک مسلمان بدون فراگیری احادیث و زنده گانی پیامبر (ﷺ) ممکن نخواهد بود.

افزون بر این، یک مسلمان تنها با آموزش سیرت النبی و دست یافتن به اعماق احساسات و عواطف تاریخ اسلام از این مجرا می تواند به درک درست فرهنگ اسلامی دست یابد. عالم قلوب به میزان دریافت فیوض و معنایی که از آن حاصل می کند، می تواند به آرامش حقیقی برسد. چون منظره بی بدیلی که روش ها و احکام اسلام را با کوچکترین فروعاتش به نمایش می گذارد، زنده گی مبارک آن حضرت (ﷺ) می باشد و بس!

به صورت خلاصه می توان گفت، آن جوانی که می خواهد معتمد و با استقامت باشد، مُبَلَّغی که می خواهد دیگران را به راه راست دعوت و آنان را با نصایح زیبا و حکمت های خوب به راه راست ارشاد نماید، رئیس دولتی که خواهان اداره عادلانه و فاضلانه مملکتش می باشد، ریس خانواده یی که با رفتار خویش می خواهد الگوی بهتری برای افراد جامعه شود، پدری که می خواهد با

خانم و فرزندان با شفقت و مدارا برخورد کند، فرماندهی که می خواهد سوق و اداره سالم و منظمی در اردویش داشته باشد و از توانایی خوبی در این راستا برخوردار شود... باید در زنده گی خود فخر کائنات بهترین عالم حضرت محمد (ﷺ) را الگو قرار دهد و مطابق به دستورات ایشان عمل نماید. بدون شک تعلّم و تعلیم زنده گی و سیره مبارک رسول گرامی اسلام حضرت محمد مصطفی (ﷺ) برای هر فرد جامعه سعادت بزرگی خواهد بود و زنده گی نمودن تمامی انسانهای جامعه مطابق به آن در حقیقت به جز یک تحول عظیم، زیبا و نیکو در جوامع انسانی چیز دیگری بوده نمی تواند.

حکمت های گزینش عربستان در پیدایش و انتشار دین اسلام

دلائل و حکمت های انتخاب شبه جزیره عربستان به عنوان کانون پیدایش و انتشار دین مبین اسلام را چنین می توان برشمرد:

۱. در آن زمان دو همسایه اعراب یعنی ایران و بیزانس (روم) از منظر دینی در یک حالت انارشی و رویکرد استفاده جویانه از دین قرار داشتند. حاکمان و رهبران با باورهای مردم رفتار سلیقوی داشتند، عقاید و باورهای آنان را به هر سمتی که خواست خودشان بود، مسیر می دادند و از این راه بر آنان مظالم بیشماری را روا می داشتند. در زنده گی اجتماعی لجام شرافت، نجابت، اصالت و اخلاق، گسیخته و از مدار محار خارج شده بود. به این سبب به وجود آمدن دین جدیدی در آن منطقه و نشان دادن راه هدایت به وسیله فانوس این دین، به معنی سوق دادن مجموعی آن جوامع بسوی هدایت می باشد.

۲. ادیان در آن زمان قسمی که در مدنیت های یونان و هند بود، در جدال گرداب های فلسفی و خرافی گیر افتاده بود و نمی توانست پاسخ گوی نیاز های آدمیان باشد و مرحمی بر دردهای آنان شود. از این جهت نیاز وجود یک دین در یک جغرافیای بدون جدال و مناقشات فلسفی به شدت احساس می شد.

۳. اعراب اقوامی با اصالت نژادی و قبیلوی بودند و پابندی آنان به این ارزش ها و وجود تعدادی از فضایل فطری میان آن ها که کاملاً از بین نرفته بود، برای انکشاف و انتشار یک دین جدید از اهمیت بالایی برخوردار بود.

۴. وجود وجوه فضایل اخلاقی یی میان اعراب که با تشدد افراطیت و تفریطیت به آن از خود پای بندی نشان می دادند؛ چون کشتن و زنده به گور کردن دختران از ترس حفظ ناموس و عفت شان و اشتراک در جنگ های بی پایان به نام مردانه گی و جوانمردی که این کنش ها با آمدن یک دین جدید یعنی اسلام و انتخاب راه میانه به اخلاق نیکو یعنی عفت و روح مجاهدت مبدل گردید.

۵. شبه جزیره عربستان برای این که نقطه وصل قاره های آسیا، آفریقا و اروپا بود، از جهت جغرافیایی برای انتشار دین مبین اسلام نقطه عطفی را تشکیل می داد.

۶. مردمان مکه مثل مردمان سایر مناطق دنیا کماکان به زراعت و صنعت اشتغال نداشتند، بلکه با تجارت و رفت و آمد به ممالک بیشمار و ایجاد مناسبت ها و علایق انسانی متفاوت، سرگرم بودند که این خود از اهمیت بالایی در انتشار و گسترش دین اسلام به مناطق دیگری برخوردار بود.

۷. فضیلت زبان عربی مستعمل در عربستان از جهت آهنگ، ساختمان واژه و اشتقاق آن، تصریف افعال و قواعد تلفظ، بر زبان های دیگر را نیز می توان از حکمت های این گزینش خواند.

۸. موجودیت خانه کعبه در این موقعیت جغرافیایی که هم زمان با آفرینش حضرت آدم (ع) بناء نهاده شده است، نیز در شمار این حکمت ها محسوب می شود.

مَکَهِ یا اُمُّ الْقُرَى^۲

از خانه کعبه یا مکه در قرآن کریم با اسامی بکه، اُمُّ الْقُرَى (مادر شهر ها) و بلدۀ امین (شهر امن و امان) نیز تذکر به عمل آمده است. مکه و بکه در زبان

۲. اُمُّ الْقُرَى یکی از اسامی یی است که برای کعبه در قرآن کریم ذکر شده است. مترجم.

بابی به معنی "خانه" می باشد. این اسم نخستین بار از طرف قوم عمالقه در مورد این بیت مبارک بکار گرفته شده است.

شهر مکه از طرف جنوب با یمن از طرف شمال با بحیره مدیترانه (سفید)، از طرف غرب با جده، از طرف شرق با خلیج بصره (خلیج فارس) و از طرف غرب با جده و مرکز متقاطع راه هایی که به آفریقا متصل می شوند، هم مرز می باشد. خانه کعبه از جهت اقتصادی نیز در یک نقطه جغرافیایی خاصی واقع شده است. اهالی مکه برای این که زمین آن دیار قابل زرع نبود، از راه تجارت کسب معاش می نمودند. از این سبب موجودیت مکه در شبه جزیره عربستان از جایگاه مرکزی و مهمی برخوردار می باشد. فعالیت های تجارتی اهل مکه بدون وقفه و انقطاع در تمام فصول سال ادامه داشت. مردم مکه سفرهای تجارتی تابستانی خود را بسوی سوریه و سفرهای زمستانی شان را به جهت یمن انجام می دادند. اموال کاروان های تجارتی شان را با شتران حمل و نقل می نمودند. گاهی شمار شتران حامل اموال تجارتی به اندازه یی افزایش می یافتند که تعداد آن ها به ۲۵۰۰ رأس شتر نیز می رسید. این کاروان های تجارتی برای اهالی مکه از چنان اهمیتی برخوردار بود که گاهی پیامبر (ﷺ) با یادآوری آن قریش را به ایمان و عبادت دعوت می نمود:

لَا يَلَافُ قُرَيْشٌ * إِلَّا لَهُمْ رَحْلَةُ الشَّتَاءِ وَالصَّيْفِ * فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * الَّذِي
أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَأَمَنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ * ﴿القریش، ۱-۴﴾

ترجمه: "چیزی که به قریش سهل گردانیده شد، بلی! آنان باید صاحب این خانه {کعبه} را بنده گی کنند که او برای آنان سفرهای تابستانی و زمستانی را سهل گردانید تا بدین وسیله آنان شکم های شان را سیر و از هرگونه ترس در امان باشند."

انجام فعالیت های تجاری و اقتصادی امن در شبه جزیره عربستان به سبب نداشتن یک حاکمیت سیاسی کار دشواری بود. از طرف دیگر، امنیت لازم برای انجام این فعالیت ها و به راه افتیدن کاروان های تجارتی اعراب در ماه های

حرام (ذوالقعدة، ذوالحجه، محرم، رجب) که نزد اعراب از تقدس و حرمت خاصی برخوردار بود و جنگ را در آن حرام می شمردند، کاملاً فراهم بود. با برپایی بازار های عُکَّاط، مُجَنَّة و ذُوالمجاز در جوار خانۀ کعبه، چرخۀ اقتصاد مکه به حرکت در می آمد و زمینۀ کمایی نمودن سود وافر را به تجاران مکه فراهم می نمود. این بازار ها که در موسم های حج برپا می شد، ازدحام زیادی داشتند.

موقعیت جغرافیایی مکه از زمان های گذشته تا امروز، دقت و توجه دولت های اطرافش را به خود جلب می نمود. هم چنان این مکان به سبب تقرّر "بیت الله" در آن جا از اهمیت ویژه یی برخوردار می باشد. مکه بر وصف تشبثات اشغال گرایانۀ زیادی از طرف دولت های همسایه، هیچ گاهی مورد اشغال قرار نگرفته و در طول تاریخ استقلالیت خود را حفظ نموده است. حکومت های امپراطوری روم (بیزانس) نیز به صورت پی هم تلاش هایی به منظور حاکمیت بر مکه داشته است. اما هیچ گاهی به این هدف دست نیافته است.

تاریخچه و تقدس خانۀ کعبه

واژه کعبه که در لغت عربی به معنی یک "پدیدۀ مکعب شکل یا چهار ضلعی" می باشد، دو بار در دو جای قرآن کریم از آن تذکر به عمل آمده است. خانۀ کعبه در قرآن کریم با اسامی متفاوت دیگری شبیه به "بیت، بیت الله، بیت العتیق، بیت الحرام، بیت المحرّم و مسجد الحرام" نیز یاد شده است و مردم عام اجتماع به آن "کعبۀ مُعَظَم یا مُعَظَمه" خطاب می کنند.^۳

۳. بیت الله در حقیقت روی تهادی به ضخامت ۱/۵ سانتی متر اعمار شده است. ابعاد بیرونی اش از جهات مختلف ۱۰/۷ و ۱۲ متر بوده و ارتفاع آن نیز ۱۵ متر می باشد. در اعمار دیوار خانۀ کعبه به مقدار ۱۶۱۴ سنگ آتشفشانی و سایر سنگ هایی که از نواحی کعبه گرد آوری شده، به کار رفته است. در سمت شرقی آن سنگ «حجر الاسود» به ارتفاع ۱/۵ متر با غلاف نقره قرار گرفته است. این سنگ نشانه یی است برای آغاز و انجام عمل طواف در اطراف خانۀ کعبه در اثنای مراسم حج. دروازه خانۀ کعبه در سمت شمال شرقی این خانه به ارتفاع ۲ متر از زمین قرار دارد. فاصلۀ موجود میان سنگ «حجر الاسود» و دروازه بیت الله را «مُلَترَم» می نامند. (میراث کامل، ترجمۀ تجرید، ج. ۴. ۱۷-۲۰)

حضرت آدم (ع) هنگامی که بر زمین فرود آمد، مامور شد تا معبدی در جایی که امروزه به نام "بیت الله" نامیده می شود، اعمار نماید. (طبری، تاریخ، ج، ۱، ۱۲۴) خداوند متعال در این باره چنین می فرماید:

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ ﴿۹۶﴾ آل عمران، ۹۶

ترجمه: "بدون شک اولین خانه یی {معبد} که برای انسان ها به عنوان منبع خیر و برکت اعمار شد، "خانه کعبه" در مکه است."

رسول الله (ﷺ) در پاسخ به پرسش حضرت ابوذر (۲) چنین فرمودند: "اولین مسجدی که در روی زمین بنا شد، "مسجد الحرام" و دومین مسجد معمور بعد از مسجد الحرام "مسجد اقصی" می باشد." (نگاه، البخاری، انبیاء، ۱۰) بدین ترتیب وادی مکه با اولین انسان دنیا، یعنی حضرت آدم به عنوان بهترین مکان یعنی معبد خداوند متعال انتخاب و مقدس گردانیده شد.

خانه کعبه بعد از طوفان حضرت نوح (ع) مدت مدیدی زیر ریگ و خاک آن طوفان باقی مانده است. حضرت ابراهیم (ع) بعد از سال های زیادی هنگام مراجعت به مکه که خانم و فرزندش حضرت اسماعیل (ع) را در آن جا رها کرده بود، به فرزندش حضرت اسماعیل (ع) چنین گفت: "پروردگارم دستور داده است تا خانه یی بناء کنیم و تو نیز در این کار مرا یاری کنی."

حضرت اسماعیل (ع) و حضرت جبرئیل (ع) از اطراف و اکناف مکه برای حضرت ابراهیم (ع) سنگ آوردند و حضرت ابراهیم خلیل الله دیوارهای خانه کعبه را اعمار نمود. سنگ مرمرینی که امروزه به در "مقام ابراهیم" قرار دارد و نقش پای حضرت ابراهیم (ع) در آن درج است، سنگی است که زیر پای حضرت ابراهیم (ع) هنگام اعمار دیوارهای کعبه به دستور خداوند متعال شبیه به آسانسور (لیفت) خودکار عمل می نمود.

خداوند متعال در این مورد در سوره بقره می فرماید:



وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ

الْعَلِيمُ * ﴿البقره، ۱۲۷﴾

ترجمه: "زمانی که حضرت ابراهیم (ع) با فرزندش حضرت اسماعیل (ع) تهداب خانه کعبه را می ساختند، چنین دعا می نمود: 'پروردگارا! این عمل مارا قبول و مقبول درگاه خود گردان. چون تنها تو شنوا و دانا بر همه چیز هستی!'"

بعد هنگامی که کار اعمار خانه کعبه به اختتام رسید؛ حضرت ابراهیم (ع) و حضرت اسماعیل (ع) چنین دعا نمودند:

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ
التَّوَّابُ الرَّحِيمُ * رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ
وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * ﴿البقره، ۱۲۸-۱۲۹﴾

ترجمه: "پروردگارا! ما را در زمره کسانی قرار ده که تسلیم تو اند و از نسل ما نیز امتی بیرون آر تا مطیع راه تو باشند. اصول عبادت ما را برایمان نشان ده و توبه های ما را بپذیر. چون بدون شک پذیرنده توبه ها و مرحمت کننده ترین مرحمت کننده ها تویی! برای آنان {نسل بعد از ما} پیغمبری را از بین خود شان که کتاب و آیات تو را برای آنان بخواند و با پند و حکمت آنان را تزکیه نفسی نماید، بفرست. به تحقیق تنها غالب و پیروز و تنها کسی که هر کاری را به بهترین وجه آن انجام می دهد تویی!"

بعد از اتمام اعمار خانه کعبه، خداوند متعال برای حضرت ابراهیم (ع) امر کرد، تا همه انسان ها را به حج این خانه فراخواند.

وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ

مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ * ﴿الحج، ۲۷﴾

ترجمه: "میان همه مردم حج را اعلان نما! آنان اگر پیاده از راه دور می آیند و خسته می شوند، با مرکب های شان بسوی تو آیند!"

بر اساس این دستور الهی، حضرت ابراهیم (ع)، به مقصد ندای این فرمان پروردگارش بر فراز کوه "أَبُو قُبَيْس" بلند شد و چنین ندا سر داد:

"خداوند حج و زیارت خانه کعبه را بر شما فرض گردانیده." (میراث کامل، ترجمه تجرید، ص، ۴، ۲۰، ۲۱)

بعد از ابلاغ این فرمان الهی توسط حضرت ابراهیم (ع) حضرت جبرئیل (ع) نزد او آمد و برایش حدود و جغرافیای صفا، مروه و حرم شریف را مشخص نمود و از او خواست که به عنوان علامت گذاری در آن جاها سنگی را نصب کند و بعد از آن تمامی اساسات حج خانه کعبه را برای حضرت ابراهیم (ع) تعلیم داد.

از آن روز به بعد زائرینی که از دور و نزدیک به حجاز می آمدند شروع به زیارت "بیت الله" نمودند و بدین ترتیب خانه کعبه به عنوان یک مرکز مهم دینی عرض اندام نمود و توجه تمامی انسان ها را به خود جلب کرد.

خانه کعبه در تاریخ خود به سبب قدسیتی که داشت و این قدسیت و عظمت برای مشرکین دیگر غیر قابل تحمل بود، مورد تهاجم اقوام مشرک زیادی قرار گرفته است. چند قرن قبل از حمله ننگین حاکم یمن "ابرهه" بر مکه سه تن از حاکمان بت پرست دیگر یمن نیز دست به این کار زده بودند. در یکی از این تهاجم ها تعدادی از اشخاص قبیله "حضیل" از حاکم یمن می خواهند تا کعبه را ویران و خزانه آن را غارت کنند. دلیل تحریک حاکم یمن توسط اشخاص قبیله هذیل این بود که آنان می خواستند، از شرّ این حاکم نجات یابند. چون آنان به قدسیت کعبه باور داشتند. بر اساس تجربه تاریخی آن ها، اگر کسی عزم تخریب خانه کعبه را نماید و دست به این کار زند این عمل سبب تباهی و هلاکتش خواهد شد.

حاکم یمن با عساکرش که عزم تخریب این خانه را نموده بودند، همه در ریگ ها فرو رفتند. بعداً با رهنمایی و مشوره عالمان یهودی از نیت شومش نسبت به کعبه منصرف شد. به "بیت الله" تعظیم نمود و به مردم مکه نیز وعده



هر نوع کمک و همکاری را داد و به این شکل خود را از هلاکت وارهانید. (ابن هشام، ۱، ۱۹، ۲۰؛ عبدالرزاق، ج، ۴، ۱۵۳)

بدین ترتیب قدسیّت و تحت محافظت الهی قرار داشتن کعبه معظمه و قریشیان میان مردم بیشتر از قبل عمومیت و استحکام یافت.

از زمان حضرت ابراهیم (ع) تا آغاز بت پرستی، عبادت در اطراف بیت الله، بر اساس مبانی وحدانیت ادامه داشت. بعد از شروع بت پرستی در مکه، مشرکین در اطراف کعبه و داخل آن تعدادی از بت ها را قرار دادند. علی الرغم چنین حالتی کعبه هیچ گاهی با اسم بت ها یاد نشد بلکه اسم "بیت الله" را به خود حفظ نمود است.

در فتح مکه، تمامی بت های موجود در داخل کعبه شکستانده شده و تحت نظر پیامبر (ﷺ) داخل و خارج خانه کعبه با آب زمزم شست و شو داده می شود. از آن زمان تا امروز همه ساله خانه کعبه در عرفه عید قربان با آب زمزم و گلاب شستشو داده می شود و با خوشبویی های متنوع، عطر آگین و پوش آن نیز عوض می شود.

از نخستین روزهای اعمار کعبه مناسک و وظایفی در قبال این خانه موجود بود تا آن وظایف و مناسک با حرمت و دقت باید اجرا می شد. این وظایف در اوایل توسط حضرت اسماعیل (ع) انجام می شد. بعد به پسرش، بعد به "جرحومیان" بعداً به قبایل مختلف سپرده شده است. در نهایت این وظایف را قریشیان به عهده گرفتند. بعد از اعمار شهر جدید و مدرن در مکه در اعصار ما، این وظیفه به دوش مسئولان حکومتی شهر مکه نهاده شد که باید آن را با اعتناء و دقت تمام انجام بدهند.

این وظایف که با دقت و اعتنای خاصی انجام می شود عبارت اند از:

۱. سدانه: وظیفه یی است، مشتمل بر تهیه و تدارک پوش خانه کعبه و نگهداری کلید در این خانه. این کار برای عامل آن شرف بزرگی محسوب می شود.

۲. سقایه: وظایف این بخش آن است که برای حجاج زائر، آب شیرین زم زم هدیه دهد و کارهای مرتبط به چاه آب زم زم را انجام دهد.
۳. ریدانه: غذا دادن برای حجاج فقیر و مسکین، تهیه مسکن و مهمان نوازی زائرین در اثناء مراسم حج می باشد.
- این وظایف شریف در عصر سعادت^۴ میان خانواده های پیشگام مکه تقسیم شده است. امروزه اما به شکل منظم تر و مدرن تر در حال انجام است.

کعبه محفوظ، در پناه رحمان و واقعه فیل

خانه کعبه که به دستور خداوند متعال معمور شد، همیشه در حفظ و پناه او قرار داشته و خداوند (ج) حافظ این خانه بوده است. یکی از واقعات عبرت انگیزی که اثبات خوبی بر این ادعا در تاریخ خانه کعبه بوده "واقعه فیل" می باشد. والی یمن ابرهه با همکاری امپراتور روم، در "صنعا" یک کلیسا اعمار کرد. او آروز داشت که بعد از این مردم به عوض کعبه به این معبد سرزنند و این مکان را عبادت کنند. اما خیالی که او در سر می پخت محقق نشد و انسان ها تمایلی به آمدن به این مکان برای عبادت از خود نشان ندادند و این کار، ابرهه را سخت خشمگین می کرد. او چاره را در تخریب این خانه دید. چون کعبه مکان مقدس و تاریخی اعراب بود و در موجودیت خانه کعبه، اعراب به مکانی دیگری به عبادت نمی رفتند. ابرهه برای تخریب خانه کعبه، عزم خویش را جزم نمود و با لشکری عظیم بسوی مکه حرکت نمود. اردویش با فیل های بزرگ و عظیم الجثه مجهز بود. موجودیت این فیل ها در یک اردوی جنگی امروزه به مثابه موجودیت تانگ های مخرب نظامی در رزمایش های جنگی شمرده می شود.

۴. اصطلاح «عصر سعادت» در تاریخ تنها به دوره یی که پیامبر (ﷺ) خود در قید حیات بود، اطلاق می شود. چون تنها در این دوره انسان ها خوشبختی، سعادت و آرامش روحی را در کنار پیامبر (ﷺ) به معنی واقعی آن تجربه نموده اند.

۵. "شهر صنعا" امروزه پایتخت کشوری است در شبه جزیره عربستان بنام «یمن». این شهر در فاصله ۱۷۰ کیلومتری در جوار بحیره احمر (سرخ) واقع شده است.



ابرهه گمان می کرد که با تخریب "کعبه" می تواند انسان ها را برای عبادت بسوی کلیسایی که خود ساخته است، سوق دهد.

او برای تخریب کعبه بی باکانه مصمم و بر آشفته بود. چون زمانی که عبدالمطلب برای خواستن شترهای خود که از طرف سربازان ابرهه غصب شده بود، نزد ابرهه رفت. ابرهه با حیرت تمام خطاب به عبدالمطلب گفت: "من برای تخریب خانه کعبه آمده ام، اما تو هنوز در فکر شتران خود هستی."

عبدالمطلب برایش چنین پاسخ می دهد: "کعبه خود صاحب دارد! صاحبش آن را حفاظت خواهد نمود!" ابرهه با غرور و تکبر بسیار گفت: "هیچ کسی نخواهد توانست کعبه را درمقابل تهاجم من محافظت نماید."

در نهایت ابرهه به لشکرش که به خانه کعبه نزدیک شده بود، دستور حمله را صادر کرد. ناگهانی فیل ها از حرکت بسوی مکه باز ماندند و آسمان با پرنده های "ابابیل" پوشانیده شد. این پرنده های کوچک سنگ ریزه های سخت شبیه به توتة های سفال را که در پاهای شان با خود آورده بودند، چون ژاله بر لشکر ابرهه ریختند. این سنگ ریزه های سفت و محکم، اما کوچک به هر کسی که اصابت می نمود، قطعاً او را می کشت. مقابل کعبه به یکباره گی به پشته یی از کشته های انسان ها و فیل های لشکر ابرهه مبدل گردید. پرنده های کوچک ابابیل فیل هایی که هر کدام شان چندین تن وزن داشتند، را به زمین فرش نمود. این سال که در آن این معجزه و واقعه الهی رخ داد، به نام "سال فیل یا عام الفیل" خوانده شد. بعد از آن واقعه، سال فیل میان قریشیان به عنوان آغاز یک تقویم جدید محسوب شد.

خداوند متعال این واقعه را در قرآن کریم چنین بیان نموده است:

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ * أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ * وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ * تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ * فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ *

﴿الفیل، ۱-۵﴾

ترجمه: "آیا ندیدی که خدایت با صاحبان فیل {سپاه فیل سوار ابرهه} چه کرد؟! آیا کید و تدبیر آن ها را {که برای خرابی کعبه اندیشیدند} تباه نکرد؟ و بر هلاکت آنان مرغانی گروه گروه فرستاد، تا آن سپاه را با سنگ های سحیل {دوزخی} سنگباران کردند و تن شان را چون علفی زیر دندان حیوان خرد گردانید."

چون خانه کعبه به دستور خداوند متعال اعمار و به عنوان معبد الهی مبارک و مقدس گردانیده شده است، تحت محافظت خداوند متعال قرار دارد. بنا هیچ کسی نمی تواند آن را تخریب کند.

جزائی که خداوند متعال برای این سرکشی و طغیان ابرهه محقق نمود، در ماهیت تهدیدی است باقی و پا برجا برای هر آن شخصی که تا روز قیامت اقدام به چنین عمل ناپسند کند.

خداوند متعال در آیه دیگری چنین می فرماید:

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿البقرة، ۱۱۴﴾

ترجمه: "و کیست ستمگارترا از آن که مردم را از ذکر نام خدا در مساجد منع کند و در خرابی آن اهتمام و کوشش نماید؟ چنین گروه را شاید که در مساجد مسلمین در آیند، جز آن که {بر خود} ترسان باشند. این گروه را در دنیا ذلت و خواری نصیب است و در آخرت عذابی بزرگ."

ابرهه در نتیجه مظالمی که انجام داده بود، گمان می نمود که خود صاحب، قوت و قدرت بی حد و حصری می باشد. در مقابل این گمان باطلش خداوند متعال او را با حیوانات درنده و وحشت زای دشت ها و صحرا ها مثل، شیر، پلنگ و مارهای سمی نه، بلکه با پرندۀ کوچکی بنام ابابیل که سنگ های کوچک تر از نخود در لایه های پاهای شان داشت، تباه و برباد نمود. به همین منوال خداوند متعال ظالمان طغیان گر دیگری چون فرعون، نمرود و جالوت را نیز با



مخلوقات کوچکش هلاک نموده است و با این کار عجز و کبر بیهوده‌شان را به اثبات رسانیده است.

ابرهه که با تکبر و غرور بسیاری از یمن بیرون شده بود، با وضعیتی اسف بار و جسمی خون چکان کشان کشان دوباره وارد یمن گردید. این وضع ابرهه برای کسانی که در دنیا با سرکشی و طغیان زنده گی می کنند، منظره واضح و عبرت انگیزی می تواند باشد.

حضرت ابراهیم (ع) و عقیده توحیدی یا حنفیت

علی الرغم آن که در مکه پرستش اصنام و اوهام حاکم بود، عقیده توحیدی یا وحدانیت به صورت کامل از بین نرفته بود. عقیده توحیدی که حضرت ابراهیم (ع) آن را برای انسان ها تعلیم و منتشر نموده بود، اگر چه کم و اندک هم باشد، در اذهان تعدادی از مردم تداوم خود را تأمین نموده بود.

دین حضرت ابراهیم (ع) را "دین حنیف" می گویند. واژه "حنیف" به معنی، از راه کج به راه راست رفتن، با استقامت ایستادن و گریز از عقاید باطل و ایمان آوردن به خدای واحد و لاشریک می باشد.

خداوند متعال در قرآن عظیم الشان در این مورد چنین می فرماید:

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا

كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * ﴿البقره، ۱۳۵﴾

ترجمه: "یهود و نصارا گفتند، که به آیین ما یعنی یهودیت و مسیحیت در آید، تا راه راست یافته و طریق حق پویید. {ای پیامبر (ﷺ) در جواب آن ها} بگو: بلکه ما آیین ابراهیم (ع) را پیروی می کنیم که به راه راست توحید بود و از مشرکان نبود."

در جای دیگری خداوند متعال می فرماید:

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ *

﴿آل عمران، ۶۷﴾

ترجمه: "ابراهیم (ع) نه یهودی و نه یک مسیحی بود. او یک مسلمان حنیف {راست و درست} بود و از مشرکان نبود."

حضرت ابراهیم (ع) در دورهٔ جهالت از گمراهی و بت پرستی دست می کشد و به راه حق و حقیقت گام می گذارد و به هر آن شخصی که به یگانه گوی خداوند (ج) ایمان می آورد و راه حضرت ابراهیم (ع) را انتخاب می کند، حنیف گفته می شود. کسانی مثل ورقه بن نوفل، عبدالله بن جهش، عثمان بن حویرث، زید بن عمرو و قوس بن سعیده در زمرهٔ حنیفان اند. اینان سجده و تضرع در برابر موجودات بی جان و بی زبان مثل اصنام و سایر موجودات را زشت و وقیح می شمردند.

رسول خدا (ﷺ) در مورد ورقه بن نوفل چنین فرموده است:
"او را در میان جنت در حالی که لباسی مزین و بافته شده از ابریشم در تن داشت، دیدم."

حضرت شان در مورد زید نیز چنین فرمودند:
"او در روز رستاخیز میان من و پیامبر (ﷺ) قبل از من یعنی حضرت عیسی (ع) به عنوان یک امت مستقل به پا خواهد خواست." (هشمی، ج، ۹، ص ۴۱۶)
به قول علمای اسلام والدین حضرت پیامبر اسلام (ﷺ) نیز از جملهٔ حنیفان مکه بوده اند. حنیفیت به جز اسلام چیز دیگری نیست. به این اساس خداوند متعال برای حضرت محمد (ﷺ) دستور داد، تا از دین حضرت ابراهیم (ع) پیروی نماید.

در این مورد خداوند متعال در قرآن عظیم الشان چنین می فرماید:

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ *
شَاكِرًا لِّأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ * وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي



الْآخِرَةَ لِمَنِ الصَّالِحِينَ * ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * ﴿النحل، ۱۲۰-۱۲۳﴾

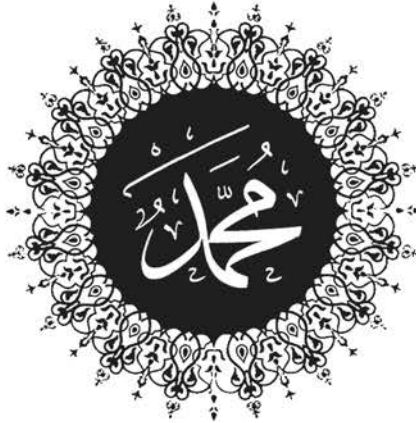
ترجمه: "بدون شک ابراهیم (ع) پیامبری بود استوار بر راه حق و از کسانی بود که از خداوند (ج) اطاعت می نمود و هیچ گاهی در زمره مشرکان قرار نگرفت. آن گاه بر تو وحی کردیم که {در دعوت به خدا پرستی و توحید و بسط معارف الهی} آیین ابراهیم (ع) را تعقیب کن که پاک و یکتا پرست بود و هرگز به خدای یکتا شرک نیاورد."

بدین سبب واژه "حنیف" برای دین اسلام نیز بکار رفته است. برای یک مسلمان خالص و راست نیز صفت حنیف داده شده است. قسمی که پیامبر (ﷺ) فرموده اند:

"من با دین، آسان گیرنده، سهل و حنیف فرستاده شده ام." (احمد، ج، ۵، ۲۶۶، همچنان، نگا، بخاری، ایمان، ۲۹)



فصل اول



حضرت محمد (ﷺ) قبل از نبوت

میلاد با سعادت پیامبر اکرم (ﷺ) و دورهٔ کودکی ایشان

نسب با صفای حضرت محمد مصطفی (ﷺ)

اسم پدر حضرت پیامبر (ﷺ) عبدالله و اسم مادرشان بی بی آمنه بود. نسب مبارک شان تا به یک تن از شریف ترین افراد قبیلهٔ قزدار بن اسماعیل که عدنان نام دارد، امتداد می یابد.

حضرت رسول الله (ﷺ) هم از جانب پدر و هم از جانب مادر منتسب به پاکترین و شریف ترین خانوادهٔ های قبیلهٔ قریش هستند. ایشان این موضوع را در حدیثی چنین بیان نموده اند:

«خداوند متعال از میان فرزندان ابراهیم (ع) حضرت اسماعیل (ع) و از میان فرزندان حضرت اسماعیل (ع) کنانه را انتخاب نمود و از میان فرزندان کنانه قریش و از میان قریش، هاشمیان و از میان هاشمیان عبدالمطلب و از میان فرزندان عبدالمطلب مرا برگزید.» (مسلم، فضایل، ۱؛ ترمذی، مناقب، ۱)

جماعتی که پیامبر (ﷺ) بدان منتسب و در آن می زیست، هرگاه دچار اختلاف و تفرقه در امری می شدند، خداوند متعال پیامبرش (ﷺ) را حفظ می نمود و در جانب حق قرار می داد. نور جهان افروز عالم حضرت پیامبر اسلام (ﷺ) از زمان حضرت آدم (ع) تا خاتم (خود آن حضرت) به واسطهٔ عقیف ترین سلسلهٔ پدران و مادران از نسلی به نسلی تا به ایشان انتقال یافته است. (احمد، مسند، ج، ۱، ۲۱۰)

ابن خلدون از عالمان بزرگ اسلام در خصوص پاکی و روشن بودن نسب پیامبر (ﷺ) چنین فرموده اند:

«نسب هیچ فردی در دنیا، از آدم تا خاتم مثل نسب حضرت محمد مصطفی (ﷺ) پاک، مرتب و بدون انقطاع تداوم نیافته است. این هدیهٔ ویژه یی است از جانب خداوند (ج) به پیامبر (ﷺ).» (ابن خلدون، مقدمه، ج، ۱، ۱۱۵)

ازدواج والدین گرامی رسول الله (ﷺ)

در آن زمان نشانه ها و رگه های واقعی عقیده توحیدی حضرت ابراهیم (ع) در مکه به خوبی مشهود نبود. خانه کعبه پر از بت های اقوام و قبایل مختلف مکه شده بود. چشمه آب زم زم که از زمان حضرت اسماعیل (ع) باقی مانده بود نیز کماکان از بین رفته بود.

به پدر کلان حضرت محمد (ﷺ) عبدالمطلب در خواب زمانی که در حَجَرِ خوابیده بود، امر شد تا چاه آب زم زم را از نو حفر نموده آن را احیاء نماید. بعداً جایی را که باید حفر می کرد، با اشاره یی به وی فهمانیده شد.

جدّ پیامبر (ﷺ) عبدالمطلب زمانی که خواست به حفر چاه زم زم که مسدود و منعدم شده بود، آغاز نماید؛ قریشیان به او اجازه نمی داد تا با حفر قسمتی از اطراف مکه آن چاه را از نو حفر و احیاء کند. عبدالمطلب که خود را در برابر قریشیان ناچار دید، گفت: "اگر من صاحب ده فرزند شوم و آنان هم به سنینی برسند که بتوانند از من محافظت کنند، من یکی از آن ها را برای کعبه قربانی خواهم کرد."

مدتی بعد قریشیان به سبب دیدن اشارات و احوال خارق العاده در وجود عبدالمطلب، با نشان دادن انعطاف و تمایل به او اجازه دادند تا چاه آب زم زم را از نو حفر کند. عبدالمطلب نیز چاه را حفر و آب زم زم را از آن بیرون آورد. با گذشت زمان از عبدالمطلب ده فرزند به دنیا آمد و همه به سنینی رسیدند که می توانستند از خود و پدرشان محافظت نمایند. در این حال شبی در خواب برایش به جای آوردن وعده یی که سال ها قبل با خداوند متعال کرده بود، چنین خاطر نشان شد: "وعده ات را بجا بیاور و به آن عمل کن!" عبدالمطلب به عوض وعده اش گوسفند و گاو قربانی نمود. اما در خواب از وی بزرگتر از این درخواست شد. او هر باری که گاو و گوسفندی قربانی می نمود، در خواب از او بزرگتر از آن خواسته می شد. زمانی که عبدالمطلب در خواب پرسید: "آن بزرگتر چیست؟" برایش گفته شد: "وعده ات را بجا بیاور و یکی از فرزندان را که نثار نموده بودی قربانی کن!" عبدالمطلب با شنیدن این خبر فرزندانش را گرد



هم آورد و آنان را به اطاعت از خود در امر تحقق این وعده در راه خداوند (ج) دعوت نمود. آنان نیز بدون مخالفت و رضایت کامل گفتند: "تو هر آنچه را که می خواهی انجام بده و وعده ات را به جا بیاور!"

عبدالمطلب برای این کار قرعه انداخت و در آن هنگام چنین دعا نمود: "پروردگارا! من وعده کرده بودم که یکی از فرزندان خود را در راه تو نثار کنم. برای این کار قرعه انداختم و تو قرعه را به نام هریکی از آن ها که می خواهی در آور." در آور.

قرعه به نام عبدالله پدر حضرت رسول الله (ﷺ) برآمد. عبدالمطلب زمانی که عبدالله را برای قربانی نمودن به کعبه برد، مردمان مکه برای این که قربانی فرزند برای خانه کعبه در آینده مرسوم نشود، او را از این کار باز داشتند. آنان برای یافتن راه بدیل، عبدالمطلب را اقناع نمودند تا او را نزد عالمی ببرند و برای این کار چاره یی از وی بجویند.

آنان نزد عالمی یهودی حضور یافتند و از وی پرسیدند:

"- به نظر شما خون بهای یک انسان چقدر است؟

او گفت:

- ده شتر. اما میان عبدالله و آن ده شتر باید قرعه اندازید. شاید قرعه به نام عبدالله بر آید. در آن صورت ده شتر دیگر نیز علاوه کنید. اگر باز هم قرعه به نام عبدالله برآمد، ده شتر دیگر نیز علاوه نموده دوباره میان او و بیست شتر قرعه انداخته شود. اگر باز هم قرعه به نام عبدالله برآمد، ده شتر دیگر علاوه نموده قرعه اندازید. تا زمانی که نام شتر در قرعه نیامده باشد، ده ده شتر اضافه نموده این کار را دامه دهید!"

آن ها زمانی که میان عبدالله و ده شتر قرعه انداختند، قرعه به نام عبدالله بر آمد. ده شتر دیگر علاوه نموده قرعه را مکرراً انجام دادند. این بار نیز قرعه به نام عبدالله برآمد. این افزایش شتران به شمار ده تا تعداد صد به همین شکل ادامه یافت. زمانی که تعداد شتران به صد رسید، قرعه به نام شتران برآمد. عبدالمطلب برای این که به خوبی مطمئن شده باشد، این بار قرعه را سه مراتبه انجام داد. آنان

زمانی که دیدند قرعه هر سه مرتبه به نام شتر بر آمد با خورسندی تکبیر "الله اکبر" را سر دادند. بعداً شتران قربانی را سر بریدند و گوشتش را میان فقرا و مساکین تقسیم نمودند. (ابن هشام، ۱۶۳-۱۶۴ ابن سعد، ۸۳-۸۵؛ حاکم، ج، ۲، ۴۰۳۶/۶۰۴)

حضرت رسول الله (ﷺ) با اشاره به انتخاب جدش اسماعیل (ع) و پدرش عبدالله برای قربانی شدن، چنین فرموده اند:

"من فرزند ذبیحین هستم. یعنی فرزند دو شخصی که برای قربانی انتخاب شده بود." (حاکم، ج، ۲، ۴۰۴۸/۶۰۹) بدین سبب پیامبر اسلام (ﷺ) با لقب «ابن ذبیحین» نیز خطاب شده اند. (حاکم، ج، ۲، ۴۰۳۶/۶۰۴)

پدر پیامبر اسلام (ﷺ) عبدالله هم در میان برادران و هم در میان جوانان قریش هم از جهت اخلاق و هم از جهت حسن و جمال ممتاز و بهترین بود. او از لحاظ عقل و درایت نیز بر آن ها فضیلت داشت. (حلبی، انسان العیون، ج، ۱، ۵۱-۶۲) عبدالمطلب برای فرزندش عبدالله، آمنه دختر رئیس قبیله زهره، وهب بن عبدالمنف را عقد نمود.

نسب بی بی آمنه مادر حضرت پیامبر (ﷺ) به شکل، وهب بن عبدالمنف، بن زهره، بن کلاب و بن مرّه می باشد. زهره، با جد هاشمیان قصی بن کلاب برادران هستند، بدین اساس نسب حضرت آمنه مادر پیامبر اسلام (ﷺ) با عبدالله در جدشان کلاب باهم می پیوندند.

وفات عبدالله پدر پیامبر اسلام (ﷺ)

پدر پیامبر (ﷺ) عبدالله مدتی بعد از ازدواج با یکی از کاروان های قریش، برای تجارت به شام رفته بود. بعد از ختم معاملات تجارتي در راه بازگشت بیمار شد. وقتی که کاروان به مدینه رسید، عبدالله برای هم رکابان و دوستانش در کاروان گفت: «من این جا نزد ماماهايم که از قبیله نجار هستند اندکی می پایم.» و مدت یک ماه در آن جا ماند. او در آن جا دچار بیماری شد. با وجود تمامی تلاش های ماماهايش در راه صحت مندی وی، بهبود نیافت و از دنیا رفت. او را در مدینه دفن نمودند. ایشان هنگام وفات ۲۵ ساله بود. (ابن سعد، ج، ۱، ۹۹)



آمنه مادر پيامبر خدا (ﷺ) زمانی که خبر درگذشت شوهرش را شنيد، روزها اشک چشمانش نخشکيد و غم بر او سايه انداخت. او می دانست که مردی شبیه به شوهرش را در دنيا نخواهد يافت. بعد از وفات او در رثای جوانمردی، صميميت و صداقت او افراد زيادی مرثيه ها سرودند.

وقوع حوادث و اخباری که مؤدۀ آمدن آن حضرت (ﷺ) را می داد

قبل از ميلاد با سعادۃ پيامبر اسلام (ﷺ) رخدادها و اشارات متعددی در جهان رخ داده است. چنان رخدادهایی که گویا تمامی کائنات حسرت دیدار ایشان را می کشيد.

خداوند متعال قبل از همه، از پيامبران پيشين در مورد ايمان آوردن به پيامبر اسلام (ﷺ) و کمک به ایشان تعهد گرفته بود. خداوند لايزال در آيۀ کریمه در اين مورد چنين فرموده است:

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿۸۱﴾

ترجمه: «و ياد کن آن گاه که خدا از پيامبران {امت های شان} پيمان گرفت که چون به شما کتاب و حکمت بخشيدم سپس بر شما {اهل کتاب} رسولي از جانب خدا آمد که گواهی به راستی و شريعت شما می داد، به او ايمان آورده و ياری او کنيد. خداوند فرمود: آیا اقرار داشته و پيمان مرا بر اين امر پذيرفتيد؟ همه گفتند: اقرار داريم. خداوند فرمود: گواه باشيد! من هم با شما گواه هستم!»

حضرت ابراهيم (ع) و فرزندش حضرت اسماعيل (ع) زمانی که کار اعمار خانۀ کعبه را به پايان رسانيدند، دستانشان را برای دعا به آسمان بلند نموده، چنين دعا کردند:

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ
وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * ﴿البقره، ۱۲۹﴾

ترجمه: «پروردگارا! در میان آنان رسولی از خودشان بر انگیز که برای آنان تلاوت آیات تو کند و آنان را علم کتاب و حکمت بیاموزد و روانشان را {از هر زشتی} پاک و منزّه گرداند. چون تو ذات عزیز و بر هر آنچه که خواهی قادری.»
حضرت عیسی (ع) نیز زمانی که پیامبری خود را به بنی اسرائیل اعلان می نمود، مژده آمدن حضرت پیامبر اسلام (ﷺ) را به امتش داده بود:

«و هنگامی که عیسی بن مریم به بنی اسرائیل گفت: من همانا فرستاده خدا (ج) بسوی شما هستم و به حقانیت کتاب تورات که مقابل من است، تصدیق می کنم و نیز {شما را} مژده می دهم که بعد از من رسول بزرگواری که نام اش {در انجیل من} احمد است، می آید...» (سوره الصف، ۶)

بی بی آمنه مادر گرامی خورشید نبوت حضرت پیامبر (ﷺ) در اولین روزهای بار داری خوابی می بیند و در خواب برایش چنین ندا می شود: «ای آمنه! تو حامل بهترین عالم، سردار انبیاء هستی! او زمانی که دنیا را مشرف ساخت و چشم به جهان گشود، اسمش را «محمد» بگذار و دست به دعا بردار و چنین بگو:
«من او را از شر تمامی حاسدان به خدای یگانه حواله می کنم.» (ابن هشام، ج، ۱، ص ۱۷۰)

به همین مناسبت پیامبر اسلام (ﷺ) چنین فرموده اند:
«من دعای جدّم حضرت ابراهیم (ع)، بشارت برادرم حضرت عیسی (ع) و روای مادرم آمنه هستم.» (حاکم، ج، ۲، ۴۵۳، احمد، ج، ۴، ۱۲۷-۱۲)
یهودیان که پیامبر (ﷺ) را با تمام اوصاف شان می شناخت، منتظر آمدن ایشان بود. چون هر زمانی که میان یهودیان و قبایل اوس و خزرج که از بت پرستان مدینه بود، اختلافی پدید می آمد و آنان به جان هم می افتیدند، یهودیان می گفت:



«در همین زمان قرار است پیامبری ظهور کند که ظهورش قریب است. ما تابع ایشان می شویم و شما را مثل اقوام اِرم و عاد نیست و نابود خواهیم ساخت.» (ابن اثیر، الکامل، ج، ۲، ۹۵-۹۶)

حضرت ابن عباس (رض) در روایتی از مطلع بودن یهودیان از ظهور پیامبر اسلام (ﷺ) چنین سخن می زند: «میان یهودیان خیبر و قبیله غطفان جنگ در گرفت و یهودیان پی هم در این جنگ ها شکست خوردند و چنین تصمیم گرفتند که هنگام مقابل شدن با قبیله غطفان چنین دعا کنند: «ای خدای ما! از تو می خواهیم تا به شرف پیامبر آخر الزمان اُمّی ات که وعده فرستادنش را نموده یی ما را پیروز گردان.» آنان به سبب این دعایشان در مقابل قبیله غطفان پیروز شدند. اما خداوند (ج) زمانی که پیامبرش را که ایشان آن را وسیله اجابت دعایشان نموده بود، فرستاد، منکر شدند و خداوند متعال نیز این آیه را نازل نمود:

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ
وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا
كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿البقره، ۸۹﴾

ترجمه: «... و با آن که خود آن ها پیش از بعثت {پیامبر اسلام} انتظار غلبه بر کافران را داشتند، آن گاه که آمد و شناختند، {که همانا پیغمبر موعود است.} باز به او کافر شدند. {و از نعمت وجود او ناسپاسی کردند.} پس خشم خدا بر کافران باد!»

برای عبدالمطلب پدر کلان حضرت محمد (ﷺ) آمدن نواسه اش چنین مژده داده شده است:

«رسول الله (ﷺ) هنگامی که کودک بود، در یکی از روزها وقتی که سرگرم بازی می شود، با کودکان هم بازی خود تا محله «رَدَم» می رود. این خورشید جهانتاب، دقت گروهی از قبیله «مُدَلج» را به خود جلب می کند؛ آن گروه او را نزد خود می خوانند. به پاهایش نگاه نموده، نقش پاهایش را در زمین بررسی می کنند. در آن هنگام عبدالمطلب می آید و نواسه اش را به آغوش می گیرد.

آنان از عبدالمطلب می پرسد: آیا این کودک از نسل توست؟ عبدالمطلب پاسخ می دهد: «این کودک فرزند من است. آن گروه مُدَلج برایش می گوید: «از او به خوبی مواظبت کن! چون ما هیچ نشان پایی شبیه تر و قریب از نشان پای این کودک به نشان پای حضرت ابراهیم (ع) که نمونه اش در مقام ابراهیم، در جوار خانه کعبه است، ندیده ایم.»

عبدالمطلب به فرزندش ابوطالب گفت:

"- بین این ها چه می گویند! خوب گوش فرا ده!"

از آن بعد سر پرستی پیامبر اسلام (ﷺ) را کاکایش ابوطالب به عهده می گیرد و از او به خوبی مواظبت می نماید. (ابونعیم، دلائل، ج، ۱، ۱۶۵؛ ابن سعد، ج، ۱، ۱۱۸)

با نزدیک شدن طلوع این نور عالم افروز یعنی حضرت محمد (ﷺ)، هر کس و هر چیز با اشتیاق و ذوق خواهان رسیدن به این نور و نجات از ظلمت بود. تمامی بشریت تشنه دیدار سردار کونین حضرت محمد مصطفی (ﷺ) بودند.

میلاذ با سعادت و وقوع رخداد های خارق العاده

در نهایت طلوع خورشید موعود و آن میلاذ با سعادت در ۲۰ اپریل سال ۵۷۱ میلادی مصادف به ۱۲ ربیع الاول روز یک شنبه هنگام سر زدن سپیده دم صبح، این خورشید عالم افروز دنیا را منور و مشرف گردیدند. این ولادت چنان میمون و مبارک بود که تمامی دنیا و همه موجودات را غرق در خوشی و شادی نمود. همه موجودات تشریف آوری آن ذات مبارک را به نحوه خود، خوش آمدید می گفتند.

سلیمان چلبی شور و اشتیاق همه موجودات روی زمین را از کوچک ترین آن تا بزرگترینش با این مصارع چنین بیان می کند:



مرحبا ای آل سلطان مرحبا مرحبا ای کان عرفان مرحبا^۶
 مرحبا ای سرّ فرقان مرحبا مرحبا ای درمانِ درد مرحبا
 مرحبا ای رحمت للعالمین مرحبا سن سین (تو هستی) شفیع المذنبین^۷

با ولادت حضرت پیامبر اسلام (ﷺ) رحمت خداوند متعال نیز به زمین سرازیر شد. صبحگاهان و شامگاهان رنگ عوض کردند. سخن ها، مجالس و محبت ها گسترش یافت. همه چیز از نو معنی یافت و زیبایی به خصوصی کمایی نمود. بت ها از بنیان متزلزل شدند و به زمین خوردند. آتشکده ها خاموش شد. طاق کسرا^۸ و چهار ده ستون قصر مدائن شکست. نهر ساوه خشکید. وادی خشک و لم یزرع سماوه را به یکباره گی آب گرفت. آتش آتشکده های مجوسیان که از صدها سال بدین سو مشتعل بود، به یک باره گی خاموش شد. (ابن کثیر، البدایه، ج ۲، ۲۷۳) با تشریف آوری آن گل گلاب و آن نور نایاب مفهوم تمامی موجودات و سیر همه جریانات عوض شد.

تَجَلّیات ذات اقدس شبیه به مروارید، فضای آسمان ها را فرا گرفت. قلبی مملو از ظلمت را آن نور، پر از رحمت و برکت نمود. این برکت و رحمت تمامی کائنات را ملبّس و مزین نمود. آن سال را سال فراوانی و نعمت خواندند. به این سبب اهل قلوب، شب میلاد با سعادت پیامبر اسلام (ﷺ) را بعد از شب قدر افضل ترین شب ها می دانند.

از ابن عباس (رض) چنین روایت است:

«حضرت سیّد المرسلین (ﷺ) روز دو شنبه به دنیا تشریف آوردند، روز دوشنبه به پیامبری مبعوث شدند، روز دوشنبه از مکه به مدینه هجرت نمودند، روز دوشنبه به مدینه رسیدند. روز دو شنبه از دنیا رحلت نمودند. روز دوشنبه

۶. متن ترکی این مصارع:

Merhaba ey âlî sultan merhaba *** Merhaba ey kân-i irfan merhaba!
 Merhaba ey sirr-ı Furkân merhaba *** Merhaba ey derde derman merhaba!
 Merhaba ey Rahmeten li'l-âlemîn *** Merhaba Sen'sin Şefîu'l-müznibîn!

۷. گنه کاران

۸. لقب شاهان قدیم ایران است.

مردمان مکه او را حَکَم انتخاب نموده، به دستور او سنگ حجرالاسود را در خانه کعبه جا گذاشتند. روز دوشنبه در غزوه بدر غالب شدند. و آیه: «امروز دین تان را کامل ساختم.» نیز در این روز برای وی نازل گردید. (احمد، ج، ۱، ۲۷۷، هیشمی، ج، ۱، ۱۹۶)

با ولادت پیامبر گرامی اسلام (ﷺ) همهٔ مردمان مکه خورسند شدند. حتی ابولهب، برای مکافاتِ مژدهٔ ولادت برادر زاده اش، کنیز خود ثویبه را که این مژده را به وی داده بود، آزاد نمود. (حلبی، ج، ۱، ۱۳۸)

حضرت عباس (رض) بعداً این واقعه را چنین شرح نموده است:
«یک سال بعد از وفات ابولهب او را در خواب در وضعیت ناخوش آیندی دیدم. از او پرسیدم:

‘- آن جا با تو چگونه معامله می شود.

او چنین پاسخ داد:

- تنها روزهای دوشنبه برای این که با خورسندی ولادت محمد (ﷺ)، کنیم اُم ثویبه را آزاد نموده بودم، از غدا بم اندکی کاسته می شود و با این آب اندکی که از میان انگشت بزرگ و انگشت شهادت بیرون می شود، کمی خنک می شوم.» (ابن کثیر، البدایه، ج، ۲، ۲۷۷؛ ابن سعد، ج، ۱، ۱۰۸، ۱۲۵)

نام مبارک پیامبر اسلام (ﷺ)

حضرت رسول الله (ﷺ) نام های زیادی دارند. اولین اسم از اسامی شان که در قرآن کریم نیز مذکور است، «محمد و احمد» می باشد. محمد به معنی بسیار ستوده شده و احمد به معنی بسیار ستاینده می باشد.

در قرآن کریم واژهٔ مبارک محمد چهار بار و لفظ احمد یک بار ذکر شده است. در انجیل اسم پیامبر گرامی اسلام (ﷺ) به همین معنا به شکل «فرکلید» ذکر شده است.

۹. در متن اصلی کتاب به شکل «Fraklit» مندرج است.



حضرت رسول الله (ﷺ) در حدیث شریفی چنین می فرمایند:

«من محمد و احمد هستم. من کسی هستم که خداوند به وسیله نبوت من کفر را نیست و نابود گردانید. من حاشری (گرد آورنده) هستم که در روز آخرت انسان ها به دنبال من حشر می شوند. من خاتم الانبیائی (آخرین پیامبر، ختم رسل) هستم که بعد از من دیگر هیچ پیامبری نخواهد آمد.» (نگاه، بخاری، مناقب، ۱۷؛ مسلم، فضائل، ۲۳۵۴/۱۲۵)

اسامی و صفات پیامبر (ﷺ) در آثار زیادی ذکر شده است. از این جمله در کتابی به نام «دلائل الحیرت» از ۲۰۰ اسم مبارک ایشان تذکر به عمل آمده است. تعدادی از اسامی یی که دیوار سمت قلبه مرقد مبارک رسول الله (ﷺ) در مدینه را با خطوط زیبا مزین نموده است، عبارت از این هاست:

احمد، محمد، مصطفی، نور، حامد، بشیر، نبی، نذیر، امین خاتم، مختار، برهان، حبیب الله، رسول الله، مجتبی، رحمة للعالمین، سید المرسلین، شفیع المذنبین، سید الکونین، رسول الثقلین، امام الحرمین، طاحا، یاسین... (صلی الله و علیه و سلم)

دایه های حضرت پیامبر (ﷺ)

وقتی که آن آفتاب عالمتاب و پیامبر گرامی چشم به جهان گشود، یتیم بود. خداوند متعال این موضوع را در قرآن کریم چنین بیان نموده است:

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى * ﴿الضحی، ۶﴾

ترجمه: «آیا خدا تو را یتیمی نیافت که در پناه خود جای داد؟»

فخر کائنات حضرت محمد مصطفی (ﷺ) زمانی که به دنیا آمد، چند روز اول مادرش بی بی آمنه او را شیر داد. بعد ثویبه با فرزندش مسروح حضرت شان را شیر نوشانید. (ابن سعد، ج، ۱، ۱۰۸)

رسول الله (ﷺ) در دوره های بعدی زنده گانی نیز به مادر رضاعی اش ثویبه توجه و علاقه نشان داده است. زمانی که حضرت شان در مکه بود، هم خود و

هم خانم پیامبر اسلام (ﷺ) حضرت خدیجه (رض) با او به نیکویی رفتار نموده و برایش هدیه ها می فرستادند. زمانی که پیامبر (ﷺ) به مدینه رفتند، حضرت شان از آن جا نیز با فرستادن غذا و البسه احتیاجات ایشان را مرفوع می ساخت. این عملکرد پیامبر (ﷺ) را با دایه اش ثویبه الگوی خوب و بی بدیلی از قدرشناسی و وفاداری می توان تلقی نمود. شرف دایه بودن برای سرور کائنات حضرت محمد (ﷺ) بعد از ثویبه نصیب بی بی حلیمه شد. بر اساس عادات اعراب، اطفال نوزاد در مکه برای شیر دهی به یکی از خانواده های قبایل صحرا داده می شد. چون اقلیم صحرا سبب می شد تا، نوزادان صحت مند تر و جسور تر به بار آیند. شیوهٔ تکلم و بیان مردمان صحرا نسبت به شهر فصیح تر و رسا تر بود. به این ترتیب کودکان صحت مندتر و خوش گفتار تر به بار می آمدند.

این نوزاد مبارک نیز به اساس عرف اعراب مکه، به دایه گی داده شد. این زن خوش اقبال که او را به دایه گی پذیرفت، بی بی حلیمه از قبیلهٔ بنی سعد بود. چون قبیلهٔ بنی سعد از فُصْحای قبایل عرب در سخنوری شمرده می شد. بدین ترتیب پیامبر (ﷺ) به حیث یک سخنور تأثیر گذار دنیا به بار آمد. او از کودکی برای تبلیغ و ارشاد کلام الهی مؤظف و برگزیده شده بود.

دایهٔ پیامبر گرامی (ﷺ) بی بی حلیمه (رض) در بارهٔ این نوزاد مبارک چنین می فرماید:

«سالی که من ایشان را به شیردهی گرفتم، یکی از سال هایی بود که قحطی حکم بی داد می نمود. با سوار شدن به یک مرکب سفید به همراه تعدادی از زنان قبیلهٔ سعد برای یافتن نوزادان شیرخوار، بسوی مکه روانه شدیم. از مواد ارتزاقی چیزی نزد ما نمانده بود. تنها یک ماده شتر پیر به همراه خود داشتیم که یک قطره شیر هم نداشت. هم چنان یک طفل نیز با خود داشتم. برای این که نه من و نه هم شتر هیچ شیری نداشتیم، از صدای گریهٔ طفل گرسنه ام، من و کاروانیان نمی توانستیم بخوابیم. نهایتاً به مکه رسیدیم. برای همهٔ زنانی که از قبیله با ما رفته بودند در مکه پیشنهاد شد که دایه گی محمد (ﷺ) را بپذیرد. اما هیچ یک این پیشنهاد را نپذیرفتند. چون آنان در صدد یافتن پسری بودند که پدر داشته



باشد. اما محمد (ﷺ) یتیم بود. من هم نخواستم که بدون گرفتن یک نوزاد به قبیله برگردم. برای شوهرم گفتم:

‘من می روم و آن کودک یتیم را می گیرم! رفتم و آن را به شیر دهی گرفتم و به خیمه خود برگشتم. شوهرم گفت:

– کار خوبی کردی که آن کودک را به شیر دهی گرفتی. شاید به یمن وجود این کودک خداوند متعال برای ما خیر و برکت عطا نماید.’

به خدا سوگند، زمانی که این نوزاد را به آغوش گرفتم پستان هایم پر از شیر شد. او را شیر دادم، نوشید و سیر شد. بعد برادرش یعنی پسر خودم را شیر دادم، او هم با شکم سیر شیر نوشید. وقتی که شب فرا رسید، شوهرم نزد آن ماده شتر پیر رفت. دید که پستان های خشک او مملو و مشبوع از شیر شده است. تا که می توانستیم دوشیدیم و با شکم سیر نوشیدیم. آن شب شبی بود که دیگر نه گرسنه گی و نه تشنه گی داشتیم. کودکانه نیز راحت خوابیدند. شوهرم بعد از مشاهده چنین حالت نتوانست خود را وا دارد و گفت:

‘به الله قسم این کودکی که تو به شیر دهی گرفتی بسیار مبارک است!’

زمانی که کار مان در مکه کاملاً پایان یافت، سوار مرکب های خود شدیم و به راه افتیدیم. مرکب که وقت آمدن به مکه بسیار بطنی و کند حرکت می نمود و از جمله آخرین رھوار های قافله به حساب می آمد. حالا چنان به سرعت حرکت می نمود که هیچ مرکب دیگری یارای سرعت او را نداشت. او این بار سردار قافله بود و در صدر همه مرکب ها حرکت می نمود. من به سختی او را از شدت حرکت وا می داشتم. همه همراهان ما در قافله متعجب شده بودند و به من می گفتند:

‘آیا این همان مرکبی نیست که با او آمده بودی؟’

– بلی همان مرکبی است که من با او به مکه آمده بودم!’

نهایت به مسکن خود رسیدیم. صحرای مسکن ما، بایر و لم یزرع بود. از آن روزی که آن کودک نوزاد به خانه قدم گذاشت، گوسفندان ما که به آن صحرای خشک می رفت، هنگام مراجعت به خانه، پستان های شان پر از شیر می شد.

اما گوسفندان دیگران تشنه، گرسنه و خسته به خانه باز می گشتند. در حالی که دیگران شیر برای نوشیدن نداشتند، ما به قدر کافی شیر داشتیم و سیر سیر آن را می نوشیدیم. صاحبان مویشی دیگر در قبیله، بر شبانان شان خشمگین می شدند و می گفتند:

‘- وای بر شما! که مویشی ما را در آن مکانی که شبان حلیمه گوسفندان را می چرانند، نمی چرانید.’

آن ها حق داشتند. چون تمامی گوسفندان در یک صحرا می چریدند، پس چرا پستان گوسفندان حلیمه مملو و لبریز از شیر و با نشاط بود، اما از گوسفندان آنان خشک و خسته. بی گمان در این کار حکمتی بود. آن حکمت و برکت جز وجود آن نور الهی در خیمه حلیمه چیز دیگری نبود.

یکی از روزها زمانی که رسول الله (ﷺ) نزد دایه اش بود، با خواهر رضاعی اش شیماء، در گرمای شدید ظهر، نزد گوسفندان رفته بود. زمانی که از آن جا برگشتند، حضرت حلیمه دایه رسول الله (ﷺ) از دخترش می پرسد:

‘- چرا در چنین هوای گرمی بیرون رفتید؟’

دخترش شیماء نیز لطف و مرحت الهی یی را که به وقوع پیوسته بود و او شاهدش بود، چنین بیان می دارد:

- مادر عزیزم! ما گرمای سوزان آفتاب را هیچ احساس نکردیم؛ بالای برادرم محمد (ﷺ) به صورت پیهم یک ابر سایه می افکند و ما را تعقیب و با ما یکجا حرکت می کرد...» (ابن کثیر، البدایه، ج، ۲، ۲۷۹؛ ابن سعد، ج، ۱، ۱۱۲)

حالا که حضرت حلیمه (رض) دیگر وظیفه اش را به خوبی به اتمام رسانیده بود، زمان آن فرا رسیده بود که امانت را به صاحبش تسلیم می نمود. حضرت حلیمه (رض) برای تسلیمی سردار دو عالم حضرت محمد مصطفی (ﷺ) برای مادرش بی بی آمنه بسوی مکه روانه شد.

حضرت حلیمه (رض) آن کودک مبارک را به مادرش بی بی آمنه تسلیم نمود. آمنه مادر محمد (ﷺ) هنگام تسلیم گیری این کودک برای دایه فرزند اش،



گفت: «او را رها کنید و با آرامش و حضور به دیار خود برگردید.» (هشم، ج، ۸، ۲۲۱؛ ابن کثیر، البدایه، ج، ۲، ۲۷۸-۲۷۹)

حضرت حلیمه (رض) چنین توضیح می دهد: «بعد از تسلیم دهی محمد (ﷺ) به مادر اش، عبدالمطلب مرا با هدایای گرانبهایی نوازش نمود. من به دیار خود با اشیاء و اموال گرانبهای بسیاری برگشتم. محمد (ﷺ) نزد پدر کلانش باقی ماند. برای عبدالمطلب تمامی واقعاتی که محمد (ﷺ) از سر گذشته بود، بیان نمودم. عبدالمطلب با چشمان پر اشک او را به آغوش کشید و گفت:

«ای حلیمه! بدون شک فرزندم صاحب مقامی بس رفیع خواهد شد. من آرزوی آن را دارم که آن روز را ببینم!» (بیهقی، دلائل النبوه، ج، ۱، ۱۴۵)

حضرت محمد (ﷺ) در برابر اقوام رضاعی اش در تمام عمر با وفاداری رفتار نموده است. او هر زمانی که دایه اش حضرت حلیمه (رض) را می دید با عبارات «مادر عزیزم! مادر عزیزم!» او را صدا می زد. از دل و جان به او احترام و محبت می نمود. خرقه مبارک شان را از تن بیرون می آورد و بر زمین فرش می کرد تا دایه اش بنشیند. اگر او هر آن درخواستی که می داشت آن را در حد توان، فوراً به جا می آورد. (ابن سعد، ج، ۱، ۱۱۳، ۱۱۴)

بی بی حلیمه (رض) در یکی از روزها، برای دیدن پیامبر (ﷺ) به مکه آمده بود. پیامبر (ﷺ) در آن وقت با حضرت بی بی خدیجه (رض) ازدواج نموده بود. آنان بی بی حلیمه را مهمان و اعزاز و اکرام نمودند. بی بی حلیمه از خشک سالی و قحطی موجود در دیار شان و تلف شدن مواشی های شان به پیامبر گرامی (ﷺ) شکایت نمود. سید المرسلین حضرت محمد (ﷺ) با خانم شان حضرت خدیجه (رض) در این مورد مشورت نمودند. حضرت خدیجه برای او چهل گوسفند و یک شتر برای حمل بارهایش هدیه نمود. (ابن سعد، ج، ۱، ۱۱۴)

ماجرای شَقِّ الصِّدْرِ پیامبر (ﷺ)

وقوع نخستین حادثه شق الصدر یا شکافته شدن سینه رسول معظم السلام حضرت محمد مصطفی (ﷺ) به مقصد درک درست حقایق الهی و آراسته

ساختن ایشان از بعد معنوی برای قبول وحی الهی، هنگامی که در خانه دایه شان بود، صورت پذیرفت. ماجرای وقوع این رخداد را حضرت فخر کائنات محمد (ﷺ) خود چنین بازگو نموده اند:

"روزی یک شخص از رسول الله (ﷺ) پرسید:

‘ - اولین نشانه پیامبری تان چه بود؟

رسول الله (ﷺ) در این باب چنین فرمودند:

- مادر رضاعی ام از خاندان سعد بن بکر بود. روزی من و برادر رضاعی ام مواشی مان را به چراگاه بردیم. از خوردنی با خود هیچ چیزی نبرداشته بودیم. نیاورده بودیم.
به برادرم گفتم:

- برو از نزد مادرم کمی غذا بردار و بیاور!

او رفت. من نزد گوسفندان باقی ماندم. دیری نگذشته بود که دو ملائک با لباس های سفید نزدم آمدند. یکی از ملائک از دیگرش پرسید:

- آیا این همان است؟

دیگرش گفت:

- بلی همان است.

آنان فوراً نزدم آمدند و مرا به پشت خوابانیدند. سینه ام را شگافتند. بعد قلبم را در آوردند. آن را شق نموده و دو پارچه خون سیاه را از آن برداشتند. بعد یکی به دیگرش گفت:

- برو برایم آب برف بیاور!

با آن آب درونم را شستند. بعد دوباره گفت:

- برو آب ژاله بیاور!

با آن آب نیز قلبم را شستشو دادند. بعد دوباره گفت:

- حالا برو حضور و آرامش را بیاور!



ملائک آن را در قلبم جا بجا نمودند. بعد یکی رخ بسوی دیگرش کرد و گفت:

– چاک سینه او را ببند و با مهر نبوت آن را مهر نما!

او نیز سینه ام را بست و با مهر نبوت آن را مهر نمود. از نزدم جدا شدند و رفتند. در حقیقت خیلی ترسیده بودم. بعد به خانه برگشتم و همه را تک تک به مادر رضاعی ام شرح دادم... (احمد، ج ۴، ۱۸۴-۱۸۵؛ ابن کثیر، البدایه، ج ۲، ۲۸۰؛ هیثمی، ج ۸، ۲۲۲)

از حضرت انس (رض) روایت است که می گفت:

"من در سینه مبارک رسول خدا (ﷺ) آن نشان را همیشه می دیدم." (مسلم، ایمان، ۲۶۱)

سیاحت به مدینه و وفات بی بی آمنه مادر گرامی رسول الله (ﷺ)

بی بی آمنه، فرزندش محمد (ﷺ) را هنگامی که شش ساله بود، یکجا با کنیز پدرش اُم ایمن به مدینه برد. هدف شان زیارت مزار عبدالله پدر حضرت پیامبر اسلام (ﷺ) بود. بی بی آمنه، اُم ایمن و محمد (ﷺ) در خانه یکی از اقارب مادری اش در مدینه مدت یک ماه اقامت گزیدند.

در این جریان رسول الله (ﷺ) در مدینه با کودکان ماماهاش هم بازی بود. او حتی آب بازی را نیز در این هنگام آموخت. (ابن سعد، ج ۱، ۱۱۶) حضرت پیامبر (ﷺ) هنگامی که از این خاطرات سخن می زد، چنین می فرمودند:

"تعدادی از یهودیان مدینه نزدم می آمدند و با دقت تمام مرا می نگرستند. (ابن سعد، ج ۱، ۱۱۶) یکی از روزها یک یهودی بعد از این که مکرراً با دقت به من نگاه کرد، برگشت و رفت و در یکی از روزهای دیگری که تنها بودم، نزدم آمد و پرسید:

– ای کودک اسمت چیست؟

من گفتم:

- احمد!

بعد از این که به شانه ام نگاهی انداخت، گفت:

- این کودک پیامبر این امت است!

زمانی که ماماهایم این واقعه را به مادرم تعریف نمودند، نگرانی مادرم در مورد من بیشتر شد و برای رفتن به مکه عزم سفر نمودیم. (ابونعیم، دلائل، ج، ۱، ۱۶۳-۱۶۴)

بی بی آمنه مادر گرامی رسول الله (ﷺ) در راه مریض شد. در جایی بنام ابواء به عمر ۳۰ ساله گی وفات نمود. ایشان را در آن جا دفن نمودند. بی بی آمنه قبل از وفات هنگامی که در بستر بیماری افتیده بود، با چشمان مملو از محبت و شفقت به فرزند یتیمش عمیق عمیق نگاه می کند و او را با محبت به آغوش خود فشرد، برایش می گوید:

"خداوند تو را مبارک گرداند! اگر رویایی که در باره تو دیدم، به حقیقت پیوندد، تو از طرف خداوند متعال و عظیم الشان به عنوان کسی که برای فرزند آدم (ع) حلال و حرام را نشان می دهد، فرستاده خواهی شد. خداوند تو را از بت ها و بت پرست ها حفاظت می کند. هر زنده جانی می میرد. هر جدیدی، کهنه می شود. هر آن چیزی که نشو و نما کند، محکوم به نیستی می باشد. من هم می میرم، اما هرگز از خاطره ها پاک نخواهم شد و از من یاد خواهند نمود. چون یک فرزند پاک به دنیا آوردم و با گذاشتن یک یادگار خیر (فرزندش محمد ص) از این دنیا می روم..." (دیاربکری، ج، ۱، ۲۹۹-۲۳۰؛ میراث کامل، ترجمه تجرید، ج، ۴، ۵۴۹)

شاعری با درک این حالت، به آمنه چنین خطاب می کند:

ای که آرام گه ات در ابواء است بهترین گل دنیا، از باغچه تو شگفت^{۱۰}
نور عالم و فخر موجودات حضرت محمد مصطفی (ﷺ) به این شکل از مادر نیز یتیم شد و با اُم ایمن به مکه برگشت.

۱۰. اصل این بیت که به زبان ترکی می باشد، در دو مصراع چنین است:
Ey Ebva'da yatan ölü - Bahçende açtı dünyanın en güzel gülü!



رسول الله (ﷺ) حالا به اُم ایمن که جایگاه مادر را نزدش داشت و از او شفقت های بی شماری دیده بود، مادر خطاب می نمود. ایشان بعد ها هم اُم ایمن را فراموش ننمود و به کثرت به زیارت شان می رفت و او را مادر خطاب می نمود. پیامبر (ﷺ) با گفتن: "مادری که بعد از مادرم مرا مراقبت نمود و تنها کسی که زنده و یادگار مادرم است." به او اظهار حرمت و محبت می نمودند.

محمد (ﷺ) در پناه جد مهربانش عبدالمطلب

خداوند متعال پیامبرش را که از پدر و مادر یتیم مانده بود، بدون مراقب و حامی نگذاشت. بهترین یتیم ها - حضرت محمد (ﷺ) - را، جدش عبدالمطلب در پناه خود گرفت. شفقت و محبتی که به هیچ یکی از فرزندان و نبیره گانش نشان نداده بود، به او نشان داد.

عبدالمطلب پدرکلان محمد (ﷺ) هنگامی که در خواب می بود و یا در اتاق نشسته بود، هیچ کسی اجازه رفتن نزدش را نداشت و بر توشکی که او می نشست، کسی نمی توانست بنشیند. اما آفتاب دو عالم فخر موجودات از نزد جدش هیچ جدا نمی شد. او حتی زمانی که عبدالمطلب در اتاق تنها نیز می بود و یا در خواب به راحتی بدون هیچ ممانعتی به نزدش می رفت. (ابن سعد، ج ۱، ۱۱۸)

رسول الله (ﷺ) هم چنان بر توشک و جای پدرکلانش به راحتی می نشست. عبدالمطلب برای کاکاهای محمد (ﷺ) که در آن هنگام می خواستند، این کودک را از جای پدر برخیزانند، می گفت:

"- فرزندانم را رها کنید، به او چیزی نگویید! به خدا قسم او صاحب مقام و منزلت رفیعی خواهد شد!

بعد در کنار نواسه اش می نشست و بر سر و پشتش دست محبت می کشید. هر آن کاری که آن زیبای بی همتا انجام می داد، مورد پسند نیای مهربانش واقع می شد و خشم او را بر نمی انگیخت. (ابن هشام، ج ۱، ۱۸۰)

حضرت محمد (ﷺ) هنگامی که هشت ساله بود، جد بزرگوارش نیز وفات نمود. فقدان این حمایت و پشتیبان های بشری برای او در مهم ترین دوران زنده

گی اش، به معنی شکل دادن شخصیتی الگو و نمونه برای امتی که بعد از خودش می آید، می توان تلقی نمود. تا این الگو تسلی خاطر و تکیه گاه امتش باشد. محروم شدن پیامبر (ﷺ) از حمایت مادر و پدر حکمت های بی شماری دارد.

مهمترین این ها عبارت از ابطال ادعاهای بی بنیادی چون آموزش اساسات، رسالت پیامبری و دعوت به دین از پدر و پدرکلانش می باشد.

علی الرغم این که پیامبر (ﷺ) از پدر، مادر و پدرکلان یتیم شد، از جهالت حاکم بر جامعه عرب که از نسل به نسل انتقال و تا آن زمان پا برجا بود، محفوظ ماند. بدون این که تحت تأثیر کسی قرار گرفته باشد، به صورت کامل تحت پرورش پروردگارش بزرگ شد. قسمی که حضرت شان در حدیث شریفی چنین فرموده اند:

"پروردگارم مرا تربیه نمود و آن هم به بهترین شکل ممکن." (سیوطی، ج، ۱،

(۱۲)

از طرف دیگری پیامبر (ﷺ) با وجود این که از تربیه پدر و مادر محروم مانده بود، با یک اخلاق بسیار ستوده و عالی به بار آمد که این خود دلیلی قوی بر صحت نبوت حضرت شان می باشد و شکوک مشته هان را برطرف می سازد. یکی از حکمت های یتیم ماندن حضرت محمد (ﷺ) و بار آمدن شان به این شکل بدون شک رسیدن به اوج قلّه توکل به الله چون هیچ پناه گاهی جز او نداشت و دست یافتن به یک قلب مهربان، لطیف، رقیق و حساس که درک همه حالات امت برایش ممکن می باشد. او برای این که درد یتیمی و ضعفی را با تمام وجود حس کرده بود، در تمام عمر حامی و پشتیبان ضعیفان و یتیمان شد. پیامبر (ﷺ) در حدیثی در این باره چنین می فرماید:

پیامبر (ﷺ) در حالی که انگشت اشاره و میانه اش را نشان می داد، گفت: «من با کسی که یتیم خود و یا یتیم کسی دیگر را تحت کفالت خود گرفته و آن را پرورش داده باشد، در جنت پهلوی به پهلوی قرار خواهیم گرفت.» (مسلم، زهد، ۴۲؛ نگا. بخاری، ادب، ۲۴؛ طلاق، ۱۴)



خداوند متعال برای این که انسان ها در تمام عرصه های زنده گی ایشان را سرمشق خود قرار دهد، اوائل زنده گی ایشان را در ضعیف ترین حالت یعنی یتیمی قرار داد. بعد به ترتیب به مقامات عالی تر تا سطح رئیس دولت اسلامی رفعت داد.

پیامبر (ﷺ) تحت کفالت کاکایش ابوطالب

عبدالمطلب جد بزرگوار پیامبر (ﷺ) قبل از وفات همه فرزنداناش را نزد خود خواست و برای شان وصیت نمود که از یگانه نوه اش محمد (ﷺ) به خوبی مراقبت کنند. زبیر و ابوطالب کاکاهای پیامبر (ﷺ) چون با عبدالله پدر پیامبر (ﷺ) از یک مادر بودند، برای سرپرستی این کودک مبارک قرعه انداختند. قرعه به نام ابوطالب برآمد.

ابوطالب نسبت به سایر کاکاهایش با محمد (ﷺ) مهربانتر و مشفقتر بود. (ابن اثیر، اسودالغابه، ج، ۱، ۲۲) تعداد افراد خانواده او بسیار و از مال و مکت نیز به جز چند شتر چیزی بیش نداشت. او با وجود نداشتن مال و مکت چندان، در میان قریش از احترام خوبی برخوردار بود. سخنش در میان قریش از جایگاه ویژه یی برخوردار بود و مورد رد قرار نمی گرفت. او نیز مثل پدرش عبدالمطلب، در تمام عمر لب به شراب (خمر) نبرده بود. (حلبی، ج، ۱، ۱۸۴)

ابوطالب از برادر زاده اش به شدت مراقبت می نمود و خوف داشت تا به او گزندی نرسد. او را از فرزندان خود بیشتر دوست می داشت. تا او را نزد خود نمی دید، نمی خوابید. اگر گاهی به جایی می رفت، او را نیز با خود می برد.

فاطمه، خانم ابوطالب کاکای پیامبر گرامی (ﷺ) یک خانم نهایت مهربان و خوش خلق بود. فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) به دیدار و زیارت این خانم محترم که بعد از مسلمان شدن از مکه به مدینه هجرت نموده بود، می رفت و در خانه شان خواب قیلوله می نمود. (ابن سعد، ج، ۱، ۲۲۲)

هنگامی که این خانم چشم از جهان پوشید، چشمان فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) پر اشک شد و گفت: «امروز مادرم وفات نمود!» بعد لباس خود را

برایش کفن نمود. نماز جنازه اش را با پیش نمازی خود اداء کرد و قبل از دفن مدتی در قبر او خوابید. پیامبر (ﷺ) بعد ها در پاسخ به پرسش کسانی که دلیل این عملکرد ایشان را پرسیده بود، چنین پاسخ داده اند:

"- بعد از ابوطالب هیچ کسی به اندازه این خانم برایم، نیکی نکرده است! برای این که در آخرت از لباس های جنت بپوشد، لباس هایم را برایش کفن ساختم و برای این که در قبر خنک نخورد، مدتی در قبرش دراز کشیدم! کسانی که به حزن و اندوه پیامبر (ﷺ) با حیرت می نگریست، گفت:

- او مادری بعد از مادرم بود و در حالی که فرزندان خودش گرسنه بود و بر مادر خشمگین، او شکم مرا سیر می نمود، موهایم را شانه میزد و بر آن عطر گل می افشاند. او مادر من بود!»

فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) در حق ایشان چنین دعا نمود:

«خداوند تو را مغفرت نماید و مکافات خیر دهد! خداوند تو را رحمت نماید، مادر عزیزم! تو مادری بعد از مادرم شدی! خود گرسنه ماندی و مرا سیر کردی! خود نپوشیدی و مرا پوشاندی! بهترین نعمات را برایم چشانیدی و خود را از آن محروم ساختی! تمامی این کارها را تنها برای رضای الله متعال و پاداش اخروی انجام می دادی!» (نگاه حاکم، ج ۳، ۱۱۶-۱۱۷؛ ج ۹، ۲۵۶-۲۵۷؛ یعقوبی، ج ۲، ۱۴)



جوانی حضرت پیامبر (ﷺ)

رشد و پرورش پیامبر (ﷺ) در پناه رحمان

خداوند متعال برای این که حضرت رسول الله (ﷺ) را به پیامبری مشرف می نمود، او را از تمامی بدی ها و شرورِ دورهٔ جاهلیت به دور داشته است. او در حالی که کودکی و نوجوانی اش را با یتیمی به سر رسانیده بود، اما از هیچ یکی از ویژه گی ها، استعداد و برازنده گی یی که لازمهٔ وظیفهٔ شریف پیامبری و بزرگی بود، محروم گذاشته نشد.

شخصیت حضرت رسول الله (ﷺ) قبل از بعثت نیز در میان اقوامش در درجه و مرتبه بالاتری نسبت به سایرین قرار داشت. او قبل از بعثت نیز صاحب بهترین اخلاق، عالی ترین نسب، بهترین رعایت کنندهٔ حقوق همسایه و حذر کننده از اذیت و آزار دیگران بود. او هیچ گاه کسی را مورد طعن، نفرین و اتهام قرار نداده و هیچ کسی او را در حال نزاع و مناقشه با دیگری ندیده است. خداوند متعال برای آن که تمامی خصلت ها و مزیت های نیک را در او گردآورده بود، قومش او را با صفت «الامین» صدا می زدند. (ابن هشام، ج، ۱، ۱۹۱؛ ابن سعد، ج، ۱، ۱۲۱)

روزی از رسول الله (ﷺ) شخصی پرسید:

«- یا رسول الله! آیا هرگز به غیر از خداوند به معبود دیگری سر خم نموده

اید؟

- نخیر!

- آیا تا به حال لب به جام شراب برده اید؟

- نخیر! من در حالی که از چستی کتاب خدا و ایمان هیچ فهمی و درکی

نداشتم، نادرستی اعمال آنان را می دانستم." (دیاربکری، ج، ۱، ۲۵۴-۲۵۵)

فخر کائنات حضرت محمد مصطفی (ﷺ) هنگام اعمار بنای خانه کعبه با کاکایش عباس (رض) برای خانه کعبه سنگ می آوردند. در این هنگام حضرت عباس (رض) برای رسول الله (ﷺ) گفت: «لباست را روی شانه ات بگذار تا هنگام انتقال سنگ شانه ات آسیب نبیند. پیامبر (ﷺ) وقتی که می خواست لباسش را روی شانه اش بگذارد به زمین افتید. در آن هنگام با عجله چشمانش را بسوی آسمان نموده می گفت: «لباسم کجاست! لباسم» و فوراً آن را به دست گرفت و خود را با آن پوشانید. (بخاری، حج، ۴۲)

بر وصف این که آن زمان بدون لباس سیر کردن در جامعه مکه یک پدیده خیلی نورمال بود، رسول الله (ﷺ) هیچ وقت عملی را که حدودهای حیا و اخلاق را زیر پا نموده باشد، از خود نشان نداده است. قسمی که در حدیث شریف نیز مذکور است، او اگر چه این عمل را به تشویق و ترغیب کاکایش انجام می داد، اما خداوند متعال مانعش شد.

به اساس روایت حضرت علی کرم الله وجهه، رسول الله (ﷺ) چنین فرموده اند:

«من دو بار تمایل به انجام اعمالی را که مردم در دوارن جاهلیت انجام می داد، نمودم. اما خداوند متعال هر دوبار نیز مرا باز داشت و از انجام آن عمل مرا محافظت نمود.»

یک شب در قسمت های بالایی مکه با چند جوان قریشی گوسفندهای خود را می چرانیدیم. آن شب به دوستم گفتم:

«- اگر از گوسفندان من نیز مراقبت کنی، می خواهم به مکه بروم و مثل جوانان دیگر به صحبت های شبانه و جشن های مردمان مکه گوش فرا دهم. او گفت:

- درست است هر طور که تو بخواهی!



بعد از موافقت دوستم، من هم به راه افتیدم. زمانی که به مکه نزدیک شدم، صدای دف، توله و هیاهوی جوانان سرمست به گوشم رسید. از کسانی که در نزدیکی آنان بود پرسیدم:

چه خبر است؟

آنان گفتند:

- فلان مرد با فلان زن ازدواج می کند.

من هم نشستم و شروع به نگاه کردن به سوی آن هیاهو نمودم. در آن اثناء خداوند متعال گوشه‌ایم را سنگین و خواب را بر من مسلط ساخت و در آن جا خوابیدم. به خدا قسم چنان به خواب رفته ام که گرمی آفتاب روز مرا از خواب بیدار ساخت. بعد از خواب برخاستم و با عجله بسوی دوستم شتافتم. دوستم با دیدن من گفت:

- چه کردی؟

من در جواب گفتم:

- چیزی نتوانستم بکنم!»

و تمامی ماجرای دیشت را برایش باز گو نمودم.

شب دیگر نیز واقعه یی شبیه به همین واقعه اتفاق افتید. من این بار نیز زمانی که برای شنیدن صحبت و اشتراک در مجالس شبانه مکه رفتم؛ خداوند متعال سنگینی بسیاری را بر گوشه‌ایم محول کرد و در آن جا به خواب رفتم و تا طلوع آفتاب در خواب ماندم. بعد از برخاستن از خواب، دو باره نزد دوستم برگشتم.

بعد تا زمانی که از طرف پروردگارم به پیامبری مبعوث شدم، به غیر از این ها به هیچ شر و گناهی تمایل نشان ندادم!» (ابن اسحاق، ۵۸-۵۹؛ ابن کثیر، البدایه، ج، ۲، ۲۹۲)

سردار کونین و پیشه‌پیامبرانه (شبانی)

حضرت محمد (ﷺ) زمانی که در خانه کاکای شان به سر می برد و قبل از این که به تجارت مشغول شود، مدتی شبانی نموده است. در آن زمان میان اعراب شبانی یک پیشه پیش پا افتاده و بی ارزش نبود، بلکه مسلکی بود که فرزندان ثروتمندان و اشراف مکه نیز به آن مبادرت می ورزید. بر علاوه شبانی تقریباً پیشه تمامی پیامبران بوده است. خداوند متعال با استخدام پیامبران در این مسلک، قبل از محول ساختن وظیفه ارشاد و تبلیغ، می خواهد آنان را با تعدادی از ویژه گی ها و لوازم اداره و رهبری مُلبّس سازد.

رسول الله (ﷺ) روزی فرمودند:

"- خداوند متعال هر آن کسی را که به پیامبری برگزیده است، قطعاً شبانی کرده است.

صحابه ها بعد از شنیدن این سخن پرسیدند:

- یا رسول الله! آیا شما هم شبانی کرده اید؟

حضرت رسول الله (ﷺ) فرمودند:

- بلی! در مقام "قراریط" گوسفندان مردمان مکه را می چرانیدم." (بخاری،

اجازه، ۲، انبیاء، ۲۹؛ ابن ماجه، تجارت، ۵)

افق دید، سنگینی و صلّه رحم کسانی که شبانی کرده باشد بیشتر می شود. رسول خدا (ﷺ) با اشاره به این موضوع چنین فرموده اند: "سکونت و قار را در کسانی که شبانی نموده اند می توان یافت." (بخاری، مناقب، ۱؛ مسلم، ایمان، ۵۲/۸۴) سوق و اداره گوسفندان و محافظت آنان از حیوانات درنده، در توسعه حس مسئولیت پذیری انسان نقش به سزایی دارد. انسانی که در برابر انواع حالت ها و حرکات حیوانات با صبر رفتار کند و در صدد محافظت از آن ها باشد، در درک و صبر در برابر برخورد یا عملکردهای زشت و ناشایست انسان های دیگر در اجتماع نیز این حالت به وی کمک می کند. چون پیامبران هنگام دعوت و



ارشاد دیگران بیشتر از هر ویژه گی دیگر نیاز به درک و برخورد صبورانه در برابر این عملکرد مخاطبان شان دارند.

سفرها و سیاحت های پیامبر (ﷺ) با کاکاهای شان

فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) هنگامی که بیش از دوازده سال نداشت، اولین بار با کاکایش ابوطالب به مقصد تجارت به سوریه سفر نمود. قبل از سفر به سوریه قریشیان برای سفر به شام آماده می شدند. ابوطالب نیز خواستار پیوستن به این کاروان تجارتي بود. تمامی برادران و خواهران ابوطالب هنگام حرکت او به این سفر برای مشایعت نزد او آمدند. در این هنگام ابوطالب به برادر زاده دوست داشتنی خود گفت:

«- آیا تو هم می خواهی در این سفر با من بیایی؟»

کاکاها و عمه های پیامبر (ﷺ) برای این که او کوچک بود و امکان آن می رفت، در طول سفر به بیماری و دشواری مواجه شود، با رفتن او موافقت نمودند. کاکایش ابوطالب نیز این موضوع را به مصلحت او دانسته خواستار ماندن او در مکه شد. محمد (ﷺ) با شنیدن این موضوع محزون و اشک در چشمانش پدیدار گشت و گریست. ابوطالب با دیدن این حالت به محمد (ﷺ) گفت:

- ای برادر زاده ام! تو را چه شد؟ آیا تو برای این که تو را با خود به سفر نمی برم می گریی؟

نور عالم فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) ریسمان شتر کاکایش ابوطالب را به دست گرفت و گفت:

- کاکای عزیزم! مرا به چه کسی سپرده می روی؟ من نه پدری و نه مادری دارم!

احساسات و عاطفه ابوطالب با شنیدن این سخن از محمد (ﷺ) بسیار بر آشفته و گفت:

- به خدا قسم تو را با خود می برم! نه تو از من می توانی جدا شوی و نه من از تو.» (نگاه، ابن اسحاق، ص، ۵۳؛ ابونعیم، دلائل النبوه، ج، ۱، ۱۶۸)

حضرت محمد (ﷺ) هنگامی که هفده ساله بود، با کاکایش زبیر به یمن سفر نمود. کاروان تجارتی ایشان از یک وادی می گذشت که در راه این وادی شتر نر خشمگین، مانع عبور کاروانیان از آن وادی می شد و هیچ کس هم در این رابطه کاری کرده نمی توانست. حتی قافله تصمیم باز گشت را می گیرد. در این اثناء فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) برای کاروانیان گفت: "من می دانم با او چه کار کنم. بعد در صدر قافله قرار گرفت و بسوی اشتر حرکت نمود. اشتر با دیدن حضرت پیامبر (ﷺ) رام شد و از خوی نامقبول خود برگشت. فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) از اشتر خود پیاده شده بالای آن اشتر سوار شد و بعد از گذشتن از این وادی آن اشتر را رها نمود. (ابن کثیر، البدایه، ج، ۲، ۲۸۲)

دیدار با بحیرای راهب

حضرت محمد (ﷺ) در اثنای سفر شام با کاکایش ابوطالب همراه بود. در راه کاروان هم چنان طی طریق می نمود، تا نزدیک معبد یک راهب بنام بحیرا رسید و در نزدیکی های معبد بحیرای راهب اتراق نمودند. بحیرای راهب یکی از علمای پیشتاز مسیحی بود.

بحیرا زمانی که کاروان را از دور می دید، متوجه شد که ابری این کاروان را تعقیب و بر این کاروان متواتر سایه می افکند. این موضوع دقت بحیرا را بی نهایت به خود معطوف نمود. زمانی که کاروان در سایه درختی در نزدیکی های معبد او اتراق نمود؛ افراد کاروان اعم از کوچک و بزرگ، بادار و برده، بدون استثنا همه را مهمان نمود. در حالی که بحیرا در دفعات قبل عبور کاروان از این جا، حتی نزد این کاروان و کاروانیان نیز نیامده بود.

تمامی افراد موجود در کاروان به سفره میهمانی او تشریف بردند. جز پیامبر (ﷺ) که نزد اموال کاروانیان باقی مانده بود. بحیرا به همه میهمانان گرد سفره

یکایک نظر کرد، اما هیچ یکی از صفات موجود در کتب شان را نتوانست در آنان بیابد. از آنان پرسید:

"- ای قریشیان! آیا کسی از قافلهٔ تان باقی مانده که در این جا نیامده باشد؟
آنان گفتند:

- بجز یک کودک کسی دیگری نمانده است. برای این که از نظر سنی کوچکترین ما بود، او را برای مراقبت از اشیای مان نزد کاروان گذاشتیم.
بحیرا گفت:

- او را هم بیاورید تا او نیز از این غذا صرف کند!
به این اساس محمد الامین را صدا زدند و در سفره نشاندند. بحیرای راهب همین که این کودک را دید، بسیار به دقت به او نگاه نمود و سر تا پا او را از نظر گذرانی. بعد با دیدن مُهر نبوّت در پشتش دست این کودک را گرفت و گفت:
- این سردار عالم است! این رسول خدای عالم است! خداوند او را به عنوان رحمة للعالمین می فرستد!

بزرگان قریش از او پرسیدند:

- این را از کجا می دانی؟

راهب گفت:

- من اوصاف او را در کتاب آسمانی مان خواندم. هم چنان زمانی که شما نزدیک شدید همهٔ موجودات به شمول سنگ، چوب و درخت به او سجده کردند. این موجودات بی جان تنها و تنها به یک پیامبر سجده می کنند. بر علاوه من او را از مُهر نبوّت موجود در کتفش شناختم. این مُهر در میان تیغه های استخوان های شانه موجود می باشد.

بحیرا بعد از اخذ پاسخ چندین پرسش از محمد (ﷺ) و کاکایش و تناسب این پاسخ ها با اطلاعات خودش مبتنی بر صحت این موضوع متیقن شد. بعد به ابوطالب نگاه کرد و گفت:

- برادر زاده ات را فوراً به سرزمین خود برگردان! مانع ضرر رسانیدن یهودیان به او شو! به خدا قسم اگر یهودیان او را ببینند و بشناسند، اقدام به قتل آن خواهند کرد. آن ها انتظار دارند تا پیامبر آخر الزمان از قوم بنی اسرائیل بیاید. در حالی که این کودک از اعراب است. بدون شک مقام و مرتبه برادر زاده ات بسیار رفیع خواهد شد.»

ابوطالب با توجه به سفارش و توصیه بحیرای راهب، برادر زاده اش محمد (ﷺ) را با خود گرفت و فوراً به مکه عزیمت نمود. (نگاه، ابن اسحاق، ۵۴-۵۵؛ ابن سعد، ج، ۱، ۱۵۳-۱۵۵، ترمذی، مناقب، ۳)

حِلْفُ الْفُضُول

اصطلاح حِلْفُ الْفُضُول در لغت به معنی "پیمان فضایل" می باشد. قبل از اسلام میان قبایل عرب جنگ های بی پایان و مداوم جریان داشت. تنها در ماه های ذوالقعدة، ذوالحجه، مُحَرَّم و رجب که از ماهای حرام شمرده می شد جنگ و درگیری یی صورت نمی گرفت. چون این ماه ها نزد آنان قدسیت داشت.

با این وجود میان اعراب در این ماه ها نیز جنگ هایی صورت پذیرفته است. اعراب به این جنگ ها "جنگ های فِجار" می گویند. این جنگ ها در تاریخ چهار بار صورت گرفته است. در چهارمین جنگ فجار که قبایل قریش و کنانه با قبیله هوازن مقابل بودند، پیامبر (ﷺ) نیز اشتراک داشت.

پیامبر (ﷺ) در تمامی ادوار زنده گی شان در کنار حق و مظلومین قرار گرفته اند. در این جنگ در سن بیست ساله گی با کاکاهایش اشتراک نمود. اما خون هیچ کسی را در این جنگ نریخته است. تنها تیرهایی پرتاب شده از طرف دشمن را جمع آوری نموده و به کاکاهایش می سپرد. (ابن هشام، ج، ۱، ۱۹۸؛ ابن سعد، ج، ۱، ۱۲۶-۱۲۸)

بعد از بازگشت از این جنگ که در یکی از ماه های حرام یعنی ذوالقعدة صورت گرفته بود، یکی از یمنی های قبیله زُبَید، در مکه مال برای تجارت آورده بود. یکی از سران قریش بنام عاص بن وائل این مال او را خرید. اما پولش را

نپرداخت. آن شخص بیچاره که مال خود را به فروش رسانیده بود، برای اخذ پولش از آن شخص نزد سران خانواده های پیشتاز مکه چون عبدالدار، مخزوم، جمح و سهم رجوع نمود و از آن ها طالب کمک شد. آنان به عوض کمک به این شخص با جانب داری از عاص بن وائل این شخص را بیشتر آزرדند.

این شخص که درمانده بود و هیچ چاره دیگری نداشت، هنگامی که سران قبیله قریش در اطراف مکه گرد هم آمدند، او بر فراز کوه قُبیس بر آمد و شعری را که نشان گر ظلم و استبداد بر او رفته را باز گو می کرد، با صدای بلند با مطلع "ای خاندان فھر...!" به خوانش گرفت و از آنان مدد طلبید. اولین کسی که خواست به او کمک کند و در این راه گام گذاشت، کاکای پیامبر (ﷺ) زبیر بود. زبیر و تعدادی از سران قریش از به میان آمدن چنین حادثه یی ناخشنود شدند و هنگامی که در اطراف کعبه نشسته بودند، برای مقابله با چنین مظالم و بی عدالتی ها در خانه عبدالله بن جدعان گرد هم آمدند.

عبدالله برای شان طعام آماده و پیشکش نمود. بعداً آنان میان خود در مورد دفاع از حق مظلومین مکه بدون در نظر داشت کیستی مظلوم و ایستاده گی در برابر ظالمان عهد و پیمان نمودند. آنان عهد کردند که تا یک قطره آبی در دریا ها باشد و کوه های حراء و صبیر در جاهای شان ایستاده اند، آنان بر سر این پیمان متعهد خواهند بود و خلاف این معاهده عمل نخواهند کرد.

جمعیت حلف الفضول اولین بار با دفاع از حق یکی از افراد قبیله زبید در برابر زورگویی و ستم عاص بن وائل شروع به فعالیت نمود. بعداً مدافع و مددگار خیلی از مظلومین دیگر مکه در برابر مظالم و ستم های زورگویان و سرکشان شد. (ابن کثیر، البدایه، ج ۲، ۲۹۵-۲۹۶؛ ابن سعد، ج ۱، ۱۲۸-۱۲۹)

رسول الله (ﷺ) تنها جمعیت درست و صادقی را که در دوران جاهلیت یافت و به آن پیوست جمعیت حلف الفضول بود. چون این جمعیت مانع ظلم و استبداد در جامعه شده، برای برپایی حق و عدالت فعالیت می نمود. حضرت رسول الله (ﷺ) بعد از مبعوث شدن به پیامبری در مورد این جمعیت چنین فرموده است:

"در خانهٔ عبدالله بن جدعان با کاکاهایم در جلسهٔ جمعیت حلف الفضول اشتراک نمودم. از اشتراک در آن مجلس چنان ممنون و مسرور شدم که اگر به عوض آن برایم شتران سرخ^{۱۱} هدیه می دادند به آن اندازه خوشنود نمی شدم. اگر امروز نیز به چنین جمعیت و پیمان نامه یی دعوت شوم، بی درنگ اجابت خواهم نمود." (ابن کثیر، البدایه، ج، ۲، ۲۹۵)

زنده گی تجاری پیامبر (ﷺ)

تعداد کثیری از مردمان مکه با اشتغال به تجارت زنده گی شان را به سر می بردند. آنان با کاروان های تجارتی خویش از ممالک همجوار اموال تجارتی را با خود می آورند و در بازارهای مکه به فروش می رسانیدند و مال های تولید شده در مکه را نیز در ممالک همجوار به فروش می رسانیدند.

رسول الله (ﷺ) در جوانی با کاروان های تجارتی کاکاهایش به سوریه و یمن سفر نموده است. کاکایش ابوطالب روزی برای برادر زادهٔ دوست داشتنی اش محمد (ﷺ) گفت:

"- ای فرزند برادرم! من یک شخص فقیر هستم. قحطی و خشک سالی برایمان نه سرمایه و نه تجارتی باقی گذاشت. یک کاروان تجارتی برای رفتن به شام آماده شده است. خدیجه بنت خویلد در جستجوی کسی هست تا به وسیلهٔ او اموالش را با این کاروان بفرستد. او به شخصی پاک و معتمد مثل تو نیاز دارد. در مورد انتخاب خودت به حیث وکیل تجارتی اش، باید با او صحبت کنیم. من باور دارم که اگر به او این پیشنهاد را نمایم، او بی درنگ قبول خواهد نمود. در اصل من خواهان رفتن به شام و نواحی آن نیستم. چون از ضرر رسانیدن یهودیان بر تو در حراس ام. اما چارهٔ دیگری نیز نداریم.

زمانی که این پیشنهاد به گوش حضرت خدیجه (رض) رسید گفت:

- من گمان نمی کردم که محمد (ﷺ) خواستار این کار باشد!" بعد فوراً به فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) خبر فرستاد و برایش با مزد بیشتر پیشنهاد

۱۱. شتران قیمت بها یعنی بهترین مالهای دنیا.



نمود، تا اموال او را برای تجارت به شام ببرد. چون حضرت خدیجه از خوی خوش، اخلاق نیکو، صداقت و راستی پیامبر (ﷺ) کاملاً مطلع و مطمئن بود.»
(ابن هشام، ج، ۱، ۲۰۳؛ ابن سعد، ج، ۱، ۱۲۹؛ ابن کثیر، البدایه، ج، ۲، ۲۹۷)

بعد ها حضرت رسول الله (ﷺ) به وکالت حضرت خدیجه (رض) در سفرهای تجارتی بی شماری از این قبیل اشتراک و فواید زیادی کمایی نمودند.
(نگا، حکیم، ج، ۳، ۴۸۳۴/۲۰۰)

پیامبر (ﷺ) خورسندی خود را از تجارت با حضرت خدیجه (رض) چنین اظهار نموده است:

"من شریک تجارتی با برکتی بهتر از خدیجه (رض) در زنده گی ام ندیم."
(حلبی، ج، ۱، ۲۲۱، عینی، ج، ۱۰، ۱۰۴)

سلطان انبیاء حضرت محمد (ﷺ) در تمامی حیات خویش هم در برابر شرکاء و مخاطبین تجارتی و هم در مقابل سایر افراد جامعه، بی نهایت صادق و راست کار بود. اگر به کسی وعده یی می داد، بدون شک آن را به جا می آورد و به آن عمل می نمود. حضرت ابن عباس (رض) که از تمامی جز و تام های پیامبر (ﷺ) به خوبی واقف بود، چنین فرموده اند:

"اگر رسول الله (ﷺ) چیزی را می گفت، قطعاً به آن عمل می نمود."
(بخاری، شهادت، ۲۸):

واقعات بیشماری به وقوع پیوسته است که سبب شده تا به پیامبر (ﷺ) لقب "الامین و الصّادق" داده شود. حضرت عبدالله بن حمزه یکی از آن حکایات را چنین بیان نموده اند:

"قبل از بعثت رسول الله (ﷺ) با ایشان یک معامله خرید و فروش انجام دادم. از او کمی مقروض شدم. به او گفتم:

‘اگر کمی بایستی می روم و بقیه پولت را می آورم.’

و رفتیم. اما بعد از جدا شدن از نزد ایشان وعده ام فراموشم شد. سه روز بعد وعده ام را به خاطر آوردم و با عجله به آن جای موعود برگشتم. او را در همان مکان که از او جدا شده بودم، یافتیم."

آن یگانه و نادره جهان، آن سمبول اعتماد و صداقت و آن رسول صدیق (ﷺ) در برابر این اشتباه ام بدون این که به من سخن زشتی بگوید و مرا سرزنش نماید، برایم گفت: "ای جوان! مرا به زحمت انداختی. از سه روز بدین سو انتظار تو را می کشم." (ابوداود، ادب، ۸۲)

خداوند متعال می توانست او را در کودکی بدون کشیدن رنج دریافت رزق، صاحب یک زنده گی مرفه و آسوده گرداند. اما خدای متعال می خواست تا او با عرق جبین خود رزقش را بیابد و کفاف روزگار کند. تا او الگوی خوبی برای امتش باشد. قسمی که خود ایشان نیز فرموده است:

"هیچ کسی رزق حلال تر و پاکتر از دست مزد خود نخورده است!" (بخاری، سحر، ۱۵؛ انبیاء، ۳۷)

ازدواج با حضرت خدیجه الکبری (رض)

میسره غلام حضرت خدیجه (رض) در کاروان های مسافرتی با پیامبر (ﷺ) اشتراک داشت. میسره چشم دیدها و واقعات رخ داده در جریان سفر با سرور کائنات حضرت محمد (ﷺ) و شخصیت استثنایی ایشان را با فروعاتش به شکل مفصل به حضرت خدیجه (رض) توضیح می دهد.

نفیسه بنت امیه دوست حضرت خدیجه (رض) انکشاف این رابطه و عقد این ازدواج را چنین بیان نموده است:

"- حضرت خدیجه یک زن با مهارت، غیور، صادق و عفیف بود. مردان قبیله اش برای ازدواج با او حاضر به هر کاری بودند. اما خدیجه عاشق خلق نیکو، رفتار و شخصیت پیامبر (ﷺ) بود. بعد از برگشت رسول الله (ﷺ) از سفر تجارتی شام، حضرت خدیجه (رض) مرا نزد او فرستاد تا معلوم کنم که آیا ایشان می خواهد با من ازدواج کند یا خیر. من نزد ایشان رفتم و پرسیدم:

- ای محمد تو چرا ازدواج نمی کنی؟
- بضاعت مالی خوبی ندارم چگونه می توانم ازدواج کنم؟
- اگر وضع مالی خوبی داشته باشی آیا با یک خانم شریف، زیبا و ثروت مند ازدواج خواهی کرد؟
- این زنی که با این اوصاف بیان نمودی کیست؟
- خدیجه (رض)!
- آیا ممکن است من با او ازدواج کنم؟
- اگر تو موافق باشی بقیه اش کار من است. نگران نباش!
- پس هر آنچه که تو بخواهی من موافق ام، در این مورد رأی من با توست.
- بعد فوراً رفتم (نفیسه بنت امیه) و موضوع را به سمع خدیجه (رض) رسانیدم. " (ابن سعد، ج، ۱، ۱۳۱)

حضرت خدیجه (رض) بر اساس مژده نفیسه، برای حضرت رسول الله (ﷺ) پیشنهاد عروسی داد. پیامبر (ﷺ) این موضوع را با کاکایش ابوطالب به اشتراک گذاشت. ابوطالب این پیشنهاد را تأیید نموده و خواستگاری خدیجه (رض) نزد کاکایش عمرو بن اسد رفت و او را برای محمد (ﷺ) خواستگاری نمود.

ابوطالب و پسرکاکای حضرت خدیجه (رض) ورقه بن نوفل متقابلاً خطبه نکاح را خواندند. بعداً عمرو بن اسد به پا خاست و گفت:

"ای قریشیان! شما شاهد باشید که من خدیجه بنت خویلد را به عقد نکاح محمد (ﷺ) در آوردم!" (دیاربکری، ج، ۱، ۲۶۴؛ یعقوبی، ج، ۲، ۲۰)

سرور کائنات حضرت محمد (ﷺ) هنگام ازدواج ۲۵ سال داشت. این خانم شریف و با نسب با مال و جان حامی و منبع قوی کمک و همکاری برای پیامبر (ﷺ) شد. حضرت خدیجه (رض) هنگام ازدواج با رسول خدا (ﷺ) زنی بیوه و صاحب فرزند و در عین حال ۱۵ سال بزرگتر از پیامبر (ﷺ) بود.

برای حضرت خدیجه (رض) که از خاندان شریف و با نسب بود و قبل از اسلام نیز اخلاق نیکو و سیرت مبارک داشت، القاب "عفیفه و طاهره" داده شده بود. بعد از اسلام نیز ایشان را با لقب "خدیجه الکبری (رض)" خطاب می نمودند. (ابن سعد، ج، ۸، ۱۴-۱۵)

پیامبر (ﷺ) در این باب چنین فرموده اند:

"با برکت ترین زن آخرت حضرت مریم بنت عمران و با برکت ترین زن دنیا، حضرت خدیجه (رض) می باشد." (بخاری، مناقب الانصار، ۲۰؛ مسلم، فضائل الصحابه، ۶۹)

از این مزاجات به خوبی مشهود است که پیامبر (ﷺ) هیچ تمایلی به آرزوی نفسانی و شهوات نداشته و حتی کمترین اهمیتی نیز به آن نمی داد. اگر او به شهوات و تمایلات نفسانی کمترین اهمیتی هم می داد، با یک خانم مسن تر از خود و بیوه نه، بلکه با یک دو شیزه زیبا عقد نکاح می نمود. اما او به عوض ویژگی های مؤقتی و گذرا در جستجوی ارزشهای حقیقی چون شرف، فضیلت و زیبایی معنوی بود.

به فرزندی گرفتن زید بن حارثه

زید هنگامی که هشت ساله بود از طرف سواران منسوب به بنی قین ربوده شده، به بازار برده فروشی عکاظ برای فروش برده می شود. برادر زاده حضرت خدیجه (رض) حاکم بن حزام او را در برابر چهار صد درهم برای عمه اش خریداری می کند. سرور کائنات حضرت محمد (ﷺ) با مشاهده زید می فرماید:

"- اگر این غلام از من می بود، آزادش می کردم!

در این حالت حضرت خدیجه (رض) هم گفت:

- پس این غلام مال تو باشد!"

پیامبر (ﷺ) هم فوراً او را آزاد نمود. (ابن هشام، ج، ۱، ۲۶۶؛ ابن سعد، ج، ۳، ۴۰)



زید بر وصف این که آزاد شده بود، ماندن نزد پیامبر (ﷺ) و خدمت کردن برای ایشان را ترجیح داد و از نزد صاحبش رسول الله (ﷺ) هیچ جدا نشد.

پدر زید از غیابت پسرش زید بسیار غمگین و در صدد یافتن او شد. زمانی که خبر وجود پسرش در مکه را از زائرین کعبه شنید، فوراً با برادرش به مکه رفت و فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) را یافت و برای او پیشنهاد پرداخت بدل زید را نمود، تا زید را برایش در مقابل این بدل باز گرداند. هم چنان از پیامبر (ﷺ) خواست تا در تعیین قیمت زید، انصاف را رعایت نماید. حضرت پیامبر (ﷺ) که خود قبلاً زید را آزاد نموده بود، به ایشان گفت:

«- آیا این کار راه دیگری ندارد؟»

آنان گفت:

- چگونه راه دیگری می تواند داشته باشد؟

پیامبر (ﷺ) فرمودند:

- او را صدا بزنید و خودش را مُخیر سازید و به انتخاب او برای ماندن و رفتن با شما ارج گذارید! اگر او شما را انتخاب نمود و خواست با شما برود، نیازی نیست هیچ بدلی بپردازید، می تواند با شما برود و اگر ماندن نزد من را انتخاب نمود، به خدا سوگند که او را به کسی تسلیم نخواهم کرد!

پدر و کاکای زید با شنیدن این سخن بسیار خشنود شدند و گفتند:

- تو در برابر ما بسیار با انصاف و جوانمردی برخورد کردی و احسان بزرگی بر ما نمودی!

با گفتن این سخنان سپاس و ممنونیتش را پیامبر (ﷺ) ابراز نمودند.

زید گفت:

- ای سرورم! به خدا سوگند من هرگز هیچ کسی را بر تو ترجیح نخواهم داد! تو بر من هم پدر و هم مادری. من می خواهم نزد تو باشم و با کسی به هیچ جایی نخواهم رفت.

پدر و کاکای زید با تعجب و حیرت گفتند:

- چه چیزی تو را به این تصمیم وا داشت؟
زید گفت:

- من از این ذات مبارک چنان چیز هایی دیدم که هیچ کسی را بر او ترجیح نخواهم داد و هیچ گاهی از او جدا نخواهم شد.

فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) زمانی که این صداقت و وفاداری زید را دید، دست او را با دست مبارک شان گرفت و او را به کعبه برد و گفت:

- ای مردمان مکه! شاهد باشید که زید فرزند من است، من وارث او هستم و او هم وارث من خواهد بود^{۱۲}».

پیامبر (ﷺ) با بیان این سخنان زید را به فرزندگی گرفت.

پدر و کاکای زید با دیدن خورسندی و ممنونیت فرزندشان زید، با آرامش و حضور به دیار خود برگشتند. (ابن هشام، ج، ۱، ۲۶۷: ابن سعد، ج، ۳، ۴۲)

شیر خدا در کنار پیامبر (ﷺ)

خانواده ابوطالب از لحاظ کمیت، یک خانواده بزرگ بود. ولی بضاعت مالی چندانی نداشتند. از این لحاظ معمولاً در مصیقه قرار داشتند. پیامبر (ﷺ) نزد کاکای دیگرش حضرت عباس (رض) رفت و گفت:

«- کاکای عزیزم! قسمی که می دانی خانواده کاکایم ابوطالب خیلی بزرگ است. آنان با قحطی و گرسنه گی به سر می برند. برخیز، برویم نزد ابوطالب و با او صحبت کنیم تا یکی از فرزندان را تو نزد خود بگیری و دیگرش را من. به این ترتیب تا اندکی هم که باشد، بار سنگین او را سبک تر ساخته باشیم.

حضرت عباس (رض) این پیشنهاد خیر خواهانه پیامبر (ﷺ) را قبول نمود و یکجا نزد ابوطالب رفتند. ابوطالب به آنان گفت:

۱۲. از آن روز به بعد مردم زید را به نام «زید بن محمد» خطاب نمودند. این حالت تا مردود شمرده شدن آیات شماره ۵ و ۴۰ در سوره احزاب ادامه داشت.



- عقیل را به من بگذارید و از دیگران هر کدامی را که می خواهید، می توانید انتخاب نمایید!"

بعد به این ترتیب حضرت پیامبر (ﷺ) علی و حضرت عباس (رض) جعفر را با خود گرفتند. «(ابن هشام، ج، ۱، ۲۶۴)

فرزندان پیامبر (ﷺ)

از وصلت پیامبر (ﷺ) با حضرت خدیجه (رض)، قاسم، عبدالله، زینب، رقیه، ام کلثوم و فاطمه به دنیا آمدند. اولین فرزند پیامبر (ﷺ) قاسم نام داشت. به این سبب او را با کنیه "ابوالقاسم" صدا می زدند.

قاسم در دو سالگی وفات نمود. بعد از وفات او قیس بن وائل از مشرکان مکه با اشاره به پیامبر (ﷺ) گفت:

"او را به حال خودش رها کنید! او مقطوع النسل یا ابتر^{۱۳} است. وقتی وفات نماید اسمش از صفحه روزگار محو می شود. شما هم از شرش در امان خواهید ماند."

خداوند متعال در پاسخ این سخنان زشت قیس بن وائل سوره "الکوثر" را به پیامبر (ﷺ) وحی نمود:

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ * إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ * ﴿الكوثر، ۱-۳﴾

ترجمه: "ما تو را کوثر^{۱۴} بخشیدیم. پس تو هم برای خدایت به نماز و قربانی پرداز که محقق دشمن بد گوی تو {عاص بن وائل} مقطوع النسل است."^{۱۵}

۱۳. ابتر در لغت به معنی دم بریده می باشد و در این جا مراد از مقطوع النسل به معنی کسی است که از او در دنیا فرزندی بجا نماند.

۱۴. کوثر به معنی کثرت، زیادی، بسیار زیاد و زیادت هر چیز می باشد. بر اساس روایات «کوثر» حوضی است که امت حضرت محمد (ﷺ) در روز آخرت در گرد آن جمع می شوند. (بخاری، تفسیر، ۱۰۸)

۱۵. ابن سعد، ج، ۳، ۷؛ واحدی، ۴۹۴.

رسول الله (ﷺ) چهار دختر داشت. بزرگترین شان زینب بود. زمانی که او چشم به جهان گشود پیامبر (ﷺ) ۳۰ ساله بود. بعد زمانی که پیامبر (ﷺ) ۳۳ ساله شد، رقیه به دنیا آمد. (دیاربکری، ج، ۱، ۲۷۳-۲۷۴)
بعد از رقیه ام کلثوم و بعد از آن فاطمه به دنیا آمده اند. پیامبر (ﷺ) در این هنگام ۳۵ سال داشت. (ابن سعد، ج، ۸، ۱۹-۲۶)

اعمار مجدد بنای کعبه و تعیین حکم

در مکه سیل مخربی آمد و دیوارهای مکه را آسیب زیادی رسانید. بدین سبب قبایل مقیم در مکه برای اعمار مجدد آن دست به دست هم دادند. آنان مُصَمِّم شدند تا بنای آسیب دیده کعبه را تخریب و آن را از نو اعمار کنند. در آن روزها آنان خبر برخورد یک کشتی به اثر تند بادهای سواحل شعیبه و شکسته شدن آن را گرفته بودند. در آن کشتی سنگهای مرغوب و چهار ضلعی، چوب، آهن و لوازم تعمیرات بار گذاری شده بود. مردمان مکه رفتند و برای استفاده در خانه کعبه آن اشیاء و لوازم تعمیراتی را برای استفاده در خانه کعبه، خریداری نمودند. بعد با انداختن قرعه کارهای تخریب و اعمار خانه کعبه را میان شان تقسیم نمودند.

قریشیان زمانی که شروع به تخریب و اعمار مجدد سهمهای محوله شان نمودند، ابووهب بن عمرو از جا برخاست و گفت:

"ای جماعت قریش! در عمارت خانه کعبه ثروت و اموال ناپاک و غیر حلال تان را خلط نکنید!" (ابن هشام، ج، ۲، ۲۱۰؛ ابن کثیر، البدایه، ج، ۲، ۳۰۵)

احترام و محبت گذاشتن قریشیان به خانه کعبه ریشه در دین و شریعت حضرت ابراهیم (ع) دارد. قبایلی که تخریب و اعمار خانه کعبه را عهده دار شدند، از دچار شدن به عذاب الهی می ترسیدند. از این سبب در شروع این عمل دچار تردید بودند و از اقدام به آن هراس داشتند. یکی از سران قریش ولید بن مغیره از قریشیان پرسید:

"- هدف شما از تخریب کعبه چیست؟ آیا نیکی است یا بدی؟"

آنان در پاسخ گفتند:

- واضح است که هدف ما نیکی است؟

- پس ای قوم من! آیا شما با تخریب خانهٔ کعبه می خواهید آن را از نو بناء کنید؟! پس خداوند متعال عمارت کننده گان و مصلحان را مغضوب نمی سازد و با گفتن این سخن اولین گام را در تخریب خانهٔ کعبه او برداشت. دیگران هم از او پیروی نمودند. " (عبدالرزاق، ج، ۵، ۳۱۹)

قریش دیوارهای کعبه را با یک ردیف خشت و یک ردیف چوب به شکل با هم تنیده و مرتفع احیاء نمودند. فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) نیز در عمارت کعبه با کاکای شان حضرت عباس (رض) اشتراک داشتند. هنگامی که نوبت گذاشتن سنگ حجر الاسود فرا رسید، هر یکی از قبایل موجود خواهان آن شدند، تا این وظیفهٔ مقدس را ایشان انجام دهند. بدین مناسبت میان شان جدال و اغتشاش پدید آمد. شمشیرها از نیام بیرون آمد. چیزی نمانده بود که خون های بی شماری بر زمین بریزد. بنی عبدالدار به اساس رسوم اعراب قدیم ظرفی پر از خون را آوردند و سوگند یاد نمودند که تا آخرین رمق در این راه با بنی کعب بجنگند و برای جنگ آماده شدند. برای این که نشان دهند تا متعهد به سوگند شان اند، دستان شان در این ظرف پر از خون غوطه ور ساختند. قریشیان با این وضع ناهنجار و متشنج چهار الی پنج شب را سپری نمودند.

در پایان این روند کهن سال ترین قریشیان ابوامیه ندا بر آورد و گفت:

"ای قوم ام! ما شر و بدی نمی خواهیم، بلکه خواهان نیکی و خوبی هستیم! شما بر سر این موضوع با حسادت و بخل رقابت نکنید. با همدیگر کینه توزی نکنید. مادامی که نتوانستیم این گره را میان خود بگشاییم، پس هر آن شخصی که برای اولین بار در حرم گام گذاشت آن را در این قضیه میان خود حکم تعیین می نماییم و به هر آن دستوری که او داد، قانع شویم!" بعد با دست بسوی دروازهٔ بنی شیبۀ مسجد الحرام اشاره نمود.

اندکی نگذشته بود که در عقب دروازهٔ حرم سیمای فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) پدیدار شد. با دیدن ایشان تبسم در چهرهٔ همهٔ افراد قبایل موجود در

آن جا جاری شد. چون شخصی که آمد، محبوب و معتمد همه قریشیان، "محمد الامین" بود. آنان با دیدن پیامبر (ﷺ) فوراً گفتند:

"محمد الامین آمد! ما بر حَکَمِیت و حکم او راضی هستیم!

موضوع را برای محمد (ﷺ) بیان نمودند. او نیز از هر قبیله یک فرد را انتخاب نمود و خرقه اش را در آورد و بر زمین هموار نمود. بعد از آنان خواست که با هم سنگ حجر الاسود را میان این خرقه گذارند و هریک شان از گوشه یی از این خرقه محکم بگیرند و سنگ مبارک را تا جایی که باید در آن جا گذاشته می شد، با هم حمل نمودند. محمد (ﷺ) نیز آن سنگ را با دستان خود به محل مخصوصش جا بجا نمودند. به این ترتیب او مانع جنگی شد که احتمال درگیری آن زیاد بود. (ابن هشام، ج، ۱، ۲۰۹-۲۱۴؛ عبدالرزاق، ج، ۵، ۳۱۹)

این عملکرد عاقلانه، با بصیرت، حسن سلوک و کاملیت سرور کائنات حضرت محمد (ﷺ) که همه را در حیرت فرو برده بود، در قدم نخست نشانگر شخصیت بی بدیل ایشان و ثانیاً اشاره یی بود، به بعثت و انتخاب ایشان به عنوان بهترین پیامبران یا سلطان انبیاء.

پیامبر (ﷺ) و عزلت گزینی های غار حراء

با نزدیک شدن، فرمان نزول نبوت به حضرت محمد (ﷺ) ایشان بیشتر از هر زمان دیگر به انزوا^{۱۶} می رفتند و در دریایی از تفکر و اندیشه غوطه ور می شدند. گاه و بیگاه از خانه بیرون و از مکه فاصله می گرفتند و سراغ جاهای ساکن و آرام را می گرفتند. در این اوقات تمامی سنگ ها و درختانی که حضرت محمد (ﷺ) با آن مواجه می شد، با گفتن: "السلام و علیکم یا رسول الله!" پیامبر (ﷺ) را سلام می کرد. در این هنگام پیامبر (ﷺ) با تعجب تمام اطرافش را به گمان این که کسی موجود باشد، نگاه می کرد. اما به جز درختان و سنگ ها چیزی دیگری را نمی یافت. (ابن سعد، ج، ۱، ۱۵۷)

۱۶. انزوا به معنی گوشه گیری، عزلت و کناره گیری از گناهان، تربیه نفس و تنها ماندن برای یاد خدا می باشد.

پیامبر (ﷺ) در حدیثی چنین فرموده اند:

"من در مکه سنگی را سراغ دارم که قبل از بعثت ام، مرا سلام می کرد. من موقعیت آن سنگ را هنوز هم به خاطر دارم." (مسلم، فضائل، ۲)

حضرت علی (رض) نیز حادثه یی از این قبیل را چنین بیان نموده اند:

"با رسول خدا (ﷺ) در مکه بودم. وقتی با هم قسمت هایی از مکه را سیر می نمودیم، از میان سنگ ها و درختان گذشتیم. در این هنگام تمامی کوه ها و درختانی که با پیامبر (ﷺ) مواجه می شد. با گفتن: 'السلام وعلیکم یا رسول الله!' به ایشان سلام می دادند." (ترمذی، مناقب، ۳۶۲۶/۶)

فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) با ورود ماه رمضان در غار حراء^{۱۷} عزلت می گزیدند و انزوا می جستند. بعد از ختم عزلت و اعتکاف^{۱۸} هفت بار و بیشتر از آن مکه را طواف و بعد به خانه بر می گشتند.

پیامبر (ﷺ) وقتی می دید اقوامش به بت ها سجده می کنند و در گودالی از مفاسد اخلاقی فرو رفته اند، محزون می شد و با دوری از آنان، عزلت و انزوا اختیار می نمود. روش عبادت او در هنگام عزلت مثل جدش ابراهیم (ع)، تفکر و تعمق در باره خلقت آسمان ها و زمین بود. (عینی، ج، ۱، ۶۱)

۱۷. "حراء" اسم کوهی است که در مغاره آن اولین وحی بر پیامبر (ﷺ) نازل شد. کوه حراء در ۵ کیلومتری قسمت شمال شرقی شهر مکه موقعیت دارد. اسم دیگر کوه حراء «جبل النور» می باشد. غار حراء که از اهمیت زیادی در زنده گی پیامبر (ﷺ) بر خودار می باشد، در قسمت بالایی این کوه قرار دارد. این غار از افتیدن سنگ های صخره یی روی هم به شکل یک تونل تشکیل شده است. بلندی آن به اندازه یی است که اگر یک شخص به پا بایستد بدون این که سرش به سقف بر خورد کند می تواند راه برود و عرض آن به اندازه بلندی قامت یک انسان می باشد. این غار در موقعیتی است که از آن جا کعبه و شهر مکه به خوبی نمایان و مکانی مناسب برای تفکر و اندیشیدن می باشد. حنیفان قبل از پیامبر (ﷺ) نیز گاه و بیگاه در غار حراء به انزوا می نشستند. پدرکلان پیامبر (ﷺ) حضرت عبدالمطلب نیز یکی از اینان بود. او به موجودیت خداوند (ج) و روز آخرت باور داشت و حنیفی بود که گاه و بیگاه با عزلت و انزوا در غار حراء به عبادت مشغول می شد. (فواد گون ایل، انسکلوپیدی دیانت، حراء، قبل از میلاد، ج. ۱۸، ۱۲۱-۱۲۲)

۱۸. اعتکاف به معنی خود را در جایی برای عبادت وقف و حبس نمودن و به خصوص در دهه آخر ماه رمضان در مسجد ماندن و مشغول شدن به عبادت می باشد.

از منزوی شدن پیامبر (ﷺ) در غار حراء و بعد اعتکاف نشینی ایشان به صورت مرتب استنباط می شود که به هر اندازه یی که انسان عبادت های روزانه خود را درست و مکمل انجام هم بدهد، بازهم نیاز به گوشه گیری، تربیه نفسانی، تفکر و تعمق در باره کائنات و قدرت خالق آن را دارد. بر عکس این صورت نمی تواند به شکل واقعی به اوج کمال معرفت برسد. این کاری است که هر مؤمن باید آن را انجام دهد. اشخاص رهبر و مدیر نیاز بیشتری به این محاسبه و تفکر عقلانی دارد. برای راه یافتن محبت خداوند در قلب بنده، در این عزلت، نیاز است تا در باره عظمت و قدرت خداوند متعال تفکر و تأمل صورت گیرد و ذکر او به کرات به عمل آید. این عمل تنها با کناره گیری کامل از مشاغل دنیا یعنی اعتکاف ممکن و مقدور می باشد.

لازم است در این جا این نکته تذکر یابد که مراد از تنهایی و عزلت، دوری از انسان ها، گریز از جوامع انسانی و متوطن شدن در کوه ها و مغاره ها نیست. چنین عمل نمودن مخالف رفتار و شیوه پیامبر (ﷺ) و اصحاب کرام شان می باشد. قسمی که رسول الله (ﷺ) فرموده اند:

"مسلمانی که در میان جامعه انسانی زیست کند و در مقابل سختی ها و تلخی های جامعه صبر پیشه کند بهتر از مسلمانی است که از جوامع انسانی دوری می کند و در مصاعب و متاعب مسلمین با آنان همدردی نمی کند." (ترمذی، قیامت، ۵۵)

فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) شخصاً با چرانیدن گوسفندان، تجارت، اشتراک در جماعت حلف الفضول، اعمار خانه کعبه... عملاً در جامعه انسانی زیست نموده اند و نقش ایفاء کرده اند. به طور خلاصه حضرت شان با اشتراک در تمامی کارهای خیر و با فضیلت جامعه و دوری از کارهای شر و ناروا برای ما بهترین سمبول و الگوی زنده گی اجتماعی شده اند.

سوالات فصل اول



الف. سوالات تشریحی



۱. چرا پیامبر (ﷺ) را اولین و آخرین حلقهٔ سلسلهٔ انبیاء می نامند؟
۲. آیا ممکن است کسی بدون شناخت زنده گی نامه و شخصیت حضرت پیامبر (ﷺ)، معنی و مفهوم واقعی قرآن کریم را بداند؟
۳. برای آموزش فرهنگ اسلامی و زنده گی نمودن مطابق به آن، دانستن زنده گی پیامبر (ﷺ) از چه اهمیتی برخوردار می باشد؟
۴. برای استقامت در زنده گی و محافظت خود در برابر رخدادهای زنده گی چون آزمون های الهی، مصیبت ها و مژده ها چه باید کرد؟
۵. حکمت های گزینش شبه جزیرهٔ عربستان به عنوان مهد اسلام چیست؟ توضیح دهید!
۶. در مورد اعمار مجدد خانهٔ کعبه معلومات ارائه نمایید؟
۷. حاکم یمن ابرهه چرا خواست خانهٔ کعبه را ویران کند؟ در نتیجه او به کدام سرنوشت مبتلا شد؟
۸. حکمت های هلاکت اردوی عظیم ابرهه به امر خداوند متعال و به وسیلهٔ پرنده گان کوچک چیست بیان دارید؟
۹. عبرت هایی که می توان از واقعهٔ فیل گرفت، کدام ها است بیان دارید؟
۱۰. هدف پیامبر (ﷺ) از این سخن مبارک شان: "من فرزند ذبیحین (دو قربانی) هستم." چیست، به تفصیل بیان دارید؟
۱۱. پیامبر (ﷺ) را چرا برای شیردهی به دایه سپردند؟

۱۲. وفات پدر پیامبر (ﷺ) قبل از ولادت ایشان و رحلت نمودن مادر شان در سن ۶ ساله گی و وفات پدر کلان شان در سن ۸ ساله گی در زنده گی پیامبر (ﷺ) چه حکمت هایی دارد؟

۱۳. نزدیک نشدن پیامبر (ﷺ) قبل از نبوت به هیچ یکی از گناهان و رذایل دوره جاهلیت اعراب مکه، چه تأثیری به انسان های بعد از نبوت ایشان داشته است؟

۱۴. حکمت های شبانی پیامبر (ﷺ) در دوره کودکی شان را بیان دارید؟
۱۵. در مورد سفرهای تجارتي دوران جوانی پیامبر (ﷺ) به صورت مختصر معلومات دهید؟

۱۶. چرا نهاد یا جمعیت "حلف الفضول" ایجاد شد؟ و آن جماعت به کدام یکی از نهادها و جماعت های امروزی ما شباهت دارد؟

۱۷. اشتراک پیامبر (ﷺ) در جماعت "حلف الفضول" قبل از بعثت، نشانگر کدام ویژه گی ایشان می باشد؟

۱۸. ازدواج پیامبر (ﷺ) با حضرت خدیجه (رض) چگونه به وقوع پیوست، معلومات دهید؟

۱۹. دلیل این که یکی از مشرکان مکه عاص بن وائل پیامبر (ﷺ) را "ابتر" خطاب نمود چیست؟ توضیح دهید؟

۲۰. چرا پیامبر (ﷺ) هنگام نزدیک شدن وقت اعلان نبوت زود زود عزلت می گزید و انزوا اختیار می نمود؟

ب. سوالات خانه خالی

۱. یگانه شخصی که زنده گی اش با کوچک ترین اجزا و فروعاتش در تاریخ به ثبت رسیده است،..... می باشد.
۲. در حالی که در مکه مکرمه بت پرستی حاکمیت یافته بود، اما با آن هم پیروان دین حضرت ابراهیم (ع) در آن جا وجود داشت. این اشخاص را بنام می نامیدند.
۳. رسول الله (ﷺ) فرموده اند: "من.....جدم ابراهیم،..... برادرم عیسی و.....مادرم آمنه هستم."
۴. پیامبر (ﷺ) در سال..... میلادی و..... اپریل مطابق به.....ربیع الاول روز.....چشم به جهان گشودند.
۵. اسم پیامبر (ﷺ) در انجیل به شکل تذکر یافته است.
۶. دایه های پیامبر (ﷺ) بی بی.....و بی بی..... می باشد.
۷. حضرت پیامبر (ﷺ) مادر شان را در سن.....ساله گی و پدرکلان شان را در سن.....ساله گی از دست دادند.
۸. اولین ازدواج پیامبر (ﷺ) با.....که.....سال سن داشت، منعقد گردید.
۹. تمامی فرزندان پیامبر (ﷺ) به جز.....از مادر مان حضرت خدیجه (رض) به دنیا آمده اند.
۱۰. به جز.....تمامی فرزندان دیگر پیامبر (ﷺ) در زمان حیات ایشان وفات نموده است.



ج. سوالات گزینه‌ی



۲. کدام یکی از گزینه های ذیل در قرآن کریم برای پیامبر (ﷺ) بکار نرفته است؟
الف: "بدون شک تو دارای بهترین اخلاق هستی."
ب: "او تنها پیامبری است که برای دعوت انسان ها بسوی هدایت فرستاده شده است."
ج: "به تحقیق که خداوند و ملائکش برای آن پیامبر نماز می کرد."
د: "ای کسانی که ایمان آوردید! از خدا و رسولش اطاعت کنید، تا اعمال تان ضایع نگردد."

۱. کدام یکی از حالات ذیل حالتی است که شخص در زمره کسانی که از پیامبر خدا (ﷺ) اطاعت نکرده باشند، قرار می گیرد؟
الف: در صورتی که نعمات و رزقی که خداوند (ج) به او احسان نموده است، قطع شود.
ب: به یکباره گی ثروت مند شدن به سبب دوری از محدوده ها و دستورات دینی و انفاق در راه خدا.
ج: ارزش نداشتن تمامی اعمالی که بدون اطاعت از رسول الله (ﷺ) انجام شده است.
د: کم شدن ثواب و احسان در عبادات انجام داده شده.

وَلَا تَقْفُ

۳. کدام یکی از گزینه های ذیل، از جمله مواردی نیست که خداوند متعال در خصوص احترام پیامبر (ﷺ) ما را ملزم به رعایت آن گردانیده باشد؟

الف: به او اهمیت دادن و احترام داشتن.

ب: با الفاظ و اشکال نامناسب خطاب نمودن ایشان.

ج: هنگام گرفتن نام ایشان قطعاً طهارت داشتن.

د: به او صلوات و سلام فرستادن.

۴. کدام یکی از گزینه های ذیل از جمله حکمت های انتخاب شبه جزیره عربستان به عنوان مهد پیدایش و انتشار دین مبین اسلام نیست؟

الف: حفظ بودن شبه جزیره عربستان در طول تاریخ، از حملات نظامی و فرهنگی سایر ملل.

ب: به سبب حاصل خیز و پر برکت بودن خاک شبه جزیره عربستان.

ج: به سبب داشتن بعضی فضائل از اخلاقی اعراب اگرچه کم و اندک هم باشد و موجودیت فطرت انسانی در آنان.

د: برای این که شبه جزیره عربستان در طول تاریخ مکان مقدس ادیان بیشماری بوده است.

۵. کدام یکی از گزینه های ذیل،
نشان دهندهٔ قدسیت خانهٔ کعبه
نیست؟

الف: نزول حضرت آدم (ع)
در این مکان هنگام خروج از
جنت.

ب: عاجز ماندن ابرهه از تخریب
خانهٔ کعبه در حالی که برای
انجام این عمل زشت عزمش
را جزم کرده بود.

ج: انتخاب آن به عنوان قبلهٔ
مسلمین.

د: هجرت مسلمانان به مدینه و
ترک نمودن مکه.

۶. کدام یکی از گزینه های ذیل از
جملهٔ ماه هایی است که اعراب
جنگ در آن را حرام قرار نداده
است؟

الف: رمضان

ب: ذوالقعدة

ج: محرم

د: رجب

۷. کدام یکی از گزینه های ذیل از
مسائل عبرت انگیزی نیست که
از واقعهٔ فیل می توان استنباط
کرد؟

الف: خانهٔ کعبه که به دستور
خداوند متعال بناء شده است،
همیشه تحت محافظت الهی
قرار دارد.

ب: اشخاصی که به داشته هایش
قناعت نکرده، بیشتر از آن را
می طلبد، روزی مثل ابرهه
هلاک خواهد شد.

ج: اگر خداوند متعال خواسته
باشد، بنده گان عاصی و
سرکشش را می تواند با
کوچکترین مخلوقاتش
نیست و نابود گردانند.

د: بی عدالتی و ظلم بر بالای
شخص و مکانی که نزد
خداوند (ج) از اهمیت
خاصی برخوردار است،
عذاب او را در پی خواهد
داشت.



۸. کدام یکی از قبایل ذیل از جمله قبایلی هستند که نسب پیامبر (ﷺ) به آن بسته گی ندارد؟

الف: بنی نجار

ب: بنی کنانه

ج: بنی هاشم

د: بنی قریش

۹. کدام یکی از گزینه های ذیل از جمله واقعاتی نیست که هنگام ولادت حضرت فخر کائنات محمد (ﷺ) به وقوع پیوسته باشد؟

الف: به میان آمدن مصیبت و آفات در اماکنی که کفر و ظلم در آن جا انتشار داشت.

ب: مکه که قرار بود در آن جا اسلام ظهور کند، پاک و منزّه برای ظهور اسلام شد.

ج: افزایش فیض و برکت در سرزمینی که پیامبر (ﷺ) در آن جا تولد یافت.

د: از بین رفتن عناصری که سمبول و ممثل عقاید باطل بود.

۱۰. کدام یکی از گزینه های ذیل از دلائل به شیردهی سپردن پیامبر (ﷺ) نمی باشد؟

الف: آموزش زبان عربی به شکل زیبا و فصیح.

ب: برای محافظت از اضرار هوای گرم و نامناسب مکه.

ج: برای رشد و نمو در محیطی به غیر از شهر که انسان را جسور و سالم به بار می آورد.

د: به سبب مریضی و فقر بی بی آمنه مادر رسول الله (ﷺ) که نتوانست از کودکش مراقبت کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۱. کدام یکی از حکمت های ذیل
از جمله حکمت های حادثه شق
الصدر پیامبر (ﷺ) بوده نمی
تواند؟

الف: جاسازی آیات قرآن کریم
در قلب پیامبر (ﷺ) که قرار
بود در آینده برایش وحی
شود.

ب: پاک سازی قلب پیامبر
(ﷺ) و آماده سازی قلب
ایشان برای نزول وحی.

ج: برای رسیدن به پخته گی لازم
جهت درک درست حقایق
الهی در آینده.

د: بیرون آوردن تمامی خصایص
بد و زشت و جاگزینی
خصلت های خوب و شایسته
به عوض آن.

۱۲. کدام یکی از گزینه های ذیل از
جمله حکمت های مواجه شدن
پیامبر (ﷺ) در خورد سنی با
مشکلات و مصاعب بوده نمی
تواند؟

الف: برای این که با دلی شکسته
و محزون به بار آمده بود،
دارای قلبی حساس و نازک
بود.

ب: از هنگام کودکی برای این
که هیچ یک از آشنایان و
دوستان نزدش باقی نمانده
بود، به خداوند تمایل و
گرایش یافت و بسوی او
رجوع نمود.

ج: یادگیری تعدادی از آموزه
های باطل مرسوم، به شکل
ناخواسته از پدر و مادر.

د: برای شکل گیری یک
شخصیت نمونه و الگو به
افراد امتش که در هر گونه
شرایط و احوال قرار داشته
باشد.



۱۳. کدام یکی از ویژه گی های ذیل از جمله ویژه گی هایی است که پیامبر (ﷺ) قبل از نبوت آن را دارا نبود؟

الف: هیچ گاهی به غیر از خداوند متعال به معبودی سجده نکرده بود.

ب: ایشان بهترین و بالاترین شخصیت را میان افراد قومش داشت.

ج: اگر انسان ها مورد ظلم و بی عدالتی قرار می گرفت، ایشان کاری به کار آنان نداشت.

د: پرهیز از اذیت و آزار رساندن به دیگران.

۱۴. با توجه به این سخن پیامبر (ﷺ) که گفت: "تمامی پیامبران فرو فرستاده شده از جانب خداوند متعال، قطعاً شبانی کرده است. من نیز در مکانی بنام قراریط گوسفندان مردم مکه برا می چرانیدم. سکون و وقار از آن شبانان است." کدام یکی از گزینه های ذیل با ویژه گی هایی که با انجام عمل شبانی بدست می آید، موافق نیست؟

الف: صبور بودن و مراقب بودن از زیر دستان.

ب: ترحم و تحمل در مواجه شدن با هرگونه سختی ها و مشکلات.

ج: صاحب بصیرت شدن و محافظت از اداره شونده های ما تحت هرگونه خطرات و مشکلات.

د: وفاداری و فراموش ننمودن نیکی هایی که بر او صورت گرفته است.

۱۵. کدام یکی از گزینه های ذیل از دلائل تشکیل و ایجاد نهاد "حلف الفضول" می باشد؟

۱. به سبب زیادت دزدی و سرقت در راه ها.

۲. دچار شدن انسان ها به مظالم و ستم ها.

۳. برای تضعیف قدرت سیاسی اشراف و ثروت مندان.

۴. برای جزا دادن کسانی که در اجتماع دست به ظلم و بی عدالتی می زنند.

۵. برای اعاده حقوق ضعیفان و بیچاره گان.

الف: ۱، ۲ و ۵

ب: ۱، ۲، و ۳

ج: ۱، ۲ و ۴

د: ۲، ۳، ۴ و ۵

۱۶. کدام یکی از گزینه های ذیل در مورد ازدواج حضرت محمد (ﷺ) با حضرت خدیجه (رض) نادرست است؟

الف: تجارت نمودن حضرت محمد (ﷺ) با اموال حضرت خدیجه (رض) سبب شد تا شناخت شان از یک دیگر بیشتر شود و به این ترتیب زمینه ازدواج شان فراهم شد.

ب: پیامبر (ﷺ) در حالی که امکانات ازدواج با یک دوشیزه جوان مکه را داشت، اما به خاطر زیبایی و ثروت، حضرت خدیجه (رض) را ترجیح داد.

ج: پیامبر (ﷺ) به خاطر نداشتن وضع خوب مالی خیال عروسی را در سر نپرورانیده بود، او تنها پیشنهاد عروسی یک زن با نسب و صالحه را رد ننمود.

د: در حالی که مردان اشراف ثروت مند مکه خواهان عروسی با خدیجه (رض) بود، اما او عاشق شخصیت و خوی پیامبر (ﷺ) شده با او ازدواج می نماید.

۱۷. حضرت زید بر وصف این که آزاد شد، پدر و کاکایش را در یافت. اما باز هم ماندن نزد رسول الله (ﷺ) را ترجیح داد. کدام یکی از موارد ذیل برای تصمیم او به ماندن نزد رسول الله (ﷺ) موثر بود؟

الف: کم شدن محبتش در برابر پدر و کاکایش که سالها از آن ها به دور مانده بود.

ب: او نمی خواست حضور و رفاهی که در نزد محبوب واقعی اش پیامبر (ﷺ) یافته بود، را از دست دهد.

ج: رفاه مادی یی که او در این جا به دست آورده بود، نمی توانست در خانه خود بیابد.

د: اگر او از نزد پیامبر (ﷺ) جدا می شد، دیگر هرگز او را دیده نمی توانست.

۱۸. پیامبر (ﷺ) نزاع به وجود آمده میان قبایل مکه را که چیزی نمانده بود تا خون ها میان شان ریخته شود، مدبرانه و بدون ایجاد فرصت اعتراض به کسی، حل نمود. این تدبیر و ذکاوت شان از کدام ویژه گی ایشان سرچشمه می گیرد؟

الف: از تواضع و مهربانی ایشان.
ب: از ویژه گی اعتماد و صداقت شان.

ج: از ویژه گی عدالت و راستی ایشان.

د: از ویژه گی بصیرت عقلانی ایشان.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۹. کدام یکی از گزینه های ذیل از اعمالی نیست که پیامبر (ﷺ) در غار حراء انجام داده باشد؟
الف: محافظت از باتلاق ایمانی و اخلاقی جاری در جامعه یی که زنده گی می کرد.
ب: محاسبه نفسی و تعمق در باره قدرت جاری در کائنات.
ج: وقت خود را با عبادت و نماز و اندیشه اعتکاف گذراندن.
د: جستجوی راه حل های ایمانی و اخلاقی برای نکات منفی در جامعه.

فصل اول

۲۰. از این حدیث مبارک رسول الله (ﷺ): "مسلمانی که در داخل اجتماع زنده گی می کند و در مقابل چالش های آنان صبر پیشه می کند، بهتر از مسلمانی است که از اجتماع دوری می کند و از مشکلات آنان فاصله می گیرد." (ترمذی، قیامت، ۵۵) کدام یکی از نتایج ذیل بدست نمی آید؟

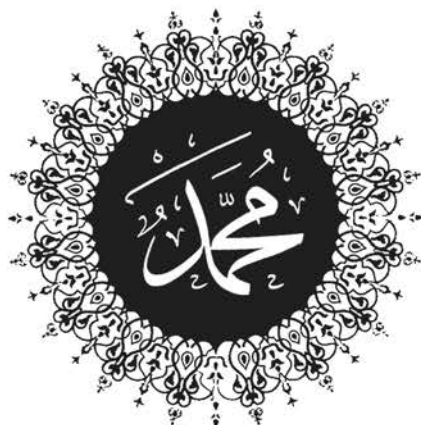
الف: با دوری گزیدن از اجتماع، تجربه و عمل به دین مناسب نیست.

ب: در اسلام کمک کردن یک مسلمان به مسلمان دیگر یک عبادت محسوب می شود.

ج: زنده گی کردن میان مردم و تحمل مصاعب آنان اگرچه دشوار است، اما مطلوب و مقبول است.

د: دوری از انسان ها و به صورت متواتر مشغول شدن به عبادت و تفکر از اوامر دینی می باشد.

فصل دوم



دوره نبوت در کانون آن یعنی مکه مکرمه

عهد مکی نبوت

مقدمات نزول وحی و رؤیاهای صادقانه

دلیل خلقت کائنات و آن نور درخشانِ معصوم و منزّه از گناهان، سردار ثقلین فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) در سن چهل ساله گی به پیامبری مبعوث شد. ایشان جوانی را با عفت و عصمت گذارانیده و از خانواده شریف به دنیا آمده بود؛ خداوند متعال نیز هنگامی که شش ماه به چهل ساله گی او باقی مانده بود، غار حرا را برایش به عنوان کانون مقدس و مکتب معرفت گشود.

در این کانون علم و فضیلت، آموزش الهی در خفا جاری بود. او در این کانون بدون نیاز به قلم و دفتر، اسرار متعالی و الهی را نزد خدایش آموزش می دید و به این ترتیب آماده نزول وحی گردید.

این دوره آماده گی شش ماهه پیامبر (ﷺ) با در نظر داشت چهار چوب فهم قدرت عقلانی ما با دیدن رؤیاهای صادقانه سپری شده است. در این مدت پیامبر (ﷺ) هر آن چیزی را که شب در خواب می دید، روزانه همان خواب شب، محقق می شد.

حضرت عایشه صدیقه (رض) می فرماید:

"مقدمات نزول وحی بر پیامبر خدا (ﷺ) از رؤیاهای صادقانه آغاز شده بود. تمامی رؤیاهای پیامبر (ﷺ) مثل روشنی روز به حقیقت مبدل می شد." (نگاه، بخاری؛ بدء الوحی، ۳)

نبوت یک وظیفه بس مهم و عظیم بود. حضرت جبرئیل (ع) برای آن که پیامبر (ﷺ) به آن آماده شود و عادت نماید، نخست خود را در رؤیا به ایشان ظاهر ساخت. بر اساس روایت علقمه بن قیس اکثر اطلاعات و معلومات نازل شده بر پیامبران قبل از آرامش و حضور قلبی آنان، در رؤیا برای شان نشان داده شد. بعد به شکل وحی نازل می گردید. (ابن کثیر، البدایه، ج، ۲، ۵۵)

به این اساس یکی از راه های دریافت وحی پیامبران، رؤیا می باشد. دلیل آن را نیز می توان آیه یی خواند، که حضرت ابراهیم (ع) در آن به فرزندش حضرت اسماعیل (ع) چنین می فرماید:

فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ * ﴿الصَّافَات، ۱۰۲﴾

ترجمه: "ای فرزندم! من در عالم خواب چنین می بینم که تو را قربانی {در راه خدا} می کنم. در این واقعه تو را چه نظری است؟"



سه سال آغازین نبوت: دوره دعوت مخفی

نزول نخستین وحی آسمانی و انقطاع آن

پیامبر (ﷺ) شش ماه آخر سن چهل ساله گی اش را که حیثیت زمان آماده گی برای نزول وحی را برایش داشت، سپری و سن چهل ساله گی را تکمیل نمود. روز هفدهم ماه مبارک رمضان بود. رسول اکرم (ﷺ) طبق عادت قبلی شان، در غار حراء حضور داشتند. حضرت جبرئیل (ع) آمد و به پیامبر (ﷺ) گفت:

- اقرأ (بخوان)!

پیامبر (ﷺ) گفت:

- ما أنا بقاری (من خواندن نمی دانم)!

بعد حضرت جبرئیل (ع) پیامبر (ﷺ) را در آغوش می کشد و چنان می فشارد که ایشان بی تاب می شود و دوباره برایش می گوید:

"- اقرأ (بخوان)!"

بار دیگر پیامبر (ﷺ) می گوید:

- ما أنا بقاری (من خواندن نمی دانم).

این بار نیز حضرت جبرئیل (ع) او را در آغوش می گیرد و چنان می فشارد که تاب از وجود شان ربوده می شود و برای بار سوم برایش می گوید:

- اقرأ (بخوان)!

حضرت محمد (ﷺ) این بار نیز با تکرار همان پاسخ قبلی می گوید:

- ما أنا بقاری (من خواندن نمی دانم)! چه بخوانم؟"

حضرت جبرئیل (ع) برای بار سوم نیز پیامبر (ﷺ) را سخت می فشارد و رها می کند. بعد با بیان ۵ آیه اول سوره علق وحی الهی را برایش چنین ابلاغ می نماید:

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ * ﴿العلق، ۱-۵﴾

ترجمه: "بخوان به نام پروردگارت که آفرینندهٔ عالم است! آن خدایی که آدمی را از خون بسته {علقه} آفرید. بخوان و {بدان} که پروردگار تو کریم ترین کریمان عالم است. آن خدایی که بشر را علم نوشتن به قلم آموخت. به آدمی آنچه را که نمی دانست تعلیم داد."

به این ترتیب نزول وحی و منبع شفا برای بشریت یعنی قرآن کریم از جانب خداوند متعال برای رحمت برای عالمیان حضرت محمد (ﷺ) آغاز گردید. پیامبر (ﷺ) بعد از این که حضرت جبرئیل (ع) از نزدش جدا شد، با ترس و وحشت به خانه برگشت و برای خانمش حضرت خدیجه (رض) که او را استقبال نمود، فرمودند: "زَمَلُونِي! زَمَلُونِي! (مرا بیوشانید! مرا بیوشانید!)"

بعد از اندکی استراحت، واقعه‌ی را که رخ داده بود، با نگرانی و رعب به خانم شان حضرت خدیجه (رض) بیان نمود و فرمود:

"- ای خدیجه (رض) حالا چه کسی به من باور خواهد کرد؟"

حضرت خدیجه (رض) زنی بود، دارای عقل سلیم، بصیرت کامل، تجربه و فضیلت. او به شوهرش پیامبر (ﷺ) چنین گفت:

- به خدا سوگند یاد می کنم که خداوند متعال هیچ گاهی تو را شرمسار نخواهد کرد. چون تو حامی اقوام ات، همکار محتاجان و ضعیفان، انفاق کننده برای فقیران، اکرام کننده برای مسافران و حافظ حقوق یتیمان هستی!

- ای رسول خدا! من باور دارم حادثه‌ی بی که بر بالای تو واقع شده است، جز خیر چیز دیگری نیست و تصدیق می نمایم که تو پیامبر آخر الزمان هستی!"

او با تصدیق و حمایت شوهرش اولین کسی شد که به پیامبر آخر الزمان ایمان آورد. بعد حضرت خدیجه (رض) رسول الله (ﷺ) را نزد پسر کاکایش ورقه بن نوفل برد. ورقه بن نوفل از علما و فضلائی مشهور و نادر دورهٔ جاهلیت مکه بود. او به بت ها سجده نمی کرد و از پیروان راستین دین عیسی (ع) بود.



زبان عبرانی را می دانست و پاره هایی از انجیل را می نوشت. از سبب کبر سن چشمانش نابینا شده بود.

رسول الله (ﷺ) تمامی چشم دید هایش را به ورقه بن نوفل توصیف نمود. ورقه بعد از شنیدن بیانات پیامبر (ﷺ) و درک حقانیت پیامبر آخر الزمان، چشمانش برق زد و به حیرت فرو رفت و با اندیشه عمیق گفت:

"- این چیزی را که تو دیدی ملائکه یی است که خداوند (ج) آن را به موسی نیز فرستاده بود. اسمش جبرئیل می باشد. ای کاش روزی که تو مردم را به دینت دعوت می نمودی من زنده بودم و آنگاه که قومت تو را از شهر و دیارت خارج می نمود، من جوان می بودم و نزدت حضور می داشتم!

رسول الله (ﷺ) با تعجب پرسیدند:

- آیا قومم مرا از دیارم اخراج می کنند؟

- بلی! چون هر آن پیامبری که دینی شبیه به دین تو آورده است، مورد اذیت و دشمنی قومش قرار گرفته و از میهنش بیرون رانده شده است. اگر در روز های دعوت ات، زنده بودم ترا بسیار کمک خواهم کرد.

مدتی بعد از این واقعه ورقه بن نوفل وفات نمود. وحی بعد از نزول اولین آیات دچار انقطاع شد و این انقطاع کمی به درازا کشید. (بخاری، بدء الوحی، ۱؛ انبیاء، ۲۱؛ تفسیر، ۹۶؛ مسلم، ایمان، ۲۵۲)

یکی از حکمت های نزول نخستین وحی بر پیامبر (ﷺ) با صیغه امر اقرأ (بخوان!) تنها به معنی تحصیل علم نیست، بلکه آماده شدن قلب تزکیه و تصفیه شدن آن برای اخذ اطلاعات و حکمت های الهی می باشد. با انعکاس تجلیات صفات الهی در قلب، توانایی درک و فهم عالم کائنات ممکن خواهد شد. هر آن شخصی که با این تجلیات صفات الهی توانایی خواندن را دارا شود، کائنات در نظرش شبیه به کتاب خانه یی مجسم خواهد شد که با مشاهده آن عالمی از معنی در ذهنش تداعی خواهد کرد. به این ترتیب فرد با خواندن "کتاب یا ضمیر انسان، کتاب کائنات و کتاب قرآن، مفهوم حقیقی زنده گی را درک و زنده گی خود را با توجه به این پدیده ها مرتب و مطلوب خواهد ساخت.

قسمی که مولانای روم، کسب اطلاعات و درک مفاهیم در مراحل مختلف زنده گی اش را در غزلی با این بیت چنین خلاصه نموده است:

حاصل عمرم سه سخن بیش نیست خام بدم، پخته شدم، سوختم^{۱۹}
او واژه "خام" را برای دوره کتاب ها و ادوات، واژه "پخته" را برای خواندن کتاب اسرار کائنات و واژه "سوختم" را برای دانستن اسرار الهی و بریان شدن در این اسرار و رسیدن به عشق الهی بکار برده است.

رسول الله (ﷺ) برای این که آماده وحی های بدون انقطاع دیگر شود، بعد از نخستین وحی، مدتی تداوم نزول وحی به تأخیر افتاد. چون دریافت و تبلیغ وحی وظیفه یی بس بزرگ و بر عهده داشتن این مسئولیت کار آسانی نبود. قسمی که خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا * ﴿المزمل، ۵﴾

ترجمه: "در حقیقت ما کلام بسیار سنگین {با مسئولیت} و گرانمایه {قرآن} را بر تو القاء می کنیم."

به این سبب رسول الله (ﷺ) بعد از رؤیاهای صادقانه با مواجه شدن به فرشته وحی مضطرب و پریشان حال می شود. اما با تسلی و دلداری حضرت خدیجه (رض) و راهنمایی ورقه بن نوفل قلبش مطمئن می شود.

حالا ایشان با اشتیاق کامل خواهان شروع دوباره وحی می باشد. حتی برای این کار بی قرار می شود. اغلباً به غار حراء که نخستین مکان نزول وحی بود، می رود و با حسرت انتظار آمدن دوباره وحی را می کشد.

تنها کسی که در دوره انقطاع وحی یا فترت^{۲۰} او را دلجویی و تسلی می بخشد، باز هم حضرت خدیجه (رض) می باشد. به این سبب حضرت رسول الله (ﷺ) در طول عمر عمق دید، دقت نظر، صمیمیت و ظرافت او را هیچگاهی

۱۹. از کلیات شمس تبریزی مولانا جلال الدین محمد بلخی. مترجم.
۲۰. فترت یا فتره که در لغت به معنی سستی ضعف و شکستگی می باشد، توسط سیرت نویسان معمولاً به دوره انقطاع وحی و یا فاصله میان دو پیامبر اطلاق شده است. مترجم.



فراموش ننمود. بعد از وفات حضرت خدیجه (رض) هر زمانی که پیامبر (ﷺ) حیوانی را قربانی می نمود، نصفش را برای اقارب او می فرستاد. پیامبر (ﷺ) سال ها بعد از وفات مادر مان حضرت خدیجه (رض) ایشان را فراموش ننموده، با احترام و عزت خاصی از او سخن می گفت.

حقیقت ماهیت وحی و اشکال نزول آن

واژه "وحی" در لغت به معانی مختلفی چون اشارات سریع، الهام، کلام پوشیده... بکار می رود. در اصطلاح، وحی به معنی الهام و القاء ذهنی مفاهیمی برای پیامبران که خداوند متعال می خواهد، انسان ها از آن موارد آگاهی حاصل نمایند، می باشد. خداوند متعال در این مورد چنین می فرماید:

وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكْلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ
بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ ﴿الشُّرَا، ۵۱﴾

ترجمه: "و هیچ بشری را یارای آن نباشد که خدا با او سخن گوید مگر به وحی {الهام خدا} یا از پس پرده غیب عالم {حجاب ملکوت جهان} یا رسولی {از فرشتگان عالم بالا} فرستد، تا به امر خدا هرچه او خواهد وحی کند که او خدای بلند مرتبه حکیم است."

بر اساس روایت حضرت عایشه (رض) زمانی که از فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) پرسیده شد:

"- یا رسول الله! وحی برای شما چگونه نازل می شود؟

ایشان چنین پاسخ ارائه فرمودند:

"وحی گاهی شبیه به صدای زنگوله برایم نازل می شود که این حالت وحی از سنگین ترین حالات می باشد. زمانی که فرموده ها و دساتیر نازل شده از طرف خداوند (ج) را حفظ نمودم، فرشته حامل وحی از نزد من می رود. گاهی هم مانند فرشته وحی به صورت یک انسان نزد من حضور می یابد؛ با من سخن می گوید و

چیزی را که برایم بیان می کند، فوراً درک می کنم." (بخاری، بدء الوحی، ۱/۲؛ مسلم، فضائل، ۸۷)

علمای اسلام اشکال نزول وحی را چنین تصنیف نموده اند:

۱. وحی گاهی به شکل خوابی که در بیداری به همان شکل محقق شود، نازل می شود.

۲. وحی ممکن است، بدون ظاهر شدن فرشته وحی در قلب پیامبر (ﷺ) نهاده شود.

۳. فرشته وحی به شکل انسان تظاهر یافته، وحی را ابلاغ می نماید. قسمی که در حدیث جبرئیل (ع) روایت شده است، در یکی از روزها زمانی که رسول الله (ﷺ) در مسجد نشسته بود، حضرت جبرئیل (ع) به صورت انسان نزد او می آید و از ایشان پرسش هایی در مورد ایمان، اسلام، احسان و قیامت می پرسد. به این ترتیب به صورت غیر مستقیم خواهان تعلیم دین اسلام برای اصحاب رسول الله (ﷺ) می شود. (بخاری، ایمان، ۳۷؛ مسلم، ایمان، ۱، ۵)

۴. وحی گاهی هم به صورت صدای یک زنگوله رعب آور نازل می شود. در این حالت، پیامبر (ﷺ) تمامی مواردی را که از فرشته حامل وحی دریافت می نمود، به خوبی می آموخت.

۵. در مواردی هم وحی با صورت اصلی حضرت جبرئیل (ع) به پیامبر (ﷺ) نازل شده است. این حالت در طول نزول تمامی وحی بر پیامبر (ﷺ) تنها دو بار واقع شده است. بار اول بعد از انقطاع وحی هنگامی که پیامبر (ﷺ) از غار حراء پایین می شد. بار دوم در شب معراج در "سدرۃ المنتهی" واقع شده است.

۶. سخن گفتن مستقیم پیامبر (ﷺ) با خداوند متعال بدون موجودیت هیچ فرشته یی نیز از اشکال وحی است. قسمی که در واقعه شب معراج صورت گرفته است.

۷. وحی گاهی توسط حضرت جبرئیل (ع) به پیامبر (ﷺ) هنگامی که ایشان در خواب بود، نازل می شد. به قول تعدادی از مفسرین سوره کوثر، در این حالت بر پیامبر (ﷺ) نازل شده است.

به اساس روایات تعدادی از اصحاب کرام (رض) هنگام نزول وحی حالت سنگینی بر پیامبر (ﷺ) مستولی می شد. چهره مبارک شان مثل گل سرخ می شد. چشمان شان را می بست و سرشان را به پایین می انداخت. در چنین مواقع اصحاب شان نیز سرهای شان را به طرف پایین خم می نمودند و تا هنگام ختم نزول وحی هیچ یکی از اصحاب جرئت نمی نمودند تا سر شان را بلند و به چهره مبارک پیامبر (ﷺ) نگاه کنند.

گاهی هنگام نزول وحی از اطراف چهره مبارک ایشان صدایی شبیه به صدای زنبور شنیده می شد. در آن هنگام حضرت پیامبر (ﷺ) زود زود نفس می کشید. اگر وحی با چنین شکلش نازل می شد، درحالی که زمستان هم می بود، دانه های عرق از جبین مبارک رسول الله (ﷺ) بسان مروارید می چکید. (بخاری، بدء الوحی، ۱/۲؛ عمره، ۱۰؛ مسلم، فضائل، ۷؛ حدود، ۱۳، ترمذی، تفسیر، ۳۱۷۳/۲۳؛ احمد، ج ۵، ۳۲۷)

اگر وحی هنگامی بر پیامبر (ﷺ) نازل می شد که ایشان بر مرکبی سوار بود، آن مرکب دیگر از سنگینی وحی نمی توانست حرکت کند. پاهایش سست می شد و می نشست. روزی پیامبر (ﷺ) بر بالای اشترش بنام "أبداء" سوار بود. در آن هنگام نزول آیه سوم سوره مائده آغاز گردید. در این اثناء پاهای شتر از سنگینی وحی گویا می شکست و پیامبر (ﷺ) از بالای اشتر فرود آمد. (احمد، ج ۲، ۱۷۶؛ ج ۶، ۴۴۵؛ ابن سعد؛ ج ۱، ۱۹۷؛ طبری، تفسیر، ج ۶، ۱۰۶)

زید بن ثابت (رض) نقل می کند:

"روزی در کنار رسول الله (ﷺ) نشسته بودم. در آن هنگام بر پیامبر (ﷺ) وحی نازل شد. زانوی مبارک شان بر بالای زانوی من بود. به خدا قسم هیچ سنگینی یی سنگین تر از زانوی پیامبر (ﷺ) در تمام حیاتم احساس نکرده بودم.

گمان کردم که در آن لحظه زانویم از شدت فشار وارده بر زمین فرش می شود." (احمد، ج ۵، ۱۹۰-۱۹۱)

مستشرقینی^{۲۱} که منکر الهی بودن قرآن کریم اند، مدعی هستند که این کتاب محصول اندیشه ها، تجربه ها و الهامات درونی شخص پیامبر (ﷺ) می باشد. این ادعاهای مطروحه آنان از ضعف ادراک و دشمنی آنان با اسلام سرچشمه می گیرد.

ترس و بیم پیامبر (ﷺ) هنگام دیدن حضرت جبرئیل (ع) و نزول نخستین وحی بر ایشان، نشان می دهد که این واقعه یک خیال پردازی ذهنی نیست. چون کسی از خیالات خود و یا چیزهایی که آروزی دیدنش را دارد، ترس و بیم نمی داشته باشد. در حقیقت وحی پدیده یی است که هیچ ربطی به عالم درونی و ذهنیت پیامبر (ﷺ) ندارد. بلکه حقیقتی است، کاملاً بیرونی و وارد شده بر ایشان. اگر وحی محصول تجربیات شخصی، اطلاعات ذهنی و خیال پردازی های پیامبر (ﷺ) می بود، ایشان هرگز در برابر یک خبر ویا اطلاع ذهنی چنین سراسیمه و پریشان حال نمی شدند.

انقطاع وحی برای مدتی در زنده گی پیامبر (ﷺ) نیز ثابت می ساز که وحی نتیجه تفکرات و تلاش های ذهنی و روحی پیامبر (ﷺ) نمی باشد. هم چنان پیامبر (ﷺ) انتظار آمدن وحی را نیز بر خود نداشت. خداوند متعال در قرآن عظیم الشان نیز چنین می فرماید:

وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا

لِلْكَافِرِينَ * ﴿القصص، ۸۶﴾

ترجمه: "و تو خود امید آن که این کتاب بزرگ {قرآن} بر تو نازل شود را نداشتی جز آن که لطف و رحمت خدا، تو را به رسالت برگزید. پس! {به شکرانه این رحمت} هیچ گاه به کافران نصرت و یاری مکن."

۲۱. مستشرق یا مستشرقین به علمای غربی یی گفته می شود که دین، زبان، تاریخ و سایر ملحوظات اجتماعی - فرهنگی ملل شرقی را مورد تحقیق و پژوهش قرار می دهد.

وجود تفاوت بارز و اسلوب مشخص میان آیات قرآن کریم و احادیث شریف نیز یکی از دلائل واضح و حیانی بودن آیات قرآن کریم محسوب می شود.

گاهی چنان حالاتی پیش آمده است که رسول الله (ﷺ) در برابر پرسش هایی باید به صورت فوری پاسخ ارائه می نمودند. اما با آن هم ایشان به ناچار انتظار آمدن وحی را در آن ارتباط کشیده است. مثلاً در واقعات نظیر اتهام کار ناروا بر حضرت عایشه صدیقه (رض) و تعدادی از پرسش های یهودیان، مدتی خاموش ماندند و هیچ پاسخی ارائه ننمودند. چون او پاسخ این پرسش ها را تنها با وحی داده می توانست. اگر قرآن کریم به اساس ادعای مدعیان محصول اندیشه های پیامبر (ﷺ) می بود، در صورت مواجه شدن به چنین چالش هایی می توانست پاسخ این پرسش ها را بدون درنگ بدهد و خود را از آن مخمضه ها برهاند.

بیان واقعات غیبی در قرآن کریم نیز دلیل خوبی بر وحیانی بودن این کتاب می باشد. قرآن کریم اگر چه از لحاظ زمانی دارای قدامت خیلی زیادی هم نمی باشد؛ اما با آن هم موضوعات مطروحه در آن بسیار به شکل درست و حقیقی بیان شده است. در قرن هفتم میلادی در مکه، نه فردی توانا به این سطح و نه نهادی دارای چنین صلاحیت علمی موجود بود که بتواند چنین اطلاعاتی را مورد ارزیابی و بررسی قرار دهد. تمامی اطلاعات تاریخی موجود آن زمان جامعه عرب، متشکل از حکایات و افسانه های خیالی فارس بود. در حالی که اطلاعات تاریخی قرآن کریم که به شکل یک مجموعه تاریخ بشر، در قرآن کریم مندرج است، ممکن نیست محصول ذهن، ذکاوت و فراست یک انسان ذکی و ذهن باشد.

پس آیا منبع و سرچشمه کتابی چون قرآن کریم شخص پیامبر (ﷺ) باشد در حالی که ایشان از یک فرد اُمی و بیسوادی بودند که در بطن یک جامعه جاهل پرورش یافته بودند؟ البته که پاسخ نخیر خواهد بود. و این ادعای حتی قابل تصور هم نمی تواند باشد. پس این موضوع نیز نشانگر آن است که تمامی اطلاعات و دانش های موجود در قرآن کریم برای پیامبر (ﷺ) از جانب خداوند

متعال وحی گردیده است. هم چنان عظمت و روش علمی موجود در قرآن کریم با توجه به شخص رسول الله (ﷺ) و تواضع ایشان در برابر نزول وحی، نشان می دهد که وحی، برای شان از بیرون نازل شده است.

ویژه گی های پیامبر (ﷺ)

تعدادی از ویژه گی ها و صفات مشترکی میان تمامی پیامبران موجود بوده است. این صفات عبارت اند از: صداقت و راستی، امانتداری، فطانت، عصمت و دعوت گری می باشد. ایمان آوردن به پیامبران، الزام آورِ باورداشتن به این صفات پیامبران نیز می باشد.

راستی: پیامبران هنگام دعوت و تبلیغ احکام الهی، برای دیگران درست، صادق و صریح می باشند و تمامی گفتار و رفتار آنان مبتنی بر صداقت و راستی است. آنان هیچ گاهی نمی توانند دروغ بگویند.

خداوند متعال از دروغگو نبودن پیامبران برای ما چنین خبر داده است:

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ *

ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * ﴿الحاقه، ۴۴-۴۶﴾

ترجمه: "و اگر {پیامبر (ﷺ)} از دروغ با استناد به ما برخی سخنان را می بافت، ما قطعاً او را {با قهر و انتقام} از یمین {سمت راست} اش می گرفتیم. و رگ جانش را قطع می نمودیم."

پیامبران کسانی هستند که درستی و صداقت آنان از طرف دشمنان و کسانی که به آنان ایمان هم نیاورده اند، نیز تصدیق شده است. تعدادی از این نمونه های بی شمار بر این ادعا را به عنوانِ مشتِ نمونه خروار برای تان نقل می کنیم: پیامبر (ﷺ) در اولین روزهایی که دعوتش را اعلان نمود، بر فراز کوه صفا بلند شد و با ایستادن بر سر یک صخره بر قریشیان چنین ندا نمود:



"- ای جماعت قریش! اگر من برای شما بگویم که در عقب این کوهی که من بر آن ایستاده ام، اسب های دشمن ایستاده اند و فوراً بر شما حمله ور خواهند شد و تمامی اموال تان را تاراج خواهد نمود! شما حرف مرا باور می کنید؟ آنان بدون درنگ و تفکر گفتند:

- بلی باور می کنیم! چون تا حال از تو جز راستی چیز دیگری نشنیده ایم و هیچ گاهی دروغ نگفته یی." (بخاری، تفسیر، ۲۶)

اگر پیامبر (ﷺ) هیچ حرفی هم بر زبان نمی آورد، چهره مبارک ایشان نشانگر صداقت و راستی بی بدیل ایشان بود. چنان که یکی از عالمان ممتاز یهودی بنام عبدالله بن سلام هنگامی که چهره مبارک پیامبر (ﷺ) را دید گفت: "این چهره، چهره دروغ گو بوده نمی تواند!" و ایمان آورد! (ترمذی، قیامت، ۴۲؛ احمد، ج ۵، ۴۵۱)

پیامبر (ﷺ) قبل از بعثت حتی به مقصد مزاح هم به کسی دروغ نگفته بود. پس چنین انسانی نمی تواند در مقابل خداوند متعال دروغ بگوید. چون ایشان خود دروغ گفتن را از علامات منافقت خوانده و امتش را نیز از این عمل به شدت منع نموده است. (بخاری، ایمان، ۲۴؛ مسلم، ایمان، ۱۰۷)

امانت: پیامبران معتمد ترین اشخاص بشریت هستند. غیر مؤمنان و مسلمانان نیز به آنان باور و اعتماد کامل داشتند. بر علاوه این که صفت امانت داری پیامبران ایشان را در هر عرصه شخص قابل اعتماد معرفی می کند، در خصوص وحی نیز به معنی به جا آوردن و تبلیغ تمامی دساتیر و اوامر خداوند متعال بدون کمی، زیادت و تحریف به دیگران می باشد.

خداوند متعال رسالت و مسئولیت پیامبری را به اشخاصی که دارای شخصیت ضعیف نه، بلکه به اشخاصی صادق، قوی، معتمد و وابسته به خود بوده داده است. در این آیه کریمه پیامبران به پیروانش چنین فرموده اند:

أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ ﴿الاعراف، ۶۸﴾

ترجمه: "من برای شما هر آن چیزی را که از پروردگارم برایم نازل می شود، تبلیغ می نمایم و من ناصح و خیر خواهی قابل اعتماد برای تان هستم."

الامین: این صفت تقریباً حیثیت اسم دوم پیامبر (ﷺ) را پیدا نموده بود. ایشان هنگامی که ۲۵ ساله بود، در مکه با اسم "الامین" خطاب می شد. ۲۱ در اثنای تعیین حکم زمانی که مردم آمدن ایشان را می بیند، با خورسندی و اشتیاق می گویند: "الامین می آید." مردمان مکه به او اعتماد کامل داشتند و در تمامی موارد با باور کامل با ایشان رازهای خود را در میان می گذاشتند و به مشورت می پرداختند. تنها اصحاب کرام حاضر نبودند که به پیامبر (ﷺ) جان و مال شان را ایثار نمایند، بلکه دشمنان جان ایشان نیز نتوانستند سخنی بر زبان برانند که امانت داری و صداقت ایشان را مورد تردید و شبه قرار گیرد.

فطانت: پیامبران بر وصف مثل سایر وجوه برترشان، اشخاصی هستند که از جهت عقل، ذکاوت و فراست نیز در بلند ترین مرتبه نسبت سایر افراد بشر قرار دارند. آنان دارای حافظه قوی، منطقی مُستدل و توانایی بارزی برای اقناع دیگران دارند. فطانت تنها به معنی عقل و منطق نیست، بلکه سویه فهمی است، فراتر از نبوغ نابغه ها. تمامی پیامبران برای این که وظیفه محوله شان را به درستی و بدون کمی و کاستی به سر رسانند، نیاز به چنین سطح درک و نبوغ را دارند. در غیر این صورت، برای امتی که فرو فرستاده شده، نمی توانند دلائل محکم بیاورند و آنان را اقناع نمایند.

فخر کائنات: حضرت محمد مصطفی (ﷺ) هم قبل از بعثت و هم بعد از بعثت فطانت های بی شماری از خود نشان داده بودند. مهارت، فراست و درایت ایشان در هنگام غزوات، پیمان نامه های صلح به خصوص صلح حدیبیه و فتح مکه بدون ریخته شدن خون طرفین از فطانت های بی نظیری هست که هیچ انسانی به غیر از پیامبر (ﷺ) بدان دست یافته نمی تواند.

یک مسلمان باید هم با استفاده از صفت فطانت^{۲۳} و درایت پیامبران نعمت عقلش را بارور نماید و هم آن را به صورت مثمر مورد استفاده قرار دهد. مسلمان باید به خوبی بداند که چه زمانی، در کجا با چه کسی، چگونه برخورد کند. مثلاً: زمانی که حضرت جعفر طیار (رض) برای پادشاه حبشه نجاشی در مورد اسلام معلومات ارائه می نمود، روشی که در این مورد تعقیب نمود، مثال خوبی برای نشان دادن فراست یک مسلمان بوده می تواند. نجاشی شاه حبشه وقتی از جعفر طیار (رض) خواست تا چند آیتی از قرآن کریم برایش بخواند، او آیاتی را که در آن از کفار و منکرین بحث می نمود نه، بلکه سوره مریم را که در آن از حضرت عیسی و مادرش با توصیف تذکر به عمل آمده بود، تلاوت نمود. نجاشی که با خشوع تمام این آیات را استماع نمود، با چشمانی پر از اشک گفت:

"بدون شک چیزی را که من شنیدم با چیزی که عیسی بن مریم با خود آورده بود از یک منبع نور سرچشمه گرفته است." و مدتی بعد به دین اسلام مشرف شد.

(ابن هشام، ج، ۱، ۳۵۸ - ۳۶۰)

عصمت: پیامبران چه در ظاهر و چه در خفا از انجام تمامی اعمال گناه و اشتباه به دور هستند. آنان با این صفت شان هم قبل از بعثت و هم بعد از بعثت از افتیدن در گودال شرک و کفر در امان مانده اند. هم چنان هنگام تبلیغ وحی الهی برای مردم، امکان فراموش نمودن مواردی، خطا و اشتباه در آنان وجود ندارد.

اگر آن ها با این صفت متّصف نمی بودند، صحت اخبار ارائه کرده شان مورد شک و تردید قرار می گرفت. اما برای این که آنان درک درستی از عاجزی و بشر بودن داشته باشند و در مقام الهی و تقدس قرار داده نشود، بعضاً خطای غیر ارادی بنام زلّه (الزلّة) انجام می دهند. این زلّه ها در حقیقت خطا نه، بلکه ترک اولی و یا اشتباه های کوچک می باشد. خداوند متعال این اشتباه ها را به حالت خود رها نکرده، بلکه فوراً آن را اصلاح و تعمیر می نماید. چون باید اعمال و رفتاری از خود به نمایش گذارند تا الگوی رفتار و اعمال قابل عمل به دیگران باشد. در غیر این صورت انسان ها با اظهار عجز و تولید معاذیر انکارانه

۲۳. زیرکی و دانایی.

از انجام دساتیر و اوامر الهی خواهند گفت: "عمل نمودن به فرامین و دساتیر پیامبران فراتر از توان ما است." البته غافلانی هم بوده اند که بدون در نظر داشت این حقایق پیامبران را از جمله ملائک خدا پنداشته اند. خداوند متعال در آیه کریمه در این مورد چنین می فرماید:

قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ
مَلَكًا رَسُولًا ﴿الاسراء، ۹۵﴾

ترجمه: "ای پیامبر (ﷺ)! بگو! اگر فرشتگان در روی زمین مسکن و قرارگاه می داشت، ما هم فرشته یی را از آسمان به پیامبری به آن ها می فرستادیم. {چون رسول باید از جنس امتش باشد و گرنه حجت و معجزه اش پذیرفته نمی شود}."

صفت "معصوم مطلق" مخصوص خداوند متعال می باشد. چون ممکن نیست بنده گان عاری از خطا باشند. بدین سبب در خیلی از جاها در قرآن کریم، مؤمنین به ذکر خداوند (ج) فراخوانده می شود. چون هنگامی که در قلب ذکر خداوند و اسم الله متعال جاری باشد، ممکن نیست از آن رفتاری ناشایست سر زند. خداوند متعال نیز در این باره چنین می فرماید:

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿الحشر، ۱۹﴾

ترجمه: "و مانند آنان نباشید که خدا را کاملاً فراموش کردند و خدا هم {حظ روحانی و بهره ابدی} نفوس آن ها را از یادشان برد، آنان در حقیقت گمراهان و فاسقان اند."

تبلیغ: پیامبران اوامر الهی را به صورت کامل به همان شکلی که مأمور شده اند، برای مردم می رسانند. در بیان اوامر خداوند از جانب ایشان نه کاستی و نه زیادت وجود دارد. تبلیغ از صفات مشترک و وظایف مهم پیامبران است. خداوند متعال در آیه کریمه چنین می فرماید:



يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ * ﴿المائدة، ۶۷﴾

ترجمه: "ای پیامبر (ﷺ)، آنچه از خدا بر تو نازل شد {به خلق} برسان که اگر نرسانی تبلیغ رسالت و اداء وظیفه نکرده یی و خدا تو را از {شر} مردمان محفوظ خواهد داشت، {و دل قوی دار که} خدا کافران را {به هیچ راه مؤفقیتی} راهنمایی نخواهد کرد."

پیامبران هنگامی که وظیفه تبلیغ را انجام می دهند، به مشکلات زیادی مواجه می شوند. اما هیچ یکی از پیامبران را ه خدا حتی در اگر به قیمت جان شان هم تمام شده باشد، از راه خود برنگشته اند و مسیر خود را عوض ننموده اند. زنده گی آنان و حادثات واقع شده در مسیر زنده گی شان مملو از حادثات عبرت انگیزی در این مورد است.

فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) که تمامی عمر گرانبهای شان را صرف تبلیغ دین خدا نموده بودند، با خطاب به اصحاب شان در خطبه حجة الوداع از آن جمع بزرگ چنین پرسیدند:

"- آیا بر وظیفه یی که گماشته شده بودم که همانا تبلیغ و دعوت در راه خدای یکتا بود، به درستی آن را به سر رسانیدم؟
بعد از اخذ پاسخ مثبت از اصحاب شان می گوید:
- ای پروردگارم! تو شاهد باش...!"

و به این شکل اختتام مؤفقانه وظیفه شان را اعلان و ابلاغ می نمایند.
تمامی مؤمنین نیز باید به اندازه توانایی شان، قابلیت این صفت تبلیغ رسول الله (ﷺ) را داشته باشند. چون تبلیغ دین مبین اسلام بر هر مسلمان فرض است. قسمی که خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ * ﴿آل عمران، ۱۱۰﴾

ترجمه: "شما {مسلمانان حقیقی} نیکوترین امتی هستید که پدیدار گشته اید {برای اصلاح بشر که مردم را} به نیکو کاری امر می کنید و از بدکاری باز می دارید و ایمان به خدا دارید و اگر اهل کتاب همه ایمان می آورند بر آنان چیزی بهتر از آن نبود. لیکن برخی از آنان با ایمان و بیشترشان فاسق و بدکار اند."

اگر در یک جماعت کسانی موجود نباشد که امر به معروف و نهی از منکر را انجام دهد، به زودی در آن جماعت کارهای زشت عمومیت پیدا می کند و مورد قبول دیگران واقع می شود. هر آن کار زشتی که در شروع باز داشته نشود، بعد از مدتی باز داشتن آن ممکن نخواهد شد. به قول شاعری:

درختی که اکنون گرفته است پای به نیروی شخصی بر آید ز جای
و گر هم چنان روزگاری هلی به گردونش از بیخ بر نگسلی
سر چشمه شاید گرفتن به بیل چو پر شد شاید گذاشتن به پیل^{۲۴}

با آمیخته شدن حق و باطل حقیقت از میان برداشته شده و انسان ها خدا را از یاد می برند. این کار در نتیجه، سبب هلاکت همان جماعت می شود. برای نجات از این عاقبت غم انگیز، جنگ زدن به وظیفه تبلیغ از مهمات انکار ناپذیری شمرده می شود.

بر علاوه این پنج صفت مشترک تمامی پیامبران چون صداقت، امانت داری، فطانت، عصمت و تبلیغ؛ سه صفت بزرگ مخصوص پیامبر (ﷺ) نیز موجود است. این صفات عبارت اند از:

۱. حضرت محمد (ﷺ) حبیب الله یعنی محبوب خداوند متعال است. از این منظر حضرت فخر کائنات محمد (ﷺ) افضل ترین پیامبران است. ایشان شریف ترین انسان روی زمین بود.

۲. پیامبر (ﷺ) برای تمامی انسان ها و جنیات فرستاده شده است. یعنی رسول الثقلین. سایر پیامبران برای یک مدت معین و یک قوم خاص فرستاده

۲۴. سعدی، گلستان، باب اول، در سیرت پادشاهان، حکایت چهارم. مترجم



شده اند، اما رسول الله (ﷺ) برای تمامی بشریت و جنیات تا قیام قیامت فرستاده شده است و دینش تا قیام قیامت استوار خواهد بود.

۳. پیامبر (ﷺ) خاتم الانبیاء یعنی آخرین پیامبران می باشد. برای ایشان در قیامت مقام "محمود و شفاعت عظمی" داده شده است. به این اساس آن پیامبر شفیق و مهربان (ﷺ) در روز قیامت شافع گنهکاران امت خواهد شد. (بخاری، توحید، ۳۶)

چرایی و حکمت های بشر بودن رسول الله (ﷺ) و سایر پیامبران

خداوند متعال برای رهنمایی انسان ها، پیامبری از جنس خودشان که با ایشان بزرگ شده، فرستاده است. به این ترتیب انسان ها پیامبران را از جهات مختلف شناسایی و الگوی زنده گی قرار دادند. برای مشرکینی که به انسان بودن پیامبر (ﷺ) که از جنس خودشان بود، اعتراض نموده بودند، چنین پاسخ داده است:

... قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا (۹۳) وَمَا مَعَ النَّاسِ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبْعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا (۹۴) قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يُمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا ﴿الاسراء، ۹۳-۹۵﴾

ترجمه: "... بگو: خدای من منزّه است. من بشری بیش نیستم که به عنوان پیامبر فرستاده شده ام. مردم را چیزی از هدایت باز نداشت وقتی که هدایت بر آنان آمد، جز این که گفتند: 'آیا خدا بشری را به رسالت فرستاده است؟ بگو: اگر فرشتگان را در زمین مسکن و قرارگاه بودی ما هم فرشته یی از آسمان به رسالت بر آن ها می فرستادیم.'"

رسول الله (ﷺ) در برابر خواست مشرکانی که طالب معجزه از ایشان بود، اظهار نمود که این کار بدون اجازه خداوند متعال امکان پذیر نبوده و بدون اراده او تعالی عملی شدنی نیست. چون خودش نیز بشری است شبیه به آنان. خداوند متعال نیز به این حقیقت چنین اشاره می فرماید:

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ﴿۱۱۰﴾

ترجمه: "بگو: جز این نیست که من مانند شما بشری هستم که به من وحی می رسد که خدای شما خدای یکتاست، پس هرکس به لقای رحمت پروردگارش امیدوار است، باید نیکوکار شود و هرگز در پرستش خدایش احدی را با او شریک نگرداند."

فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) نیز در حدیثی بشر بودن شان را چنین اظهار نموده اند:

"من نیز مانند شما یک انسان هستم..." (بخاری، شهادت، ۲۷؛ مظالم، ۱۶؛ مسلم، عقیده، ۵)

پیامبران تنها برای تبلیغ وحی الهی نه، بلکه مکلف اند تا زنده گییی مطابق آن وحی را به امت شان به نمایش گذارند. برای این که این کار تنها در جامعه انسانی قابل تطبیق و عملی است؛ بدان سبب تنها یک بشر می تواند این کار را انجام دهد. اگر یک فرشته به عنوان پیامبر فرستاده می شد، تنها وظیفه او ابلاغ وحی برای انسان ها می بود و بس. چون ممکن نیست فرشته یی شبیه به انسان برای مَرمت و اصلاح افکار، رفتار و گفتار آنان شخصاً اشتراک و مداخله نماید. یکی از حکمت هایی که در قرآن کریم و احادیث پیامبر (ﷺ) روی بشر بودن رسول الله (ﷺ) تأکید زیادی صورت گرفته است، محتاط بودن و محافظت امت پیامبر (ﷺ) از اشتباهی که امت های پیشین به آن دچار شده اند، می باشد. امت های گذشته در بزرگداشت پیامبران شان، راه افراط را در پیش گرفتند و به آنان مقام الوهیت قائل شدند. به این ترتیب به شرک روی آوردند. حضرت محمد مصطفی (ﷺ) برای این که امتش دچار چنین اشتباهی نشود، چنین فرموده اند: "قسمی که مسیحیان در توصیف و تقدیس حضرت عیسی بن مریم افراط نمودند، شما با من چنین نکنید. این معین است که من بنده خدا هستم. مرا بنده و رسول خدا بخوانید." (بخاری، انبیاء، ۴۸)



یکی از حکمت های دیگری که پیامبر (ﷺ) تأکید داشت بنده خداست، تواضع بی حد و حصر ایشان می باشد. اما این را هم نباید فراموش کرد که پیامبر (ﷺ) کاملاً مثل هر بشر دیگر نبود. ولی شبیه به یاقوتی بود در میان سنگ ها و سنگ ریزه های بشر.

حکمت های اُمّی بودن حضرت محمد (ﷺ)

واژه "اُمّی" منسوب به اُم یعنی مادر یا مادری، صاف و تمیز و کسی که بر اصل خلقت خود باشد، کتابت و حساب نیاموخته باشد، اطلاق می شود. چنان که در قرآن کریم بیان شده است، حضرت محمد (ﷺ) یک شخص اُمّی بود. یعنی خواندن و نوشتن نمی دانست. خداوند متعال در آیه کریمه چنین می فرماید:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٥٧﴾

ترجمه: "هم آنان که پیروی کنند از آن رسول {آخرین} و پیغمبر اُمّی که در تورات و انجیلی که در دست آن ها است {نام و نشان و اوصاف} او را نگاشته می یابند که آن ها را امر به هر نیکویی و نهی از هر زشتی خواهد کرد و بر آنان هر طعام پاکیزه و مطبوع را حلال و هر پلید منفور را حرام می گرداند و احکام پر رنج و مشقتی را که چون زنجیر به گردن خود نهاده اند از آنان بر می دارد {و دین آسان و موافق فطرت بر خلق می آورد}. پس آنان که به او گرویدند و از او حرمت و عزت نگاه داشتند و یاری او کردند و نوری را که به او نازل شد، پیروی نمودند آن گروه به حقیقت رستگاران عالم اند."

در آن دوران اعراب اکثراً اُمّی بودند. اعراب متشکل از اقوامی بودند که خواندن و نوشتن نمی دانستند و از سطح نازل تمدنی برخوردار بودند. خداوند

متعال نیز برای آنان شخصی صاف، تمیز و دارای اخلاق و معنویت عالی و الگو برای ایشان فرستاد و در آیه کریمه چنین فرمود:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٢﴾ ﴿الجمعه، ۲﴾

ترجمه: "اوست خدایی که میان عرب اُمّی {قومی که خواندن و نوشتن نمی دانستند} پیغمبری بزرگوار از همان مردم بر انگیخت که بر آنان آیات وحی خدا را تلاوت می کند و آن ها را {ازلوث جهل و اخلاق زشت} پاک می سازد و شریعت احکام کتاب سماوی و حکمت الهی می آموزد و همانان پیش از این همه در ورطه جهالت و گمراهی آشکار بودند."

صفت اُمّی بودن در رابطه به انسان های عادی به صورت عموم به معنی قلت علم در افراد، استعمال می شود. اما در مورد پیامبر (ﷺ) دلیل نبوت شان است. چون ایشان در حالی که اُمّی بودند و هیچ زحمتی برای خواندن و نوشتن نه کشیده بودند، صاحب علم و عرفان فراتر از کسانی بودند که توانایی خواندن و نوشتن را داشتند. این لطف و معجزه یی بس بزرگی بود که از جانب خداوند (ج) برایش عطا شده بود. خداوند متعال در این باره چنین می فرماید:

وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّ بِيَمِينِكَ إِذًا لَا رِتَابَ الْمُبْطِلُونَ ﴿٤٨﴾ ﴿العنکبوت، ۴۸﴾

ترجمه: "تو قبل از این نه کتابی خوانده بودی و نه با دست راست آن را نوشته بودی. در آن صورت مبطلان {منکران قرآن} در نبوت شک وریبی می کردند {و می گفتند این کتاب به وحی خدا نیست و خود از روی کتب سابقین جمع و تألیف کرده است}."

این حقایق نشانگر آن است که اعتراض های وارده بر پیامبر (ﷺ) هیچ گونه جنبه حقیقی نداشته و ادعای کاذبی بیش نیست. چون یک انسان بدون دریافت وحی ممکن نیست با اکتشافات والهامات قلبی کتابی بنویسد که تمامی بشریت



و جنیات در برابرش عاجز و مبهوت ماند. هم چنان ممکن نیست که چنین شخصی حقایق قصه های تاریخی یی چون قصه موسی و فرعون را بداند.

حلیه سعاد

حلیه در لغت به معنی زیور، پیرایه زینت و زیبایی چهره و روح می باشد. به عنوان یک مفهوم دینی به معنی بیان زیبایی های ظاهری پیامبر (ﷺ) در چهار چوب کلمات در حدی که ممکن است، می باشد. یعنی ترسیم چهره مبارک رسول الله (ﷺ) در قالب واژه های قاصر زبانی.

هنگامی که بخواهیم سیمای نور افشان مبارک پیامبر (ﷺ) را با واژه ها و کلمات ترسیم کنیم، همان گونه که زبان و واژه ها عاجز از بیان و توانایی ترسیم این تصویر هستند، از طرفی عجز انسان نیز از درک تمامی حقایق متجلی در سیمای آن ذات مبارک، به خوبی مشهود است. چون وصف مکمل و بدون عیب و نقص آن ذات مبارک که خداوند متعال تمامی زیبایی ها و صفات عالی بشر را در وجود ایشان گرد هم آورده است، ممکن و مقدور نمی باشد.

تصاویری که به وسیله واژه ها از آن ذات زیبای بی همتا، رسول معظم اسلام حضرت محمد مصطفی (ﷺ) در ذهن انسان شکل می بندد، برای کسانی که عصر سعادت را نتوانستند در یابند و قلب شان درون سینه برای دیدن شمایل آن حضرت می تپید، گرچه در حد واژه ها و تصورات ذهنی هم باشد، خوش آیند و روح افزاست. روایاتی که در مورد معرفی و توصیف چهره ظاهری پیامبر (ﷺ) نقل شده است، به مثابه این است که از بحر بیکرانی قطره آبی را تقدیم دیگران نمایی. مؤمنان می خواهند از این قطره به دریا نظر کنند. یعنی با نگاه به این قطره و دیدن زیبایی های اخلاقی و معنوی ایشان، اخلاق و معنویات خود را نیز بسان آن قوت می بخشند. قسمی که مامای ناتنی حضرت حسن (رض) هند بن ابی هاله وقتی که حلیه رسول الله (ﷺ) را بیان می نمود، حالت روحی خود را چنین اظهار می کرد:

"مامایم هند بن ابی هاله (رض) حلیه مبارک رسول الله (ﷺ) را بسیار به خوبی بیان می نمود. برای این که پیوند قلبی ام با پیامبر (ﷺ) محکم بوده و راه ایشان را تعقیب نموده باشم، بیان اوصافی از رسول الله (ﷺ) برایم بسیار خوش آیند بود." (ترمذی، شمایل، ص، ۱۰)

حضرت حسن و حضرت حسین (رض) که از شنیدن جمال زیبا و گلگونه پیامبر (ﷺ) سیر و تطمیع نمی شدند، اوصاف جمال مبارک رسول الله (ﷺ) را چندین بار از پدرشان حضرت علی کرم الله وجهه می شنیدند.

تمامی حلیه های شریفی که تا امروز موجود بوده است، زیبایی های بی حد و حصر آن پیامبر مبارک (ﷺ) را به شکل محدود و منحصر به توان بنده گی و ظرفیت زبانی شان به ما نقل نموده است. ما نیز علی الرغم اقرار به عجز خود در این باب قطراتی که از باران رحمت زیبایی های آن بهترین عالم که در دل های ما تابیده را برای تان نقل می نمایم.

در روایات مختلفی در این مورد چنین بیان شده است:

قد مبارک رسول الله (ﷺ) میانه متمایل به بلند بود. بدنی خیلی متوازن و وجودی متناسب داشت. سینه یی فراخ و میان دو شانه اش گشاده بود. میان استخوان های کتفش نشان مُهر نبوت وجود داشت. استخوان های نیرومند و عضلات سالم داشت.

بدنی مثل گل، چهره یی سفید و نورانی و وجودی نرم و لطیف چون ابریشم ایشان، روح افزای دل ها بود. بدن مبارک شان همیشه پاک و تمیز بود و عطری فرح بخش داشت. خواه عطری استعمال می نمودند و خواه نمی نمودند، بدن و عرق مبارک شان بوی خوش و بی مانندی نسبت به تمامی خوشبویی های جهان داشت. اگر کسی با ایشان مصافحه می نمود، در تمامی روز از بوی خوش ایشان مفرح بود. گویا عطر گل را از ایشان اخذ نموده باشد. اگر با دست مبارک شان سر کودکی را نوازش می دادند، آن کودک با بوی خوشش از سایر کودکان متمایز می شد.



هنگامی که ایشان عرق می نمود، دانه های عرق در وجود شان، شبنم های نشسته بر روی گل را به خاطر تداعی می نمود. ریش مبارک شان را بیش تر از یک قبضه نمی گذاشتند. هنگام وفات به تعداد بیست عدد تار موی سفید در مو و ریش مبارک شان موجود بود. ابروهای هلال مانند داشتند و میان دو ابروی شان باز و گشاده بود. میان دو ابرویشان یک رگ موجود بود. زمانی که ایشان به مقصد نیکویی خشمگین می شدند، این رگ برجسته می شد.

دندان هایی چون مروارید داشتند و همیشه مسواک استعمال می نمودند. برای اصحاب و امتش نیز استعمال آن را جداً توصیه می نمودند. مژه هایی سیاه و بلند داشت. چشمانی گشاده و قسمت سیاهی آن کاملاً سیاه و قسمت سفیدی آن کاملاً سفید بود. با دیدن چشمان مبارک، گمان می رفت سرمه یی از ازل در چشمان مبارک شان کشیده شده باشد.

جمال و ساختار وجود مبارک ایشان مانند ساختار کامل و استثنایی روح ایشان بی عیب و نقص بود. (حاکم، ج، ۲، ۱۰؛ احمد، ج، ۱، ۸۹، ۹۶، ۱۱۷، ۱۲۷؛ ج. ۴، ۳۰۹؛ ابن کثیر، البدایه، ج، ۴، ۳۱-۳۳)

سیمای مبارک ایشان مثل ماه شب چهارده می درخشید. حضرت عایشه (رض) می فرمایند: "چهره مبارک فخر کائنات و بهترین مخلوقات حضرت محمد مصطفی (ﷺ) چنان نور افشان بود که می توانستم در شب با نور چهره ایشان سوزن را تار کنم."

میان دو استخوان کتف مبارک شان مهر نبوت الهی موجود بود. خیلی از اصحاب کرام با اشتیاق دیدار آن مهر نبوت زنده گی می نمودند. ناپدید شدن این مهر هنگام وفات پیامبر گرامی (ﷺ) نشانه واضح رفتن روح مبارک ایشان به آخرت می باشد.^{۲۵} برای این که جسد مبارک ایشان متشکل از نور روحانی بود، بعد از وفات هیچ گونه تغییری در آن عارض نگردیده بود. یار غار رسول الله (ﷺ) حضرت ابوبکر صدیق (رض) هنگامی که به چهره مبارک ایشان بعد از

۲۵. ترمذی، شمایل، ص، ۱۵؛ ابن سعد، ج، ۲، ۲۷۲.

وفات نظر نمود، با بوسیدن چهره مبارک ایشان گفت: "در وفات نیز مثل حیات زیبا و گوارا هستی یا رسول الله!"

اظهار و بیان عمق زیبایی ها و اوصاف بی پایان آن حضرت (ﷺ) برای ما با واژه ها، در این سطور مؤجز و مختصر، ممکن و مقدور نیست.

ایشان بدون ضرورت سخنی بر زبان نمی راندند و سخنان شان متشکل از حکمت و نصیحت بود. در سخنان شان غیبت و بیهوده گویی را قطعاً نمی توان یافت. سخن را به تناسب درک و فهم مخاطبش بیان می نمود. ایشان نرم خو و متواضع بود. خنده های شان معمولاً از تبسم عبارت بود و خنده قهقهه نمی نمودند. کسی که ناخود آگاه با ایشان مواجه می شد، خشیت و خوف ایشان بر او مستولی می گردید. اما اگر در صحبت با ایشان را می گشود، دوستدار وی می گردید و از دل و جان به او عشق می ورزید.

زیبایی، هیبت، نورانیت و لطافت شان به حدی ملموس و آشکار بود که با دیدن ایشان نیازی به وجود معجزه برای اثبات پیامبری شان احساس نمی شد. تمام زیبایی ها در وجود مبارک شان گرد آمده بود.

باید اذعان نماییم که قلب انسان بر اساس خلقت اش، متمایل به زیبایی و خواهان همراهی با آن می باشد. به اساس این ویژه گی های فطری ذهن انسان معمولاً با آن زیبایی ها مشغول می باشد. در ذهن از جهت روحی و اخلاقی، اندیشه مانده گی به محبوب پدید می آید. در نتیجه انسان کسی را که دوست داشته است، الگوی زنده گی خود انتخاب نموده، تلاش می کند تمام جهات زنده گی خود را شبیه به زنده گی او سازد. به این دلیل ویژه گی فطری بیان شمائل شریف حضرت مبارک (ﷺ) محقق وسیله خوبی برای تحریک، اشتیاق، تابعیت و محبت با رسول الله (ﷺ) خواهد بود.

ختم دوره فترت و نزول دوباره وحی

دوره فترت وحی (دوره انقطاع وحی) چهار ماه ادامه یافت. رسول الله (ﷺ) شروع دوباره وحی را چنین بیان فرموده است:



"من {یک روز} هنگامی که راه می رفتم، از آسمان صدایی را شنیدم. سرم را بلند نمودم. به یک باره فرشته یی که در غار حراء نمایان شده بود، به صورت نشسته در مکانی میان آسمان و زمین دیدم. در آن لحظه بسیار وحشت نمودم و احساس سردی می کردم. به خانه برگشتم و به زوجم گفتم: "مرا بپوشانید! مرا بپوشانید!"

خداوند متعال (در حالی که من پوشانیده شده بودم، به واسطه حضرت جبرئیل (ع) به من گفت:

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ * وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ * وَتِبَابَكَ فَطَهِّرْ *

وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ * ﴿المدرثر، ۱-۵﴾

ترجمه: "ای آن که ملحفه پوشیده شده یی، برخیز! و (انسان ها را از عذاب الهی) هشدار ده! و بزرگی و عظمت پروردگارت را به دیگران برسان! لباست را پاک کن! (عالم درون و برون را تمیز نگهدار و با اخلاق زیبا آراسته شو!) از منکرات و بدی ها دوری گزین " بعد از این هیچ گاهی وحی قطع نشد.^{۲۶}

با نزول سوره مدرثر، پیامبر (ﷺ) فوراً از جایش برخاست. حضرت خدیجه (رض) برای این که نمی دانست چه بر سر پیامبر (ﷺ) آمده است، از برخاستن و حرکت نمودن پیامبر (ﷺ) در چنین حالتی بدون استراحت نمودن، متعجب شد و گفت:

" - چرا استراحت نمودید و به پا خاستید؟

حضرت رسول الله (ﷺ) خبر نزول وحی جدید را به خدیجه (رض) داد و گفت:

- دیگر زمان استراحت تمام شد!"

مدتی بعد از این حادثه، حضرت جبرئیل (ع) برای حضرت پیامبر (ﷺ) طهارت نمودن و نماز خواندن را تعلیم داد. خداوند (ج) با تعلیم یک عبادت

۲۶. بخاری، تفسیر، ۴/۷۴، ۵: مسلم، ایمان، ۲۵۵-۲۵۸.

که سبب آرامش ایشان می شد، پیامبر (ﷺ) را خورسند و ممنون ساخت. پیامبر (ﷺ) مژده این هدیه بزرگ خداوند (ج) را برای خانم شان حضرت خدیجه (رض) با خورسندی زیاد خبر داد و برای او نیز طهارت نمودن و نماز خواندن را تعلیم دادند. (ابن اسحاق، ص، ۱۱۷؛ ابن هشام، ج، ۱، ۲۶۲-۲۶۳)

پیشگامان اسلام و نخستین مسلمانان

نخستین کسی که به وحی های نازل شده از جانب خداوند متعال ایمان آورده است، رسول الله (ﷺ) می باشد. در این مورد در آیات کریمه چنین بیان شده است:

أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ * ﴿البقره، ۲۸۵﴾

ترجمه: "این پیامبر به آنچه خدا بر او نازل کرده ایمان آورده و مؤمنان نیز همه به خدا و فرشتگان خدا و کتب و پیامبران خدا ایمان آوردند {و گفتند} ما میان هیچ یک از پیغمبران خدا فرق نگذاریم و {همه یک زبان و یک دل} اظهار کردند که ما {فرمان خدا را} شنیده و اطاعت کردیم. پروردگارا! ما آمرزش تو را خواهیم و {می دانیم} باز گشت همه به سوی توست."

قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ * وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ

أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ * ﴿الزمر، ۱۱-۱۲﴾

ترجمه: "بگو: من خود مأمورم که تنها خدا را پرستش کنم و دین را برای او خالص گردانم {و هرگز شرک نیاورم} و باز مأمورم که در اسلام و در تسلیم امر خدا مقام اولیت را دارا باشم."

بعد از فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) زوجه محترم شان حضرت خدیجه (رض) به اسلام مشرف شدند. بعد از ایمان آوردن خانم پیامبر (ﷺ) حضرت



خدیجه (رض)، دختران ایشان حضرات رقیه، ام کلثوم و فاطمه نیز مسلمان شدند. (ابن سعد، ج، ۸، ۳۶)

رسول الله (ﷺ) نخست از همه قومش را به دین اسلام دعوت نمود. اما بسا اوقات با تحقیر، تمسخر و اذیت از جانب آنان مواجه می شد و با حزن و اندوه بسیار به خانه بر می گشت. بزرگترین حامی و همکارش حضرت خدیجه (رض) با بیان سخنان تشویق آمیز و تسلی دهنده، تلاش می نمود تا حزن و ملالت ایشان را مرفوع سازد. به این ترتیب خداوند متعال با نصرتش کار رسول (ﷺ) را سهل تر می ساخت. (ابن هشام، ج، ۱، ۲۵۹)

حضرت علی کرم الله وجهه هنگامی که رسول الله (ﷺ) را با خانم شان حضرت خدیجه (رض) در حال اداء نماز دید، پرسید:
"این چیزی را که شما انجام می دهید، چیست؟"
رسول الله (ﷺ) فرمودند:

- این آیینی (عبادت) است که خداوند متعال برای خود برگزیده. من شما را به ایمان آوردن به خدای یگانه و دوری گزیدن از اصنامی چون لات، عزی... که هیچ نفع و ضرری برای تان ندارد، دعوت می نمایم!
حضرت علی کرم الله وجهه گفت:

- من این دین را تا به حال نشنیده ام! تا وقتی که از پدرم عبدالمطلب اجازه نگیرم نمی توانم کاری کنم.

فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) برای این که دعوت شان را بسیار به صورت مخفی به پیش می بردند، برای حضرت علی کرم الله وجهه فرمود:

- ای علی! اگر نمی خواهی مسلمان شوی اشکالی ندارد، اما موضوعی را که برایت بحث نمودم با کسی در میان نگذار و آن را آشکار نکن!"

حضرت علی کرم الله وجهه آن شب را با آن راز و آشفته گی سپری نمود. خداوند متعال در قلب او محبت اسلام را جا داد و فردا صبح زود نزد رسول الله (ﷺ) آمد و پرسش هایی در مورد اسلام از ایشان پرسید. از پاسخ هایی

که دریافته بود، اقناع شد و ایمان آورد. از این که ممکن پدرش واکنشی به این کارش نشان دهد، مدتی اسلام آوردنش را از او مخفی داشت. در این هنگام حضرت علی کرم الله وجهه ده سال داشت. (ابن اسحاق، ص، ۱۱۸؛ ابن سعد، ج، ۲، ۲۱) حضرت رسول الله (ﷺ) هنگامی که می خواست نماز بخواند، با حضرت علی کرم الله وجهه یکجا خارج از شهر مکه می رفتند و در وادی های مکه دور از انظار مردم، نماز می خواندند.

وقتی که ابوطالب از نمازهای مخفی فرزند و برادر زاده اش مطلع می شود، حضرت محمد (ﷺ) کاکای دوست داشتنی خود ابوطالب را نیز به اسلام دعوت می نماید. ابوطالب چنین پاسخ می دهد:

"- ای برادر زاده ام! من قدرت برگشتن از دین اجدادم را ندارم! اما تو بر راهی که مأمور شده یی ادامه بده! بخدا قسم تا زمانی که من در قید حیات باشم، هیچ کسی نمی تواند به تو آسیبی برساند! برای فرزندش علی نیز گفت:

- فرزندم! او تو را فقط به راه خیر و خوبی دعوت می کند. تو به راه او محکم چنگ بزن و از او هیچ جدا مشو!" (ابن هشام، ج، ۱، ۲۶۵)

زید بن حارثه (رض) نیز بعد از حضرت علی کرم الله وجهه اسلام آورد. او نیز هیچ گاهی از نزد رسول الله (ﷺ) و خدمت ایشان جدا نشده است. حتی هنگامی که رسول الله (ﷺ) به سفر طائف رفت و در معرض پرتاب سنگ های جاهلان در طائف قرار گرفت، زید با ایشان همراه بود و خود را در برابر سنگ های آنان سپر نمود و تمامی وجودش در خون غوطه ور شد. تا از پیامبر (ﷺ) حفاظت نماید. به این ترتیب زید بن حارثه مظهر محبت رسول الله (ﷺ) قرار گرفت.

حضرت ابوبکر صدیق (رض) قبل از نبوت نیز دوست رسول الله بود. از کودکی با صداقت، اعتماد و حسن خلق او آشنایی داشت. حضرت پیامبر (ﷺ) به سبب حسن خلق شان و این که هیچ گاهی به انسان ها دروغ نگفته بود، ممکن نبود که در معامله با خدایش دروغی به کار ببندد. از این رو وقتی که ایشان



حضرت ابوبکر صدیق (رض) را به اسلام دعوت نمود، او بدون کمترین تردیدی اسلام را قبول نمود. (ابن کثیر، البدایه، ج، ۲، ۷۸)

هیچ چیزی رسول الله (ﷺ) را به اندازه مسلمان شدن دوستش حضرت ابوبکر صدیق (رض) خوشنود نساخت. حضرت ابوبکر صدیق (رض) وقتی که ایمان آورد، بدون اخفاء و ترس، ایمان خود را آشکار نمود و دیگران را نیز به ایمان آوردن به خدا و رسولش دعوت نمود. (ابن کثیر، البدایه، ج، ۲، ۸۰-۸۱)

حضرت ابوبکر (رض) نه تنها این که مسلمان شد و اسلام آورد، بلکه با استقامت و پایداری در این راه صفت "صدیق" را نیز از آن خود نمود. بعد ها در حمایت پخش و نشر دین مبین اسلام از هیچ گونه فداکاری مادی و معنوی دریغ ننموده، تمامی مال و منال خود را در این راه مقدس به مصرف رسانیده است.

بر علاوه اشخاص فوق کسانی چون ابوعبیده بن جراح، ابوسلمه، ارقم بن ابی الارقم، عثمان بن مظعون، اسماء بنت ابوبکر، خباب بن الارت، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن جهش، حضرت جعفر و خانمش اسماء بنت امیه، ابوحنیفه، عامر بن فهیره (رض)... از جمله کسانی بودند که به شرف پیشگامی در اسلام آوردن نایل آمده اند. خداوند متعال از همه شان راضی باشد.

دارالارقم، اولین مرکز دعوت و تعلیم دین مبین اسلام

رسول الله (ﷺ) در سه سال آغازین نبوت شان دیگران را به صورت مخفی به دین مبین اسلام دعوت می نمود و از کسانی که دعوت ایشان را قبول نمی نمودند و ایمان نمی آوردند، خواهش می نمود، تا این موضوع را مخفی نگهدارد و در رابطه با کسی سخن نگوید. دعوت مخفی پیامبر (ﷺ) در سه سال نخست نبوت شان به معنی ترس شان از دچار شدن به چالش ها و آزار مشرکین نبود، بلکه ایشان فواید پخش درست دین مبین اسلام را در نظر داشتند. چون به خطر انداختن جان افراد جماعت کوچک و درعین حال فقیر و بیچاره مسلمین از جهتی به معنی نابودی دین مبین اسلام در آن آوان بود.

در نخستین سال نبوت، ارقم بن ابی الارقم زمانی که اسلام آورد، بعد از آن مسلمانان به صورت پنهانی گاه و بیگاه به خانه ارقم بن ابی الارقم می رفتند و در آن جا تشکیل جلسه می دادند. دارالارقم که به دار الاسلام نیز شهرت دارد، در شهر مکه در کنار کوه صفا موقعیت دارد. حضرت رسول الله (ﷺ) با اجتناب از مشرکین قریش در این خانه مبارک پنهان و کسانی که نزدش مراجعه می نمودند، به آن ها اسلام را تبلیغ می نمود. قرآن کریم را تلاوت و برای آنان تعلیم می داد. با آنان در آن جا به صورت جمعی نماز بر پا می کرد. تعداد زیادی از انسان ها در این مکان به دین مبین اسلام گرویده اند.

تا زمانی که حضرت عمر (رض) مسلمان نشده بود، این خانه در تبلیغ و تعلیم دین مبین اسلام نقش به سزایی ایفاء می نمود. ارقم (رض) بعداً این خانه را در راه اسلام وقف نمود. دارالارقم امروزه توسط حکومت شاهی عربستان سعودی تخریب و مشمول حرم شریف قرار داده است. فعلاً در آن مکان دروازه یی وجود دارد که بنام دارالارقم مسمی شده است.

در نتیجه می توان گفت که روش و اسلوبی که تا قیام قیامت مجادله اسلامی در روشنایی این عملکردهای پیامبر (ﷺ) به پیش خواهد رفت. برای بارورشدن دوباره نخل اسلام و پخش و گسترش آن به اماکنی که تا حال بدان جاها نرسیده است، به این چنین حرکت ها و فعالیت ها اهمیت و اولویت جدی باید قائل شد.



سال چهارم نبوت

چیزی را که به آن مأمور شده یی آشکار کن، این کار را نخست از اقوام خود شروع کن!

بعد از این که دوره دعوت مخفی سه سال به طول انجامید. در سال چهارم نبوت خداوند متعال چنین فرمود:

فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ * إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ * ﴿الحجر، ۹۴، ۹۵﴾

ترجمه: "پس تو {ای رسول الله (ﷺ)} چیزی را که بدان مأموری {به خلق} برسان و از مشرکان روی بگردان. همانا ما تو را از شر استهزاء کننده گان محفوظ نمودیم."

این آیات کریمه نشانگر دستور صریح آشکار ساختن دعوت و تبلیغ دین مبین اسلام می باشد.

بعد از آن رسول الله (ﷺ) شروع به دعوت و تبلیغ علنی دین مبین اسلام نمود و خداوند متعال در این آیه کریمه چنین می فرماید:

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ * ﴿الاعراف، ۱۵۸﴾

ترجمه: "{ای رسول ما به خلق} بگو! که من بر همه شما از جنس بشر رسول خدایم، آن خدایی که فرمانروایی آسمان ها و زمین از آن اوست، هیچ خدایی جز او نیست که زنده می کند و می میراند. پس باید هم به خدا ایمان آرید و هم به رسول او پیغمبر اُمّی، آن پیغمبری که بس به خدا و سخنان او ایمان دارد و پیرو او شوید. باشد که هدایت یابید."

حضرت پیامبر (ﷺ) می خواست، به صورت علنی و آشکارا به دعوت آغاز کند. اما می اندیشید که این کار را چگونه و از کجا آغاز نماید. در آن هنگام برایش چنین وحی شد:

وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ * ﴿الشُّعَرَاءُ، ۲۱۴﴾

ترجمه: "و نخست اقوام و خویشاوندان را از خدا بترسان!"

پیامبر (ﷺ) بر اساس این آیه کریمه، دعوت و تبلیغ دین مبین اسلام را نخست از اقوام خود آغاز نمود و از آنان دعوت به عمل می آورد، تا به دین مبین اسلام مشرف شدند. آنها را به خانه خود دعوت نموده برای شان طعام اکرام نمود و خطاب به آنان فرمود:

"- ای بنی عبدالمطلب! من برای شما بهترین و بابرکت ترین دین دنیا و آخرت را آوردم. برای من قرآن کریم وحی شد تا به وسیله آن شما و هر آن کسی که به شما متوسل می شود را، با خبر سازم. چه کسی از میان شما مرا در این کار یاری می نماید؟

هیچ یکی از مهمانان به سخنان ایشان اهمیتی ندادند و همه خاموش ماندند. در این هنگام حضرت علی (رض) که هنوز کودکی بیش نبود - از اولین کسانی بود که به اسلام ایمان آورده بود - از جا برخاست و گفت:

- ای رسول خدا! من تو را یاری خواهم نمود!"

این پاسخ حضرت علی (رض) با تبسم استهزاء آمیز مشرکان موجود در آن مجلس مواجه شد. در مقابل رسول الله (ﷺ) دست مبارک شان را که عاشقان عالم حسرت دیدار و بوسیدن آن را داشتند، بر سر حضرت علی کشید و او را نوازش تشکر گونه نمود. (نگاه، احمد، ج ۱، ۱۱۱، ۱۵۹؛ هاشمی، ج ۸، ۳۰۲-۳۰۳)

اگرچه اقوام پیامبر (ﷺ) در اولین اقدام ایمان نیاوردند و اهمیتی به سخنان او ندادند، اما پیامبر (ﷺ) هم چنان استوار بود و عزمش را سست نداشت. چون خداوند متعال برایش چنین وحی نمود:

وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * ﴿یس، ۲-۴﴾

ترجمه: "قسم به قرآن حکمت بیان که تو البته از پیامبران خدایی که راه راست فرستاده شدی!"

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ

أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ * ﴿سباء، ۲۸﴾

ترجمه: "ما تو را جز برای این که عموم بشر را (به رحمت خدا) بشارت دهی و {از عذابش} بترسانی نفرستادیم و لیکن اکثر مردم {از این حقیقت} آگاه نیستند!"

قسمی که در آیات کریمه بدان اشاره شد، وجه تمایز پیامبر (ﷺ) نسبت به سایر پیامبران این است که ایشان برای تمامی بشریت فرستاده شده است. شخص پیامبر (ﷺ) در حدیث شریفی نیز این موضوع را چنین بیان نموده اند: "پنج ویژه گی یی برای من داده شده است که خداوند متعال آن را برای پیامبران دیگر نداده است:

۱. خداوند متعال ویژه گی یی را بر من داده است که ترس و بیم مرا در دل دشمنانم یک ماهه راه از من فاصله دارند، مستولی می سازد.

۲. تمامی جاهای روی زمین برای عبادت بر من مسجد و تمیز قرار داده شد. به این سبب تمامی امتم در هر جایی که قرار دارند وقتی که زمان نماز فرا رسید، می توانند در آن جا نماز بر پا دارند.

۳. قبل از من غنائم جنگی به هیچ پیامبر حلال نبود، فقط برای من حلال گردید.

۴. اجازه شفاعت امتم در روز آخرت برایم داده شد.

۵. تمامی پیامبران گذشته تنها پیامبر قوم خود بودند. اما من به عنوان پیامبر تمام بشریت فرستاده شدم. " (نگاه، بخاری، تیمم، ۱)

اولین دعوت علنی پیامبر (ﷺ) را به جز حضرت علی (رض) که آن هنگام کودکی بیش نبود، کسی اجابت ننمود. پیامبر (ﷺ) زمانی که دید نتیجه بی از اولین دعوتش بدست نیاورد، فردای آن روز برای بار دوم نیز آنان را به منزلش دعوت نمود. بعد از اعزاز و اکرام برای شان چنین فرمود:

"ای بنی عبدالمطلب! به خدا سوگند در میان اعراب جوانمردی سراغ ندارم که برای قومش هم در دنیا و هم در آخرت چیزی مفید تر و با برکت تر از آن چیزی را که من برای تان آورده ام، آورده باشد!

ای فرزندان عبدالمطلب! من به صورت اخص برای شما و به صورت عموم برای تمامی انسان های عالم به عنوان پیامبر برگزیده شدم. شما شاهد صدور تعدادی از معجزه هایی نیز در این خصوص که قبلاً هرگز آن را ندیده بودید، هستید. چه کسی از میان شما مرا در این کار یاری می کند؟ و مستحق پاداش جنت می شود؟ چه کسی از شما در این امر با من بیعت می کند؟"

این دعوت رسول الله (ﷺ) را نیز، هیچ یکی از اقوامش قبول ننمود. بر علاوه با خنده های بیشمار ایشان را مورد تمسخر قرار دادند و رفتند. (احمد، ج، ۱؛ ۱۵۹؛ ابن سعد، ج، ۱، ۱۸۷)

انسان در محیط و ماحول اقوام و خویشاوندانی که در آن به بار می آید، برای این که شناخت حقیقی و قریب از یک دیگر دارند، نسبت به کسانی که از این مزیت برخوردار نیستند، زود تر مورد قبول واقع می شود. اگر اقوام پیامبر (ﷺ) دین مبین اسلام در نخستین گام قبول می نمود و اقوام و خویشاوندان آنانی که اسلام را قبول نموده اند به این جمعیت مسلمین اضافه می شد، در آن صورت پخش و گسترش دین اسلام در مدت خیلی فراگیر می شد. اگر اقوام و خویشاوندان دعوت گر با اعتماد به او ایمان نیاورند و او را یاری نکردند، اقناع و ایمان آوردن دیگران برای دعوت گر کاری نسبتاً دشوار خواهد بود. به این اساس پیامبر (ﷺ) دعوت و تبلیغ خود را از اقوام نزدیک خود آغاز نمود.

کوه صفا و دعوت آشکار قریشیان به دین مبین اسلام

پیامبر (ﷺ) که مأمور شده بود، دعوت را از اقوام نزدیکش آغاز نماید، روزی بر فراز کوه صفا بلند شد و قوم قریش را صدا زد. آنان نیز با اجابت این ندا، خود را به دامنه کوه صفا رسانیدند. پیامبر (ﷺ) نیز با ایستادن بر یک صخره بلند و محکم برای آنان چنین فرمود:

"ای قریشیان! اگر من برای تان بگویم که در عقب این کوهی که من ایستاده ام، لشکری از اسب سوارن است که بی درنگ بر شما حمله ور می شوند و اموال تان را غصب می کنند، آیا مرا باور می کنید؟
آنان بدون درنگ و تأمل گفتند:

- بلی باور می کنیم! چون تا حال از تو دروغی نشنیده ایم. ما تا حال تو را یک شخص صادق یافته ایم.

رسول الله (ﷺ) در این خصوص تأیید و تصدیق تمامی کسانی که در آن جا حضور یافته بودند، را گرفت. به این ترتیب شخصیت خود را از طرف آنان تسجیل نمود و بعد این حقایق را به آنان چنین بیان فرمود:

- پس من برای شما خبر می دهم که شما با عذابی سخت و هولناک مواجه هستید و کسانی که به خداوند متعال ایمان نیاورند، به آن عذاب هولناک دچار خواهد شد. من برای رهایی شما از آن عذاب فرستاده شده ام.

- ای قریشیان! وضع و حالت من در برابر شما شبیه به وضع و حالت کسی است که دشمن را از راه دور دیده و از ترس این که آن دشمنان به خانواده اش آسیبی نرساند، به شدت حرکت می کند تا خانواده اش را مطلع سازد، می باشد.

- ای جماعت قریش! شما مثل این که به خواب عمیق رفته باشید، فوت می کنید و مثل این که از خواب برخاسته اید، دوباره زنده می شوید. بدون شک از قبورتان برخاسته به حضور خداوند متعال قائم خواهید شد و حساب تمامی کارهایی را که در دنیا انجام داده اید، خواهید داد. در نتیجه مکافات خوبی ها و عبادات تان و جزای هولناک بدی ها و گناهان تان را خواهید دید. پاداش خیر

در آخرت بهشت ابدی و جزای بدی ها جهنم دایمی خواهد بود. (بخاری، تفسیر، ۲۶؛ احمد، ج، ۱، ۲۸۱-۳۰۷؛ ابن سعد، ج، ۱، ۲۰۰)

این سخنان پیامبر (ﷺ) با یک تقابل و اعتراض عمومی مواجه نشد. اما کاکایش ابولهب با بیان این پرسش:

"- ای محمد (ﷺ)! آیا تو برای این کار ما را به این جا فراخواندی؟"

ابولهب با این سخن بی ربط و نامناسب دل پیامبر (ﷺ) را شکست و با حقارت های بی شماری ایشان را سنگ باران نمود. در برابر این عملکرد گستاخانه و نامناسب او از جانب خداوند متعال در حق ابولهب "سوره تبت" نازل گردید:

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ * مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ * سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ *
وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ * فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ * ﴿المسد، ۱-۵﴾

ترجمه: "ابولهب {که پی هم در پی آزار و دشمنی پیغمبر (ﷺ)} بود، با تمام اقتدار و ثروتش {نابود شد و دو دستش {که سنگ به رسول می افگند} قطع گردید. مال و ثروتی که اندوخت هیچ به کارش نیامد و نتوانست او را از هلاکت نجات دهد. زود باشد که به دوزخ در آتشی شعله ور در افتد و نیز همسرش {اُم جمیل خواهر ابوسفیان} که هیزم آتش افروز دوزخ باشد. در حالی که {با ذلت و خواری} طنابی از لیف خرما به گردن دارد." ۲۷

در این آیه از خانم ابولهب نیز تذکر به عمل آمده است. چون او نیز مثل شوهرش در راه پیامبر (ﷺ) با هموار نمودن خار و خاشاک ایشان را اذیت می نمود.

در عین حال از این سوره چنین استنباط می شود که تنها رابطه قومی چنان که میان پیامبر (ﷺ) و ابولهب بود، از اهمیت چندانی بر خوردار نبوده، بلکه چیزی که مهم و با اهمیت است، قرابت روحی و پیوند معنوی می باشد. چون

۲۷. بخاری، تفسیر، ۲/۲۶؛ ۲/۳۴؛ ۱/۱۱۱، ۲؛ مسلم، ایمان، ۳۵۵.



قومیت فاقد روح می باشد. قومیت و نژاد متعلق به جسم بوده و جسم بی گمان روزی زوال خواهد یافت.

در نتیجه تلاش ها و زحمات پیامبر (ﷺ) عمه ایشان حضرت صفیه و حضرت عاتکه (رض)، غلام آزاد کرده حضرت عباس (رض) ابورافع و ابوذر (رض) با برادرش عمرو ابن عابسه مسلمان شدند.

حضرت ابوذر (رض) از قبیله غفار از کسانی بود که در دوران جاهلیت به بت ها سجده نکرده بود و آن ها را نمی پرستید. ایشان واقعه مسلمان شدن شان را چنین بیان می نماید:

"وقتی شنیدم که در مکه کسی پیدا شده است که خود را پیامبر می خواند، در آن هنگام خداوند متعال محبت اسلام را در دلم جا داد و به برادرم انیس گفتم: 'به مکه برو و با آن شخصی که می گویند برایش از آسمان ها خبر می آید، صحبت کن و در مورد او به من اطلاعات بیاور.

برادرم انیس به مکه رفت و با محمد (ﷺ) دیدار نمود و با شنیدن سخن هایش نزد من آمد. از او پرسیدم:

- چه شد؟ چه اخباری از او آوردی؟
او گفت:

- در مکه با شخصی بر خوردم که خود را فرستاده خدا می خواند.
دوباره از او پرسیدم:

- خوب، مردم در موردش چه می گفتند؟
انیس گفت:

- مردم او را شاعر، کاهن، ساحر... می خوانند.

برادرم شاعر بود و از شعر و شاعری به خوبی سر در می آورد. او در مورد پیامبر (ﷺ) چنین گفت:

- من سخنان کاهنان را به خوبی می دانم. سخنان او به سخنان کاهنان هیچ شباهتی ندارد. هم چنان سخنانش را با تمامی انواع شعر مقایسه نمودم. به خدا قسم، نمی شود سخنان او را شعر گفت. او قطعاً انسان درستی است و کسانی که به او بهتان می بندد، دروغگو هستند. او دیگران را به خوبی و فضایل اخلاقی امر و از بدی و رذایل اخلاقی نهی می کند.

از بیانات و اطلاعات برادرم به نتیجه دقیق و ملموس دست نیافتم. فوراً آذوقه و مشک آب خود را به مرکب خود بار کردم و به سوی مکه روانه شدم. رسول الله (ﷺ) را نمی شناختم. ولی از پر سیدن در مورد ایشان از دیگران نیز حذر می نمودم. هنگامی که در مسجد الحرام انتظار می کشیدم، حضرت علی (رض) نزد آمد و گفت:

‘- به هر حال شما از مردمان این جا نیستید؟

گفتم:

- بلی!

او گفت:

- پس مهمان ما شوید؟

با حضرت علی (رض) به خانه شان رفتم. ولی چیزی از من نپرسید و من نیز به او چیزی نگفتم. وقتی که صبح شد، دوباره برای یافتن رسول الله (ﷺ) به مسجد الحرام رفتم. تا غروب آفتاب منتظر ماندم اما هیچ خبر و درکی از ایشان نیافتم. این بار نیز حضرت علی (رض) نزد آمد و گفت:

‘- گمانم شما تا حال جایی را که می خواستید بروید، نتوانستید بیابید؟

گفتم:

- نخیر!

حضرت علی کرم الله وجهه گفت:

- پس بیایید باز هم مهمان ما شوید!

وقتی به خانه رسیدیم این بار از من پرسید:

- به مکه برای چه آمده اید؟
- من از او تعهد گرفتم که این موضوع را با کسی شریک نه سازد و مرا در این امر راهنمایی کند. بعد برایش گفتم:
- بر اساس اخباری که برای ما رسیده کسی در این جا پیدا شده که خود را فرستاده خدا می خواند. من برای ملاقات و دیدار با او آمده ام.
- حضرت علی (رض) گفت:
- کار خوبی کردی! ایشان رسول خدا و پیامبر برحق خداوند متعال می باشند!
- در نهایت با همراهی حضرت علی (رض) به حضور رسول الله (ﷺ) مشرف شدیم. با ایشان معرفی شدم و بعد از آن حضرت (ﷺ) پرسیدم:
- یا محمد (ﷺ)! تو انسان ها را به چه چیزی دعوت می نمایی؟
- رسول الله (ﷺ) فرمودند:
- من تو را به ایمان آوردن به خدای یکه و یگانه که هیچ شریکی ندارد، ترک بت ها و شهادت دادن به این که من رسول و بنده الله هستم، دعوت می نمایم!
- بعد از این که رسول الله (ﷺ) اسلام را به خوبی به من شرح داد، فوراً ایمان آوردم. رسول الله (ﷺ) از مسلمان شدنم بسیار خورسند شد و تبسمی به من نمود و فرمود:
- ای ابوذر! فعلاً اسلام خود را از مردمان مکه مخفی بدار و به دیارت بر گرد!
- من گفتم:
- ای رسول خدا! من می خواهم دینم را آشکار کنم.
- رسول الله (ﷺ) فرمود:
- من خوف از آن دارم که مردمان مکه آسیبی به تو برسانند.

گفتم:

- یا رسول الله (ﷺ)! اگر کشته هم شوم، این کار را خواهم کرد.
در این حال رسول الله (ﷺ) سکوت نمود. ابوذر غفاری (رض) هنگامی که قریشیان در مسجد الحرام گرد هم آمده بودند، به آن جارفت و با آواز بلند گفت:
- ای جماعت قریش! أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.
مشرکین با دیدن این حالت گفتند:
- او کافر شد! او کافر شد! برخیزید برویم تا جزای این بی دین را در کف دستش نهمیم.

آنان به صورت جمعی بر من هجوم آوردند و تا سرحد مرگ مرا لت و کوب نمودند. در آن هنگام کاکای رسول الله (ﷺ)، حضرت عباس (رض) به آن جا آمد و خود را برای محافظت من در برابر ضربات کوبنده آنان سپر ساخت و به آنان گفت:

‘- وای به حال شما ای جماعت قریش! شما مردمان تجارت پیشه یی هستید. راه کاروان های تجارتی تان نیز از بالای قبیله غفار عبور می کند. آیا شما می خواهید که مسیر تجارت تان قطع گردد؟
آنان با شنیدن این سخنان به یکباره از لت و کوب من دست کشیدند و دور شدند.

فردا صبح دوباره به مسجد الحرام رفتم و این حادثه بار دیگر نیز اتفاق افتید. این بار آنان مرا چنان لت و کوب کردند که گمان نمودند، من مرده ام و مرا رها کردند و رفتند. بعد از مدتی از جا برخاستم و نزد رسول الله (ﷺ) رفتم. رسول الله (ﷺ) وقتی مرا دید، فرمود:

- آیا من تو را از این کار منع ننموده بودم؟

من با تواضع کامل گفتم:

- یا رسول الله (ﷺ)! این یک آرزوی عمیق قلبی ام در راه اسلام بود، من هم آن را بجا آوردم.



مدتی نزد رسول الله (ﷺ) ماندم. بعد از ایشان پرسیدم:

- ای رسول خدا (ﷺ)! شما بعد از این برای من چه دستور می دهید. من چه کاری باید بکنم؟

رسول الله (ﷺ) فرمودند:

- نزد قبیله ات برگرد وقتی برایست دستور فرستادیم، قومت را به اسلام دعوت نما! وقتی خبر شدی ما روی صحنه آمدیم، نزد من بیا!" (نگاه، بخاری، مناقب الانصار، ۳۳: احمد، ج، ۵، ۱۷۴)

فخرکائنات حضرت محمد (ﷺ) هم چنان به دعوت خود ادامه می داد. در موسم های حج در بازارهایی چون عکاظ، مَجَنَّة، ذوالمجاز... به صورت متواتر گشت و گذار نموده، انسان ها را به دین مبین اسلام دعوت می نمود. ایشان با هر آن شخصی که مقابل می شدند چه ضعیف، فقیر، قوی و غنی برای همه اسلام را تبلیغ و از آنان دعوت می نمود تا به یگانه گی خداوند متعال ایمان بیاورد. (ابن سعد، ج، ۱، ۲۱۶-۲۱۷)

روش دعوت و اهمیت تبلیغ

تبلیغ به معنی پخش و نشر اساسات دین مبین اسلام با فهماندن و تشویق دیگران مبتنی بر اساسات دین مبین اسلام و زنده گی نمودن مطابق آن می باشد. با تعبیر و اصطلاح رایج به معنی "امر بالمعروف و نهی عن المنکر" است. یعنی امر به خوبی و نیکی و باز داشتن از بدی و گناه.

رسول الله (ﷺ) می فرماید:

"اگر کسی از میان شما کار بدی را مشاهده می کند، باید آن را با دست اصلاح کند و اگر نتوانست آن را با دست اصلاح کند، باید در صدد اصلاح آن با زبان باشد و اگر آن را نیز نتوانست، در دل باید از آن متنفر باشد. ...^{۲۸}"

۲۸. مسلم، ایمان، ۷۸.

پیامبر (ﷺ) با بیان این حدیث شریف ارتباط تبلیغ با ایمان را به خوبی آشکار می سازد.

پیامبر (ﷺ) در حدیث دیگری در ارتباط به اهمیت تبلیغ چنین فرموده اند: "به ذات پاک خداوند متعال سوگند! که اگر خداوند متعال به وسیله تو شخصی را هدایت نماید، این کار برای تو از داشتن شتران سرخ (بهترین نعمات دنیا) نیز با برکت تر است." (بخاری، اصحاب النبی، ۹)

"برای شخصی که دیگران را به هدایت دعوت می نماید، به اندازه یی ثواب داده می شود که به شخص هدایت شده (و کارهای نیکی که بعداً انجام خواهد داد)، داده شده است." (مسلم، علم، ۱۶)

حضرت انس (رض) حدیثی را از رسول الله (ﷺ) که در آن مقام و مرتبه مبلغان را در آخرت بیان داشته، چنین نقل می کند. رسول الله (ﷺ) می فرماید: 'آیا شما را از احوال بعضی از اشخاص با خبر سازم؟ آنان نه پیامبر اند و نه شهید. اما انبیاء و شهداء در روز آخرت در نزد خداوند بر مقام آنان غبطه می خورند. در روز قیامت آنان بر منبری از نور نشسته اند و همه آن ها را می شناسد. در این حال، اصحاب کرام (رض) از رسول الله (ﷺ) می پرسند:

- آنان کی ها هستند؟

رسول الله (ﷺ) می فرماید:

- آنان کسانی اند که بنده گان را با خدا و خدا را با بنده گانش محبوب می سازد. آنان مبلغانی هستند که برای تبلیغ دین الله متعال میان انسان ها گشت و گذار می نمایند.

بعد اصحاب از رسول الله (ﷺ) پرسیدند:

- ای رسول خدا (ﷺ)! می شود خدا را در دل بنده گانش محبوب ساخت،

اما بنده گانش را چطور در دل خداوند (ج) می توان محبوب کرد؟

رسول الله (ﷺ) فرمودند:

- آنان دیگران را به کارهایی که مورد پسند خداوند متعال قرار دارد، امر و از کارهایی که مورد پسند خداوند متعال نباشد، نهی می دارد. وقتی که انسان ها بر اساس این دساتیر عمل نمود، خداوند متعال نیز آنان را دوست می دارد.^{۲۹} (علی المتقی، ج، ۲، ۶۸۵-۶۸۶؛ بیهقی، شعب الایمان، ج، ۱، ۳۶۷)

اجر و پاداش کسی که وظیفه تبلیغ را به بهترین وجه اش انجام داده است، بالاتر از بزرگترین و بهترین خزائن دنیا می باشد. در عین حال به فراموشی سپردن این وظیفه مهم به معنی سوق دادن جامعه به سوی هلاکت و تباهی می باشد. هشدار رسول الله (ﷺ) در این خصوص بسیار قابل دقت و تأمل می باشد. رسول الله (ﷺ) چنین می فرموده اند:

"سوگند به خدایی که مرا جان بخشید! یا شما دیگران را امر به معروف می کنید و از بدی و منکرات باز می دارید و یا خداوند متعال از جانب خود بالای شما عذابی را مقرر می نماید. آنگاه برای رفع این عذاب دعا می کنید، اما دعای تان مورد قبول واقع نمی شود." (ترمذی، فتن، ۹)

رسول الله (ﷺ) در خصوص تبلیغ و دعوت به اسلام هیچ کس را کوچک و حقیر نمی دانست. قسمی که ایشان در فتح خیبر برای یک غلام اسلام را به تفصیل توضیح داد و وسیله هدیت او شد.^{۲۹} هم چنان در آن سفر پرمشقت و درد آور طائف که رسول الله (ﷺ) مورد شکنجه و آزار قرار گرفت، مسلمان شدن یک غلام مسیحی بنام عدّاس در راه بازگشت، ایشان را نهایت خورسند ساخت و تمامی زخم ها و درد هایی را که خورده بود، فراموش نمود.

به بارآوردن شخصیت هایی که وظیفه تبلیغ را به خوبی و درستی انجام دهد، به اندازه خود این وظیفه با اهمیت می باشد. حادثه یی که در ذیل بیان می شود، اهمیت وارزش مبلّغی را که عاشق کار خود است، نشان می دهد:

"روزی حضرت عمر (رض) با دوستانش نشسته بود. دوستان ایشان خواست ها و آرزو هایی از خداوند متعال داشتند. حضرت عمر (رض) از ایشان خواست

۲۹. ابن هشام، ج، ۲، ۳۹۸.

تا خواست ها و تمنیات شان را از خداوند (ج) بیان نمایند. تعدادی از آنان چنین گفتند:

‘- کاش پولی به اندازه این خانه یی که در آن نشسته هستیم داشته باشیم که در راه خدا انفاق کنیم.

تعدادی دیگر:

- کاش به اندازه این خانه طلا می داشتیم که در راه خدمت به دین خدا آن را به مصرف می رسانیدیم.

تعدادی دیگر:

- کاش به اندازه این خانه جواهر می داشیم تا آن را در راه خدمت به خدا و دینش خرج می نمودیم.

وقتی حضرت عمر (رض) به آنان گفت بیشتر از این را از خداوند متعال بخواهید.

آنان گفتند:

- از این بیشتر از خداوند متعال چه چیزی می توانیم بخواهیم؟

بعد حضرت عمر (رض) فرمود:

- من می خواهم این خانه یی که در آن نشسته ایم، پر از اشخاص عالم، با اخلاق کامل و ممتازی چون ابو عبیده بن جراح، معاذ بن جبل و حذیفه الیمانی باشد. چون می خواستم آنان کسانی باشند که از خداوند متعال اطاعت، دینش را تبلیغ و دیگران را در خدمات اصلاحی استخدام نماید. " (بخاری، تاریخ الصغیر، ج، ۱، ۵۴)

منبع شفقت و مرحمت حضرت خداوند متعال روش و اسلوب موثری را که باید برای دعوت و تبلیغ دین مبین اسلام بکار گرفته شود، چنین بیان می نماید:

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ * ﴿النحل، ۱۲۵﴾

ترجمه: " {ای رسول الله (ﷺ)!} خلق را به حکمت {و برهان} و موعظه نیکو به راه خدایت دعوت کن و با بهترین طریق با اهل جدل مناظره کن {و وظیفه تو بیش از این نیست} البته خدای تو {عاقبت الحال} کسانی را که از راه او گمراه شده و آنان را که هدایت یافته اند، بهتر می داند."

وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ * وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ * ﴿فصلت، ۳۳، ۳۴﴾

ترجمه: "در جهان از آن کس که {چون پیغمبران} خلق را به سوی خدا خواند و نیکوکار گردید و گفت که من از تسلیم شونده گان خدایم، کدام کس بهتر و نیکو گفتارتر است؟ و هرگز نیکی و بدی در جهان یکسان نیست، همیشه بدی {خلق} را به بهترین شیوه {که خیر و نیکی است، پاداش ده و} دورکن تا همان کس که گویی با تو بر سر دشمنی است، دوست و خویش تو گردد."

تطبیق این روش توصیه شده الهی، در طول تاریخ بسیاری از روح های خشک و خار مانند را به گل و سینه های تاریک و سرد چون زندان را به گلستانی از نور مبدل نموده است.

قسمی که خداوند متعال حضرت موسی (ع) را هنگامی که بسوی فرعون متمرد و طغیان گر فرستاد، از او خواست که با اسلوبی نرم و ملایم با او برخورد کند و گفت:

فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى * ﴿طه، ۴۴﴾

ترجمه: "با او به نرمی سخن بگویید! بلکه نصیحتت را خواهد شنید و یا از خدا (ج) خواهد ترسید."

در این آیه کریمه دو اصل و اساس تبلیغ به چشم می خورد:

۱. هنگام تبلیغ حقیقت به مخاطب، بدون تحریک غرایض نفسانی او با روشی نرم و ملایم با او برخورد صورت گیرد.

تحت سایه این اسلوب فرعون در برابر معجزه های حضرت موسی (ع) چندین بار تمایل به ایمان می نماید. اما هامان و دیگر اطرافیانش مانع ایمان آوردن او می شوند. خودشان نیز با تکیه بر تکبر و غرور از ایمان آوردن سر می زند.

از خدمتی که با اخلاق و حسن سلوک نیک انجام نشود، هیچ خیری حاصل نخواهد شد. در مواردی چون آموزش، ارشاد و تبلیغ این موضوع از اهمیت بالائی برخوردار می باشد. قسمی که در آیه کریمه برای فخر کائنات حضرت محمد مصطفی (ﷺ) و تمام امتش خطاباً آمده است:

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ * ﴿آل عمران، ۱۵۹﴾

"{ای حبیبم!} مرحمت خدا بود که با خلق مهربان گشتی و اگر تند خو و سخت دل بودی مردم از گرد تو متفرق می شدند. پس از {بدی} آنان در گذر و برای آن ها طلب آموزش کن و {برای دلجویی آن ها} درکار {جنگ} با آن ها مشورت نما، لیکن آنچه تصمیم گرفتی با توکل به خدا انجام ده که خدا آنانی را که بر او اعتماد کنند دوست دارد."

۲. هنگام تبلیغ نمودن بدون در نظر داشت چگونه گی و حالت مادی و معنوی مخاطبین همه را باید یکسان از این کار بهره مند ساخت.

فرعون آن ملعون و بدبختی بود که ایمان نیاورد؛ بر علاوه برای از بین بردن حضرت موسی (ع) قاتل هزاران نوزاد نیز شد. با آن هم مورد مخاطب تبلیغ دین الهی قرار گرفت و بسوی خیر و رستگاری از آن دعوت به عمل آمد.

همچنان پیامبر (ﷺ) از ابوجهل چندین بار برای اسلام آوردن تبلیغ و دعوت به عمل آورده است. ابوجهل در حالی که نبوت رسول الله (ﷺ) را وجداناً قبول می نمود، اما به سبب تکبر، جهل، غرور و اطاعت از نفس شیطانی از ایشان پیروی نمی کرد و ایمان نمی آورد. با آن هم عزم و اراده رسول الله (ﷺ) در این

راه سست نشده و به تبلیغ خود ادامه می داد، تا این کار ایشان سبب ایمان آوردن اشخاص دیگری چون عمر بن خطاب، ابوسفیان، هند و وحشی که در اوائل از دشمنان اسلام بود، شد.

در نتیجه این طرز برخورد هم در خدمت گذاری ها در راه اسلام و هم در تمامی مناسبات بشری باید رعایت و در نظر گرفته شود. حالت فعلی مخاطب تبلیغ و دعوت به هر اندازه ای که امروز بد و ناگوار هم باشد، ممکن است فردا این حالت و وضعیت به شکل نیکویی تغییر یابد و در راه خیر از آن کار گرفته شود. تنها با این نوع اندیشیدن ممکن است زیبایی، نرمی و ظرافت در روش کار مبلّغ به میان آید.

رفتار زشت و جاهلانۀ ابولهب و خانمش در برابر پیامبر (ﷺ)

خانۀ رسول معظم اسلام حضرت محمد (ﷺ) در میان خانۀ دو دشمن بزرگ اسلام، ابولهب و عقبه بن ابی معیط، موقعیت داشت. اینان هر نوع کثافات و مرداری ها را در مقابل در پیامبر (ﷺ) می ریختند. قلب مبارک پیامبر (ﷺ) از این رفتار ناخوش همسایه گان شان آزرده می شد و می فرمود:

"ای فرزندان عبد المناف! شما با همسایه تان چگونه رفتار می کنید و این چگونه رعایت حقوق همسایه داری هست که شما انجام می دهید؟! بعد با چوب دست داشته شان آن کثافات زشت را از در خانۀ شان دور می کردند." (ابن سعد، ج، ۱، ۲۰۱)

روزی ابولهب هنگامی که این عمل زشت را انجام می داد، حضرت حمزه (رض) او را دید. آن کثافتی را که ابولهب در دست داشت از دستش گرفت و بر سرش ریخت. ابولهب در این حال هم کثافات را از سر و صورتش دور می سازد و هم حضرت حمزه (رض) را دشنام می داد. (ابن اثیر، الکامل، ج، ۲، ۷۰)

خانم ابولهب اُمّ جمیل نیز در اذیت و آزار رسول الله (ﷺ) کمتر از شوهرش نبود. او هر شب پشتاره یی از خار را می آورد و در راه هایی که قرار بود، رسول الله (ﷺ) شب هنگام از آن عبور کند، هموار می نمود. تا پیامبر (ﷺ) به وسیلۀ

این خار و خاشاک اذیت و آزار بیشتری ببیند. (ابن هشام، ج، ۱، ۳۷۶؛ قرطبی، ج، ۲۰، ۲۴۰)

قبل از نبوت دختران پیامبر (ﷺ) هر یک اُم گلثوم و رقیه با پسران ابولهب عتیبه و عتبّه نامزد شده بودند. وقتی سوره تبت نازل شد، اُم جمیل خانم ابولهب به پسرانش گفت:

"رقیه و اُم گلثوم به دین شما پشت کرده اند، از آنان جدا شوید." ابولهب نیز به فرزنداناش گفت: "سوگند یاد می کنم که اگر دختران محمد (ﷺ) را طلاق ندهید، حقّم را بر شما حلال نخواهم کرد!"

بعد از موارد فوق عتیبه نزد کائنات حضرت محمد (ﷺ) آمد و گفت: "من دین تو را نمی شناسم و علاقه یی نیز به آن ندارم. دختری را نیز طلاق کردم. از این به بعد نه تو نزد من بیا و نه من نزد تو!" بعد با گستاخی تمام پیراهن پیامبر (ﷺ) را درید و رفت.

البته این عملکرد گستاخانه عتیبه بی پاسخ نماند. او در یکی از سفرهای تجارتی اش در مسیر راه، توسط حیوانات وحشی و درنده صحرای پاره پاره شد و به شکل فجیع از دنیا رفت. (نگاه، ابن سعد، ج، ۸، ۳۶-۳۷)

فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) در این دوره در معرض اذیت و آزار مشرکین بسیاری چون ابولهب قرار گرفت. اما در مقابل همه آن مصائب و اذیت ها صبر پیشه کرد و به تبلیغ خود ادامه داد.

تلاش های آشتی جویانه سران قریش

تلاش های بی وقفه تبلیغ و دعوت به دین مبین اسلام از طرف پیامبر (ﷺ) مشرکان را بیشتر به خشم می آورد. آنان شروع به نفرت پراگنی و ابراز خشم در برابر مسلمانان نمودند. چون دین جدید در تضاد با منافع آنان قرار داشت و منافع آنان را صدمه میزد. آنان فوراً نزد ابوطالب رفتند و از او خواستند مانع برادر زاده اش شود. ابوطالب با نرمی آنان را از نزد خود راند. اما به رسول الله (ﷺ) در این مورد چیزی نگفت.

مشرکین مکه وقتی دیدند، هیچ گونه تغییری در رویکرد پیامبر (ﷺ) واقع نشد، مدتی بعد دوباره نزد ابوطالب آمدند و گفتند:

"ای ابوطالب! دیگر صبر از کف ما بیرون رفته. نمی توانیم بیش از این تحمل کنیم. می دانی که برادر زاده ات دین و خدایان ما را بد می گوید و بر علیه آنان می تازد. ما را نیز متهم به حماقت و جهالت می نماید. اگر برادر زاده ات را از این اعمال باز نداری ما را در برابر خود و برادر زاده ات خواهی یافت. یا مانع او شو و یا او را از حمایت خود بیرون کن که ما بتوانیم با او تصفیۀ حساب کنیم. بر این اساس ابوطالب نیت و خواست مشرکان را با الفاظ مناسب و نیکو به پیامبر (ﷺ) بیان نمود. او به محمد (ﷺ) خاطر نشان ساخت که از حمایت او نیز دست بردار نمی شود و هم چنان نمی خواهد که با مشرکان مکه نیز در تقابل قرار گیرد. با نوعی اشاره به منصرف شدن این کارش به او گفت:

"هم من و هم خودت را حفاظت کن!"

رسول الله (ﷺ) بسیار پریشان شد. چون سخنان کاکایش قسماً به معنی گذشتن از او و تحت حمایت قرار ندادنش بود. چشمان مبارک شان نمناک شد. او می دانست که اگر حمایت ابوطالب نباشد، مسلمانانی که در اقلیت و ضعف قرار داشتند، نمی توانستند دوام بیاورند. در حقیقت در آن زمان مسلمانان توانایی ایستاده گی در برابر مشرکین ثروتمند، قوی و خشمگین را نداشتند. در این هنگام خداوند متعال برای این که پیامبرش بتواند از این سختی که در برابرش قرار دارد، عبور کند، چنین وحی نمود:

وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا * رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ

وَكَيْلًا ﴿المزمل، ۸، ۹﴾

ترجمه: "اسم پروردگارت را به زبان بیاور! و به کلی از غیر او علاقه ات را ببر و به او پرداز. همان خدای مشرق و مغرب عالم که جز او هیچ خدایی نیست. او را بر خود وکیل و نگهبان اختیار کن و در پناه او خود را قرار ده!"

بعد از نزول این آیه کریمه حزن و اندوه رسول معظم اسلام (ﷺ) از بین رفت. با ایمانی استوار و جسارتی قوی برای کاکایش ابوطالب این سخنان قاطعانه اش را چنین بیان نمود:

"- ای کاکای عزیزم! به خدا سوگند یاد می کنم که اگر اینان در یک دستم آفتاب و در دست دیگرم مهتاب را قرار دهند، باز هم از این دعوت و تبلیغ بر نخواهم گشت!

بعد از بیان این سخنان، پیامبر (ﷺ) با چشمانی اشک آلود از نزد کاکایش ابوطالب جدا شد. قلب مهربان ابوطالب تحمل این را نداشت که برادر زاده شیرینش محمد (ﷺ) با چنین حزن و اندوه از نزدش جدا شود. ابوطالب فوراً از عقب او را صدا زد:

"- ای برادر زاده ام! بیا! هر آنچه را که می خواهی بگو! در هیچ حالتی تو را به آنان نخواهم سپرد!" (ابن هشام، ج ۱، ۲۷۶-۲۷؛ ابن کثیر، البدایه، ج ۲، ۹۶-۹۷)

به اساس روایت حضرت عبدالله بن عباس، بعد از این واقعه سران قریش در حجر اسماعیل^{۳۰} گرد هم آمدند و به خدایان شان چون لات، منات، عزى، نائله و اساف سوگند یاد نمودند، تا به مجرد دیدن محمد (ﷺ) به صورت جمعی به او حمله ور شده، ایشان را به قتل برسانند. تا به این شکل هم پیامبر (ﷺ) به قتل برسد و هم گناه این کار به گردن یک فرد نیفتد و در صورت مطالبه خون بها نیز هرکس سهم خود را از آن خون بها بپردازد.

حضرت فاطمه (رض) با شنیدن این خبر گریه کنان فوراً نزد پدرش رسول الله (ﷺ) آمد و این عهد نامه زشت قومش را برایش اطلاع داد. رسول الله (ﷺ) بعد از شنیدن این خبر آب خواست و طهارت نمود. بعد مستقیم به سمت مسجد الحرام رفت. مشرکین با مشاهده رسول الله (ﷺ) گفتند:

۳۰. حجر اسماعیل محلی است بین کعبه و دیواری نیم دایره به عرض حدود ۱۰ متر که از رکن عراقی تا رکن شامی را شامل می شود. این دیوار ۹۰ سانتی متر ارتفاع دارد و قوسی شکل بوده و حجر اسماعیل نامیده می شود. حجر اسماعیل یادگار زمان حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل (ع) و مدت زمانی پس از بنای کعبه می باشد. بنا بر این، قدمت و پیشینه آن به زمان بنای کعبه به دست حضرت ابراهیم (ع) می رسد. مترجم.

"- این خودش است!

پیامبر (ﷺ) با تمام عظمت و وقار از دور بسوی ایشان می آمد. آنان با مواجه شدن به چنین عظمت و وقار ایشان نه تنها این که نتوانستند بر پیامبر (ﷺ) حمله ور شوند، بلکه چشمان شان نیز از هیبت و عظمت پیامبر (ﷺ) بر زمین افتید و نتوانستند به چشمان مبارک ایشان نگاه کنند. پیامبر (ﷺ) مستقیم به سمت آنان آمد و در برابر شان ایستاد و بعد یک مشت خاک از زمین برداشت و فرمود:

- روی تان سیاه باد!

و این خاک را به سمت آنان پاشید."

تمامی کسانی که این خاک بر جسم آنان اصابت نموده بود، در روز غزوه احد کشته شدند و در خندقی جهنم مانند، دفن گردیدند. (احمد، ج، ۱، ۳۰۳) بعد از این واقعه ابوطالب بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را فراخواند. از آنان به خاطر عزت و شرف قرابت خانواده گی شان خواست تا پیامبر (ﷺ) را در مقابل قریش حفاظت کنند. به غیر از ابولهب همه شان تعهد نمودند تا از پیامبر (ﷺ) در مقابل قریش حفاظت کنند. (ابن هشام، ج، ۱، ۲۸۱؛ ابن اثیر، الکامل، ج، ۲، ۶۵)

مشرکین وقتی دیدند از رفتن نزد ابوطالب کاکای رسول الله (ﷺ) فایده یی حاصل نمی شود، این بار آنان نزد شخص رسول الله (ﷺ) رفتند و به ایشان گفتند:

"- می دانیم تو از نسب پاک و دارای مقام رفیعی هستی! اما تو کاری را می کنی که تا حال میان اعراب کسی آن را نکرده، چیزی می گویی که کسی آن را نگفته، میان ما نفاق می افگنی و ما را به جان هم می اندازی. هدف از چنین رفتار و عملکرد چیست؟ اگر می خواهی ثروتمند شوی به اندازه یی برای مال خواهیم داد تا ثروت مند ترین شخص میان قبایل عرب باشی! اگر خواهان سروری و سرداری باشی تو را سردار خود تعیین می نماییم و حاکم ما شو. اگر خواهان ازدواج با خانمی با نسب و زیبارو باشی، تو را با زیباترین و با نسب ترین زن قریش عروسی می کنیم. اگر در وجودت شیاطین و اجنه جا گرفته باشد، تو

را نزد حکیمان و طبیبان خواهیم برد. برای بهبودی تو حاضر به تحمل هر گونه مشقت و فداکاری هستیم. کافیهست تو از این ادعایت دست برداری."

مشرکین نادان می خواستند پیامبر اسلام حضرت محمد مصطفی (ﷺ) را با چیزهایی شبیه به مال، ملک، مقام و زن که انسان های عادی نمی توانند آن را رد کنند، با چنین هدایایی از راه اش منصرف سازند.

ثروت، شهرت و شهوت سه پدیده یی است که انسان ها را از اهدافش منصرف می کند و این سه پدیده در حقیقت سه دام بزرگ نفس اولاد آدم است. مشرکین چگونه نمی توانستند بدانند که این پدیده های بی ارزش هیچ جایگاهی در زنده گی نورانی آن ذات مبارک ندارد؟ در حالی که جواب پیامبر (ﷺ) به صورت واضح این حقیقت را ندا می زد:

"- من از شما هیچ چیزی نمی خواهم! نه مال، نه ملک، و نه سروری و سلطنت. تنها خواست من از شما این است که از بت پرستی و سجده بر آنان دست بکشید و خدای یگانه را عبادت کنید!" (ابن کثیر، البدایه، ج، ۲، ۹۹-۱۰۰)

مشرکین برای این که از نفس شان پیروی می نمودند، ممکن نبود که راه مقدس و متعالی پیامبر اسلام (ﷺ) را درک کنند؛ از این رو حتی ایشان به نحوی از پیامبر (ﷺ) خواستند که از دین اجداد شان یعنی بت پرستی پیروی کنند. پیامبر (ﷺ) نیز آنان را چنین مخاطب قرار داد:

"خدایانی را که شما با رها نمودن خدای یکه و یگانه می پرستید، من اجازه پرستش آنان را ندارم. چون دلائل واضحی از جانب او برایم آمده است. من از جانب خدای عالمیان مأمور شده ام که تسلیم و فرمانبردار او باشم." (مؤمن، ۶۶)

وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُو وَإِلَيْهِ مَآبِ * ﴿الرَّعد، ۳۶﴾

ترجمه: "و آنان که ما بر آن ها کتاب فرستادیم {یعنی مؤمنان اهل کتاب و مسلمانان} به این {کتاب با عظمت قرآن} که بر تو نازل شد، بسیار خوش وقت اند و جماعتی از آن ها {مانند کفار اهل کتاب و قریش} برخی آیات را انکار



می کنند. بگو: من مأمورم که خدای یکتا را پرستم و هرگز به او شرک نیاورم. به سوی او دعوت می کنم و بازگشت من به سوی اوست."

مشرکین وقتی با این برخورد قاطعانه پیامبر (ﷺ) مواجه شدند، در نهایت با بیچاره گی تمام از ایشان خواستند که خدایان آن ها را بد نگویند. در این رابطه خداوند متعال چنین فرمود:

﴿فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ* وَذُوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ﴾ ﴿الْقلم، ۸، ۹﴾

ترجمه: "پس هرگز از مردم کافری که آیات خدا را تکذیب می کنند، پیروی مکن. کافران بسیار مایل اند که تو با آن ها مدهانه و مدارا کنی {و معترض بت های شان نشوی} تا آن ها هم {به نفاق} با تو مدهانه و مدارا کنند."

همچنان پیامبر (ﷺ) را از عواقب مدارا و مدهانه با مشرکین چنین هشدار داد:

﴿إِذَا لَأَذْنُكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا﴾ ﴿الاسراء، ۷۵﴾

ترجمه: "و در آن صورت به تو جزای این عمل را می چشاندیم و عذاب تو را در حیات دنیا و پس از مرگ مضاعف می گردانیدیم و آن گاه از {قهر و خشم} ما بر خود هیچ یآوری نمی یافتی."

به این صورت می توان دید که کوتاهی، سستی و مدارا در عقیده توحید در چنین حالات دشوار نیز ممنوع قرار گرفته است. بر عکس این حالت دین اسلام قبل از شکل گیری در معرض تخریب قرار می گرفت. آرزوی مشرکان نیز دقیقاً همین بود. اما زمانی که می دیدند دست یافتن به خواسته های شان ممکن نیست. پیشنهاد های شان را برای حفظ آبرو و حریم بت های شان، در اولویت قرار می دادند. آنان تا آن جا در این امر به پیش رفتند که این پیشنهاد مضحک را نیز به پیامبر (ﷺ) ارائه نمودند:

"- تو به بت های ما سجد کن و ما نیز بنده گی خدای تو را قبول می کنیم و به این ترتیب اختلاف موجود از میان ما برداشته خواهد شد!

قرآن کریم به این پیشنهاد بی اساس آنان چنین پاسخ رد ارائه نمود:

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ * لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا
عَبَدْتُمْ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * كُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ * ﴿الكافرون، ۱-۶﴾

ترجمه: "بگو ای کافران! من آن بتانی را که شما به خدایی می پرستید، هرگز نمی پرستم و شما هم آن خدایی را که من پرستش می کنم، پرستش نمی کنید. نه من هرگز خدایان باطل شما را عبادت می کنم و نه شما خدا و معبود یکتای مرا عبادت خواهید کرد. پس اینک دین شما برای شما باد و دین من هم برای من!"^{۳۱}

پیامبر (ﷺ) و قرآن در معرض بهتان ها و اتهام های مشرکین

وقتی تمام تلاش ها و زحمات مشرکین مبنی بر اقناع پیامبر (ﷺ) برای منصرف نمودن از راه اش کارگر نیفتاد، این بار آنان شروع به تاختن به شخص پیامبر (ﷺ) و قرآن کریم نمودند. آنان در حالی که از اُمی بودن پیامبر (ﷺ) آگاه بودند، ادعا نمودند که ایشان قرآن کریم را از یک غلام مسیحی فرا گرفته است. آنان با طرح این ادعای احمقانه، خود را مورد سوال قرار دادند. چون آیا ممکن است غلامی که صاحب چنین اطلاعاتی باشد که بتواند اساسات یک دین را شکل دهد، او این اطلاعات را خود بکار نیندازد و چنین شرفی را برای فرد دیگری ببخشد؟ هم چنان با داشتن چنین خزینه یی خود هنوز مسیحی باشد و مسلمان نشود؟

قرآن کریم به این اتهام چنین پاسخ می دهد:

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ
عَرَبِيٌّ مُبِينٌ * ﴿التحل، ۱۰۳﴾

۳۱. ابن هشام، ج، ۱، ۳۸۶.

ترجمه: "و ما کاملاً آگاهیم که کافران می گویند: آن کس که مطالب این قرآن را به رسول می آموزد بشری است، مثل هر بشر دیگر" {مقصود شان بلعام ترسا، عایش، یعیش، غلام رومی یا سلمان فارسی بود.} در صورتی که زبان آن کس که این قرآن را به او نسبت می دهند، عجمی است و این قرآن به زبان عربی فصیح و روشن است."

همچنان در سوره عنکبوت خداوند متعال چنین می فرماید:

وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ

إِذَا لَا زُنَابَ الْمُبِطُلُونَ* ﴿العنكبوت، ۴۸﴾

ترجمه: "ای رسول الله (ﷺ)! تو قبل از این که این کتاب {قرآن کریم} برای نازل شود، نه کتابی خوانده بودی و نه با دست راست چیزی نوشته بودی! اگر چنین نمی بود، {در آن صورت} مبطلان شبهه می نمودند." همچنان خداوند متعال برای این که رسولش تحت تأثیر اتهامات مشرکین قرار نگیرد، چنین فرمود:

فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ* أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ

الْمُنُونِ* قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ* ﴿الطور، ۲۹-۳۱﴾

ترجمه: "پس {ای رسول ما، خلق را} متذکر ساز که به نعمت پروردگارت از جنون و کاهن بودن هیچ در تو نیست. بلکه {کافران نادان} گویند: {محمد} شاعری است ماهر و ما حادثه مرگ او را انتظار داریم. بگو شما انتظار {مرگ من} باشید که من هم از منتظران {مرگ و هلاکت شما} هستم."

مشرکین برای این که آرزو و هدف رفتن به راه خیر را در سر نداشتند، از وارد نمودن هر نوع اتهامی به رسول الله (ﷺ) و قرآن کریم نیز دریغ نمی ورزیدند. در عین حال حقیقت را نیز می دانستند. قسمی که سران قریش از انتشار دین مبین اسلام به بیرون از مکه خوف داشتند و نمی خواستند اسلام بیرون از مکه رخنه کند. به این اساس همه برای مشوره نزد ولید بن مغیره آمدند و گفتند:

"- ای ولید! به افراد قبایل همجوار مکه که وارد مکه می شوند و در مورد محمد (ﷺ) از ما سؤالی پرسند، به آن ها در باره او چه بگوییم؟
ولید بن مغیره کسی بود که شخصاً با پیامبر (ﷺ) دیدار نموده بود و قرآن را از ایشان شنیده بود. او چنین گفت:

- من تمامی انواع شعر را می دانم. چیزی را که من از او شنیدم شعر نبود. سخنانش فراتر از شعر بود. نثر نیز نبود. به سخنان کاهنان اصلاً شباهتی هم نداشت. سخنان مجنونان هم نبود. چون من چنین سخنان آهنگین و پر معنی را قبل از این هیچ گاهی نشنیده بودم. در سخنانش کوچک ترین نشانه دیوانه گی را هم نیافتم. او را جادوگر نیز نمی توان گفت. چون بعد از خواندن آن را به سوی کسی، چیزی یا سمتی چف (از اصوات) نمی کند و آن را در ریسمانی گره نمی زند. هم چنان هیچ نقطه مشترکی با ساحران ندارد!

بعد از سخنان فوق ولید برای ابراز دشمنی و یافتن راه فرار، گفت:

- او کسی است که برادر را از برادر جدا و تخم نفاق را میان اقوام می کارد. به این سبب سخن او به انسان ها، شبیه به سحر و جادو اثر می گذارد." (ابن الجوزی، ج ۸، ۴۰۳-۴۰۴؛ حاکم، ج ۲، ۵۰۵؛ واحدی؛ ۴۶۸)

مشرکین زمانی که با وارد نمودن اتهام به قرآن کریم نتوانستند به خواست های شان دست یابند، این بار شخص پیامبر (ﷺ) را هدف قرار دادند.

کسانی که تحمل موجودیت پیامبر (ﷺ) برای شان در جامعه سنگینی می کرد، قسمی که در حیات تمامی پیامبران گذشته بود، بزرگان مغرور اقوام و ثروت مندان ناز پرورده دچار چنین حالتی می شدند.

خداوند متعال در این باره چنین فرموده است:

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ* وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ* ﴿سباء، ۳۴-۳۵﴾

ترجمه: "و ما هیچ رسول بیم دهنده یی در دیاری نفرستادیم، جز آن که ثروتمندان عیاش آن دیار {به رسولان} به آنان گفته باشند که ما به آنچه شما را به رسالت آن فرستاده اند، کافریم و باز گفتند که ما بیش از شما مال و فرزند داریم و {چون نعمت دنیای ما افزون تر است، در آخرت نیز} هرگز رنج و عذابی نخواهیم داشت."

همچنان ابولهب کسی که سوره لهب در موردش نازل شده است، می گفت:
 " - نابود باد دینی که مرا با همه برابر می داند!"

یکی دیگر از دشمنان سر سخت اسلام و پیامبر (ﷺ) ابوجهل می گفت:
 " - اگر او را در حال نماز دیدم، بر سرش با سنگ خواهم کوبید!"

بعداً وقتی که رسول الله (ﷺ) را در حرم هنگام خواندن نماز دید. برای به جا آوردن حرف اش، سنگی را از زمین بر داشت و بسوی ایشان روانه شد و خواست این سنگ را بر سر مبارک رسول الله (ﷺ) حواله کند. اما ناگهان دچار وحشت شد، گونه اش زرد گشت، دستانش لرزید و دیگر نتوانست که سنگ را در دستش نگهدارد. فوراً به عقب برگشت و پا به فرار نهاد. وقتی از او دلیل این حالت و فرارش را پرسیدند، با اضطراب و ترس بسیار گفت:

"وقتی به او نزدیک می شدم، ناگهان در برابرم یک شتر بزرگ و وحشی را دیدم. به خدا سوگند شتری به آن خوف و وحشت تا الحال ندیده بودم. اندکی مانده بود که به من حمله ور شود و مرا بخورد!"^{۳۲}

خداوند در هر حالتی پیامبر (ﷺ) و دینش را محافظت می نماید.

مسلمانان و شکنجه های جان گداز مشرکین

وقتی مشرکین نتیجه یی از مصلحت با ابوطالب کاکای پیامبر (ﷺ) و صحبت با شخص رسول الله (ﷺ) حاصل نمودند؛ چاره را در ایجاد ترس و وحشت میان مسلمین از راه ستم و شکنجه دیدند. در آغاز به کسانی که صاحب

۳۲. نگا، ابن هشام، ج، ۱، ۳۱۸؛ ابن کثیر، البدایه، ج، ۲، ۹۲-۹۳.

قبیله بزرگ و پر نفوس بود، نتوانستند دست بیندازند. کسانی که آن زمان در معرض ظلم و شکنجه مشرکین قرار می گرفتند، معمولاً غلامان و کنیزان بی پناه بودند. آن ظالمان بی باک هیچ ظلمی نبود که بر این مظلومین بی پناه روا نداشته باشند.

حضرت خباب (رض) از کسانی بود که در معرض این مظلالم هولناک قرار گرفته بود. او را بر روی آتش پاره های سوزان خوابانیدند و تا خاموش شدن پاره های آتش به وسیله روغن های آب شده و بیرون آمده از وجودش او را بر نداشتند و به سینه اش سوار بودند. پیشه حضرت خباب (رض) آهنگری بود. تعدادی از مشرکین از او مقروض بودند. وقتی حضرت خباب (رض) از آنان مطالبه قرض می نمود. برایش می گفتند:

"- نخست به محمد (ﷺ) کافر شو! بعد قرضت را می پردازیم.

او با کنار گذاشتن منافع دنیای فانی می گفت:

- من هیچ گاهی از او انکار نخواهم کرد! و راه او را ترک نخواهم گفت."

او سعادت ابدی را ترجیح داد و یکی از حادثاتی را که از سر گذشتانده بود،

چنین تعریف می نمود:

"روزی برای خواستن قرض عاص بن وائل نزد او رفتم و از او مقروضم را

مطالبه نمودم. او برایم گفت:

- تا وقتی محمد (ﷺ) را انکار نکنی، پولت را نخواهم داد.

برایش گفتم:

- تو اگر در پیش چشمانم در این جا بمیری و سپس دوباره زنده شوی، در

آن صورت هم محمد (ﷺ) را انکار نخواهم کرد.

عاص بن وائل گفت:

- یعنی من حالا در این جا می میرم و بعد زنده کرده می شوم. آیا چنین

می گویی؟

من گفتم:

- بلی! چنین است.

او گفت:

- پس زمانی که من دوباره زنده شدم، مال و مکنت دارم و از آن مال و مکنت قرضت را اداء خواهم نمود.

بعد از آن حادثه این آیات نازل شد:

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا * أَطَّلَعَ الْغَيْبَ
أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا * كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا *
وَنَرِيَّهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا * ﴿مريم، ۷۷-۸۰﴾

ترجمه: "ای محمد! دیدی حال آن کس را که به آیات ما کافر شد {مانند عاص بن وائل} و {به خَبَّاب بن الْأَرْت مؤمن، به استهزاء و مسخره} گفت: من البته مال و فرزند بسیار خواهم داشت. آیا بر عالم غیب آگاهی یافته یا از خدای رحمان عهده‌ی گرفته است. هرگز چنین نیست. ما البته آنچه گوید خواهیم نوشت و سخت بر عذابش خواهیم افزود و آنچه {از مال، متاع و فرزند} که {به مفاخرت و غرور دائم} در گفتار داشت، ما وارث آن شویم. او بی کس و تنها به جانب ما باز آید."

حضرت بلال (رض) نیز یکی از کسانی است که در معرض این شکنجه‌های رعب‌آور قرار گرفته است. صاحبش اُمیّه بن خلف او را شکنجه‌هایی می نمود که خارج از تصور عقل و خیال آدمی می باشد. او را به روی ریگ‌های داغ صحرا می خوابانید و بر سینه اش سنگ‌های بزرگ و سوزان را می گذاشت. گاهی او را به کوچه‌های مکه می برد و در انتظار عموم او را تحقیر و تمسخر می نمود. باری حضرت بلال حبشی (رض) را یک شبانه روز گرسنه نگه می داشتند و بعد یک لباس آهنی برایش می پوشانیدند و در روزهای گرم و سوزان روی ریگ‌های داغ می خوابانیدند و به این شکل می گذاشتند تا این که روغن‌های وجودش آب شود. مشرکان با وجود این که تمامی شکنجه‌ها و مظلالم فجیع را بر او اعمال نمودند. اما چیزی را که می خواستند، نتوانستند از زبانش بیرون آورند.

او به صورت متواتر "احد، احد، احد" (خداوند یکه و یگانه است، خداوند یگانه است و خداوند یکه و یگانه است) می گفت. (احمد، ج، ۱، ۴۰۴؛ ابن سعد؛ البلازوری، ج، ۱، ۱۸۶)

جبر و ستمی که در این دوران بر مسلمانان رفته است، تنها با شکنجه و اذیت آنان خلاصه نمی شود. پدر حضرت عمار، حضرت یاسر (رض) نیز از جمله کسانی است که به شکل فجیعی شهید شده است. مشرکین برای آن که بتوانند او را از دینش منصرف سازد و در صورت قبول ننمودن برای دیگران ترس و وحشت ایجاد نماید، یک پای ایشان را به یک شتر و پای دیگرشان را به شتر دیگری بستند و شتران را به حرکت در آوردند، تا ایشان را به این شکل شهید نمودند. مادرش حضرت سُمیه (رض) نیز با شکنجه های هولناک به شکل فجیعی شهید می شود. به این ترتیب خانواده حضرت یاسر (رض) از اولین شهدای اسلام شدند.

مشرکین قریش روزی حضرت عمار (رض) را گرفتند و سرش را در چاه نموده به شکل آویزان از وی با جبر و اکراه خواستند، تا او پیامبر (ﷺ) را بد گوید و لات و عزا را مدح کند. آنان تا زمانی که این خواسته شان را از او حاصل ننموده بودند، او را رها نکردند.

بعد از این حادثه به پیامبر (ﷺ) خبر رسید:

"- یا رسول الله (ﷺ)! عمار کافر شده است!

رسول الله (ﷺ) فرمود:

- نخیر! عمار سر تا پا پر از ایمان است. ایمان در رگ و پوست او جا دارد."

در آن اثناء عمار (رض) با چشمانی گریان و حالتی نزار نزد رسول الله (ﷺ) وارد شد. حضرت رسول الله (ﷺ) با دستان مبارک شان اشک های عمار را پاک نمودند و از او پرسیدند:

- تو را چه شد؟ یا عمار!

عمار (رض) در میان اشک و آه گفت:

- یا رسول الله! تا وقتی که به تو دشنام ندادم و بت های شان را مدح نگفتم و برتر از دین تو نخواندم، مرا رها نکردند!

پیامبر (ﷺ) در این حال پرسید:

- وقتی این ها را می گفתי قلبت چه حالتی داشت؟

عمار (رض) گفت:

- قلبم مملو از ایمان به خدا و رسولش بود و در وابسته گی به دین و ایمانم چون آهن سخت و مستحکم بودم.

بعد رسول الله (ﷺ) در حالی که اشک چشمان عمار (رض) او را پاک می کرد، به او فرمود:

- ای عمار! اگر بار دیگر آنان تو را مجبور به تکرار این سخنان نمایند، می توانی آن را دوباره تکرار کنی!"

به مناسبت این حادثه این آیه کریمه نازل شد:

مَنْ كَفَرَ بِاللّٰهِ مِنْ بَعْدِ اِيْمَانِهٖ اِلَّا مَنْ اُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِيْمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ
بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللّٰهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۰۶﴾ النحل، ۱۰۶

ترجمه: "هر کس بعد از آن که به خدا ایمان آورد و باز کافر شد، نه آن که به زبان از روی اجبار کافر شود و دلش در ایمان ثابت باشد، بلکه به اختیار کافر شد و با رضا و رغبت و هوای نفس، دلش آکنده به ظلمت کفر گشت. بر آن ها خشم و غضب خدا و عذاب بزرگ دوزخ خواهد بود." ۳۳

این حادثه دلیل شرعی واضحی است، بر این که در صورت مواجه شدن به خطر حیاتی شخص به خاطر حفظ جاننش می تواند، از سخنان خلاف ایمان استفاده و در غیر این حالت به هیچ صورتی ممکن نمی باشد.

۳۳. ابن سعد، ج، ۲، ۲۴۹؛ ابن اثیر، الکامل، ج، ۲، ۶۷؛ هیشمی، ج، ۹، ۲۹۵؛ واحدی، ۲۸۸-۲۸۹.

در آن هنگام بسیاری از مسلمانان در چنین رنج و اضطرابی به سر می بردند. اصحاب برگزیده بی شماری از رسول الله (ﷺ) چون عامر بن فهیره، ابوفکیه، مقداد بن عمر، ام عبیس و نهديه خاتون به این شکنجه ها و مظلّم مواجه شده اند. مشرکین به شکل برهنه و بدون لباس، با بستن زنجیر به پاهای شان آنان را کشان کشان در گرم ترین ساعات روز به صحرا های ریگزار برده، روی ریگ آنان را می خوابانید و روی سینه شان در آن گرما سنگ های بزرگ را می گذاشت. این انسان های بی گناه تا هنگامی که از شدت شکنجه و گرما، شعور خود را از دست نمی دادند، رهایشان نمی کردند و تا آن زمان انواع شکنجه ها را بر آنان انجام می دادند. (ابن ماجه، مقدمه، ۱۱: احمد، ج، ۱، ۴۰۴)

در برابر وقوع چنین فجایع هم پیامبر (ﷺ) و هم تمامی مسلمانان سخت اندوه گین می شدند. اما در آن زمان چیزی از دست شان ساخته نه بود. تنها ابوبکر صدیق (رض) آن یار با وفای پیامبر (ﷺ) که وضع مالی خوبی داشت، توانست هفت تن از مسلمین را از صاحبان شان خریداری نموده و آنان را آزاد نماید. از آن جمله حضرت بلال (رض) می باشد که از زیر ستم صاحبانش نجات داده شد.

با گذشت هر روز ظلم و ستم مشرکین بر مسلمین بیشتر می شد. بر علاوه ضعفا و مساکین، رسول الله (ﷺ) و اطرافیان نزدیکش که صاحب مال و مکنت بودند نیز از این مظلّم و شکنجه ها بی نصیب نمانده اند. مشرکین تعدادی از جاهلان و پست فطرتان مکه را تحریک می نمودند، تا به پیامبر اسلام (ﷺ) حمله ور شوند. آنان با القابی چون شاعر، کاهن، مجنون و دیوانه که خود نیز به آن باور نداشتند، پیامبر (ﷺ) را مورد اذیت و آزار قرار می دادند. (ابن هشام، ج، ۳۱۰-۳۰۹، ۱)

به اساس روایت حضرت عبدالله بن عمر (رض) که خود شاهد این صحنه بود؛ روزی رسول الله (ﷺ) در حجر اسماعیل (ع) وقتی نماز می کرد، عقبه بن ابی مُعیط آمد. برای این که پیامبر (ﷺ) را از گلو خفه نماید، دستار خود را در گلوئی مبارک پیامبر (ﷺ) انداخت و با شدت تمام آن را بسوی خود کشید. در

این هنگام فوراً حضرت ابوبکر صدیق (رض) آمد و با گرفتن از شانه عقیقه او را از پیامبر (ﷺ) دور کرد و گفت:

"آیا کسی را که از جانب خدایش با دلائلی روشن نزد تان آمده و می گوید، خدایم الله است، می کشید؟" (بخاری، تفسیر، ۴۰)

حادثه دیگری شبیه به این حادثه را حضرت عبدالله بن مسعود (رض) نیز چنین نقل می نماید:

روزی رسول الله (ﷺ) در اطراف مکه نماز می خواند. ابوجهل و مشرکین دیگر مکه نیز آن جا بودند. یک روز قبل شتری در آن جا ذبح شده بود. ابوجهل با خطاب مشرکین موجود در آنجا، گفت:

"چه کسی از شما اشکبه شتری را که دیروز فلان شخص آن را ذبح نموده بود، برده بر شانه های محمد (ﷺ) هنگامی که او به سجده سر فرو برد، می اندازد؟"

یکی از جوانان نگون بخت و جاهل آن مجلس فوراً از جا برخاست، رفت و آن را برداشت و هنگامی که سردار کونین حضرت محمد مصطفی (ﷺ) به سجده افتیدند، آن را میان شانه های شان گذاشت. همه اشخاص موجود در آن جا خنده های قهقهه را سر دادند. من در آن جا حضور داشتم و تماشاگر این صحنه بودم، اما کاری از دستم ساخته نبود. اگر در آن جا کسی می بود که از من حمایت و پشتیبانی می نمود، فوراً آن را از شانه های پیامبر (ﷺ) دور می نمودم. رسول الله (ﷺ) در سجده بود و سرش را بلند نمی کرد. در این هنگام شخصی حضرت فاطمه دختر پیامبر (ﷺ) را مطلع از این واقعه ساخته بود. فاطمه آن زمان دختری خورد سال بود. آمد و شکبه اشتر را از شانه های پدرش دور ساخت. بعد رخ به سوی مشرکین نموده و سخنان تندی به آنان گفت. مشرکین هیچ عکس العملی در برابر حضرت فاطمه (رض) نشان ندادند. رسول الثقلین سردار کونین حضرت محمد مصطفی (ﷺ) وقتی نمازشان را به اختتام رسانید با صدایی بلند فرمود:

"خداوندا! قریش را به خودت واگذار می کنم!..."

این جمله را سه بار تکرار نمود. بعد از شنیدن دعای پیامبر (ﷺ) خنده های آنان به یک باره قطع شد. از دعای ایشان ترسیدند. چون آنان چندین بار دیده بودند که دعای پیامبر (ﷺ) عیناً عملی شده بود. بعد رسول الله (ﷺ) اسامی اشخاصی را که مخاطب دعایشان بود، چنین بر شمرد:

"پروردگارا! ابوجهل، عتبه، شیبه، ولید، امیه بن خلف و عقبه بن ابی معیط را به تو حواله می کنم!" به خدایی که محمد (ﷺ) را به پیامبری مبعوث نموده است، سوگند یاد می کنم که همه آنان را که پیامبر (ﷺ) اسامی شان را بر شمرد، در غزوه بدر جسد های شان در روی زمین افتیده بود. بعد اجسادشان با خواری و ذلت در چاه "القلب" بدر افکنده شد. (بخاری، صلاة، ۱۰۹؛ جهاد، ۹۸؛ جزیه ۲۱؛ مسلم جهاد، ۱۰۷)

ابوجهل، از دشمنان ملعون اسلام، وقتی که خبر اسلام آوردن یک شخص ثروت مند و قوی را می شنید. نزد او می رفت و او را چنین تحقیر و تهدید می نمود:

"تو دین پدرت را رها نمودی! در حالی که او نسبت به تو شخص با خیر تر بود. یعنی تو به اندیشه، شخصیت و شرف او هیچ ارزشی قائل نشدی؟ به خدا سوگند که ما هم به نظر و اندیشه تو هیچ اهمیتی نخواهیم داد و تو را خوار و حقیر خواهیم شمرد."

اگر شخص مسلمان شده تجارت بیشه می بود:

"به خدا سوگند! تجارت را به کساد و ثروت را بر باد خواهیم داد!"

اگر شخص مسلمان شده، فردی فقیر و ضعیف می بود، او را لت و کوب نموده، با سخنانی فریب دهنده تلاش می نمود تا او را از دینش برگرداند.

باری از ابن عباس (رض) پرسیده شد:

"آیا رسول الله (ﷺ) و اصحاب شان به آن اندازه تحت شکنجه قرار می

گرفتند که دین شان را ترک گویند؟"

ابن عباس (رض) چنین پاسخ داد:

"- بلی! به خدا سوگند اگر فردی از مسلمانان به دست مشرکین می افتید، آن را چنان لت و کوب می نمودند و گرسنه و تشنه نگه می داشتند که او از شدت شکنجه و فرط گرسنگی و تشنگی نمی توانست بر زمین بنشیند. او را به اندازه یی شکنجه می نمودند تا هر آن چیزی را که آنان خواسته باشند، اقرار کنند. از آنان می پرسیدند:

‘- آیا به غیر از الله، لات و عزا هم خدا هستند؟’

او نیز پاسخ مثبت می داد. حتی حشراتی را که از نزد شان عبور می نمود به آنان نشان می داد و می پرسید که آیا اینان هم خدایی به غیر از الله هست؟ او نیز به خاطر نجات از این شکنجه های فجیع پاسخ مثبت می داد. وقتی به هوش می آمد دوباره به وحدانیت رجوع می نمودند. " (ابن هشام، ج، ۱، ۳۳۹-۳۴۳؛ ابن سعد، ج، ۲، ۲۳۳؛ ابن کثیر، البدایه، ج، ۲، ۱۰۸)

با تحمل تمامی این مظالم و مصاعب هیچ گاهی رسول الله (ﷺ) به صلحی که خواست مشرکان بود، تن درداد و از یکتا پرستی و دین مبین اسلام دست بر دار نشد.

ما امروزه باید قدر نعمت اسلام را که در نتیجه تحمل مشقت ها و مصاعب زیادی توسط مسلمانان به ما رسیده است، بدانیم.

اگر خداوند متعال می خواست اسلام را به آسانی پخش و نشر می نمود و هیچ اذیتی را برای مسلمانان متقبل نمی ساخت. اما در آن صورت هیچ گاهی جانفشانی ها و فداکاری های کسانی که با صمیمیت آن را انجام داده است، ظاهر نمی شد. در آن صورت مؤمن و منافق، راستکار و دروغ گو از هم تمیز نمی شدند. قسمی که خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است:

﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾ ﴿العنکبوت، ۱-۳﴾

ترجمه: "الم. آیا مردم چنین پنداشتند که به صرف این که گفتند ما ایمان {به خدا} آورده ایم رهای شان کنند و هیچ آزمایش شان نکنند؟ محقق ما امت هایی

را که پیش از اینان بودند، به امتحان و آزمایش آوردیم و همانا خداوند (ج) دروغ گویان و راست گویان را کاملاً می شناسد."

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ
وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ* ﴿آل عمران، ۱۴۲﴾

ترجمه: "آیا گمان می کنید که به جنت داخل می شوید؟! در حالی که خداوند (ج) کسانی را که از شما جهاد نموده اند و صبر پیشه کرده اند، مشخص نکرده است؟!"

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ
مَسْتَهْمُ الْبُأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَرَزُلْوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ
أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ* ﴿البقرة، ۲۱۴﴾

ترجمه: "آیا گمان کرده اید که به بهشت داخل می شوید، بدون امتحاناتی که پیش از شما برگزشتگان آمد؟ که بر آنان رنج و سختی ها رسید و همواره پریشان خاطر و هراسان بودند. تا آن گاه که رسول و گرونده گان با او گفتند:
‘ای بار خدایا! کی ما را یاری کنی؟’

در آن حال بشارت شد که همانا یاری خداوند (ج) نزدیک است."
در نتیجه می توان گفت که همه پیامبران و بنده گان صادق خداوند متعال مورد اذیت و آزار قرار گرفته اند. حتی تعدادی از آنان تحت آن شکنجه ها جان های شیرین و مبارک شان را از دست داده اند. به این اساس زمانی که یک مسلمان دچار چالش ها و مشکلات شد، نباید امید خود را از دست دهد؛ بلکه با عزم راسخ و باور کامل به خدای یکه و یگانه ایمان داشته باشد.

تلقین صبر و استقامت برای مسلمین

رسول الله (ﷺ) نیز چون سایر افراد دیگر دنیا یک بشر بود. بسا اوقات عملکرد های ناشایسته دیگران نیز ایشان را ملول و محزون می نمود. برخورد

های غیر اخلاقی و زشت کسانی که پیامبر (ﷺ) با تمام توان می خواست که آنان به هدایت برسد، ایشان را اندوهگین می ساخت. در چنین مواقع گاهی دچار چنان حالاتی غم انگیز و حزن آور می شد که نیاز جدی به تسلی خاطر می یافت. خداوند متعال که دوست نداشت پیامبرش محزون و پریشان باشد، ایشان را با نزول وحی تسلی خاطر و تقویه روحی می نمود:

إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا * ﴿الْأَسْرَاءُ، ۸۷﴾

ترجمه: "ای پیامبر ام! {لطفی که خدایت برایت نموده است، در حقیقت لطف عظیمی می باشد}."

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ * ﴿التَّمَلُّ، ۷۰﴾

ترجمه: "و {ای حبیبم} تو بر {کفر و بد بختی} این کافران اندوه گین مشو و از مکر آنان نیز دلتنگ مباش!"

خداوند متعال در چنین مواقع پیامبر خود را توصیه به صبر می نمود و هم چنان از ایشان می خواست تا به عبادات پناه ببرد:

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ

وَقَبْلَ الْغُرُوبِ * ﴿ق، ۳۹﴾

ترجمه: "پس تو {ای رسول} بر آن چه می گویند {و می کنند از آزار و تکذیب} صبر کن {تا ما آن ها را کیفر دهیم} و به حمد و ستایش خدایت تسبیح گو پیش از طلوع خورشید {به نماز صبح} و پیش از غروب آن {به نماز ظهر و عصر}."

با این آیات بر علاوه این که عزم و شوق حضرت پیامبر (ﷺ) مورد تقویه قرار می گرفت، هم چنان درد ها و رنج های اصحاب شان نیز التیام می یافت. حضرت خباب (رض) چنین می فرماید:

"یکی از روزها وقتی که رسول الله (ﷺ) زیر سایه دیوار خانه کعبه نشسته بود، ما با جمعی از اصحاب نزد شان رفتیم و به شکل شکایت آمیزی حکایات شکنجه هایی را که از مشرکین دیده بودیم، بیان نمودیم. ایشان چنین فرمودند: ' - از میان نسل ها و اقوام قبل از شما، مؤمنانی بودند که بعد از افتادن به دست مشرکان، آنان را در گودالی می انداختند و یا با اره از سر تا به پا از میان دو نیم شان می کردند و یا با شانه های آهنی پوست های شان را پاره پاره می کردند، اما با آن هم آنان از دین شان بر نمی گشتند. به خدای یگانه سوگند که او دینش را کامل و حاکم خواهد ساخت. چنان خواهد شد که یک شخص به جز از ترس و بیم از الله و ترس از حمله گرگ بر گله اش بدون هیچ ترس و بیمی از صنعا تا حضر الموت^{۳۴} رفته دوباره بر خواهد گشت. چه شده است که شما چنین بی قرار می شوید!...' (بخاری، مناقب الانصار، ۲۹)

بعد از آن رسول الله (ﷺ) این آیه کریمه را تلاوت نمود:

لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ * مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ *
لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ
اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ * ﴿آل عمران، ۱۹۶-۱۹۸﴾

ترجمه: "دنیا تو را نفریبد. چون بینی که کافران در شهرها به راحتی سیر می کنند. این متاعی اندک است و پس از این جهان، منزلگاه آنان جهنم است و بد آرامگاهی است. لیکن آنان که خدا ترس و با تقوایند، منزلگاه شان بهشت هایی است که در زیر درختانش نهرها جاری است و در آن جاودانند. در حالتی که خدا بر آن ها خوان احسان خود گسترده و آنچه نزد خداست، برای نیکان بهتر است." خداوند متعال که از تمام جهات و همیشه برای مؤمنان راه های خیر و سعادت را نشان داده است، برای پیامبرش حضرت محمد (ﷺ) چنین فرمود:

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا * ﴿الاسراء، ۸۱﴾

۳۴. صنعا پایتخت کشور یمن می باشد و حضر الموت منطقه تاریخی یی است در شرق یمن.

ترجمه: "ای رسول ام!} بگو: حق آمد. باطل از میان رفت. حقا که باطل زایل شدنیست!"

تنها کسانی که برای برپایی حق مؤظف اند، در این خصوص هر آن چه که در توان دارند باید، انجام دهند. برای این که دنیا برای انسان یک امتحان است از آن سبب دشواری ها و چالش های فراوان دارد. از این سبب هیچ کس بدون کوشش و مبارزه نمی تواند به آرزوهایش دست یابد. هم چنان این حالت برای پیامبران نیز پا بر جاست. خداوند متعال جاری و پا بر جا بودن این حقیقت را برای پیامبران چنین بیان و توضیح می دهد:

حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ﴿١١٠﴾ يوسف، ۱۱۰

ترجمه: "مردم با انبیاء چنان ضدیت کردند؛ تا آن جا که رسولان مأیوس شدند و گمان کردند که وعده و نصرت خدا خلاف خواهد شد. {یا گمان کردند که دیگر هیچ کسی تصدیق آن ها نخواهند کرد.} در آن حال یاری ما به ایشان فرا رسید تا هر آن کسی را که ما خواستیم نجات داده شد و نیز قهر و انتقام ما از بدکاران عالم بازگردانده نخواهد شد."

به هر اندازه یی که با شنیدن این آیات سینه مؤمنان فراخ و راحت می شد، به همان اندازه کینه و نفرت مشرکان نیز قوت می یافت. آنان به عوض کنار گذاشتن اذیت و آزار رسانیدن به پیامبر (ﷺ) با گذشت هر روز آنان انواع مختلف اذیت و آزار را بر ایشان تحمیل می کردند. به این ترتیب سیزده سال تمام با این مشقت ها و مصاعب سپری گردید. این وحشت و بربریت مشرکین تا حدی بالا گرفت که اندیشه شوم و پلید خشکانیدن منبع وحی را نیز در سر پروراندند.

در برابر تمامی این رخداد ها نیز پیامبر (ﷺ) با صبر و شکیبایی کامل به خداوند متعال التجا می نمود. در پناه عنایت و حفظ او خود را قرار می داد. اما وعده الهی محقق نمی شد. مصاعب و شکنجه ها پایان نمی یافت. بر علاوه با گذشت هر روز افزوده می شد.

خداوند متعال برای این که نمی خواست، حبیبش در مقابل حوادث و حالات واقع شده، مغلوب واقع شود، ایشان را با آیه یی چنین هشدار داد:

فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ * ﴿ابراهیم، ۴۷﴾

ترجمه: "ای حبیبم!} هرگز مپندار که خدا وعده خود با رسولانش را خلاف کند. البته که خدا مقتدر و صاحب انتقام است."



سال پنجم نبوت

هجرت به حبشه

رسول الله (ﷺ) در برابر اذیت و شکنجه های خائنانه مشرکین مکه به مسلمین دستور داد، تا این که دست به هجرت زنند. چون آنان نمی توانستند، مناسک و عبادات دینی شان را در مکه به صورت درست انجام دهند. از طرفی مسلمین مؤظف بودند تا دین اسلام را به بلاد و اقصای دیگر دنیا نیز انتشار دهند.

وقتی اصحاب کرام (رض) بر اساس این دستور از رسول الله (ﷺ) پرسیدند که به کجا می توانند هجرت نمایند؟ رسول الله (ﷺ) فرمودند:

"به حبشه! چون در آن جا حاکمی وجود دارد که به ملتش ظلم نمی کند. هم چنان آن جا کشور راستی و صداقت است. شما تا وقتی که خداوند (ج) برای نجات تان از این مشکلات راهی نشان می دهد، در آن جا بمانید!" (ابن هشام، ج، ۱، ۳۴۳؛ ابن سعد، ج، ۱، ۲۰۳-۲۰۴)

این نخستین هجرت مسلمانان بود که در سال پنجم هجری ماه رجب به وقوع پیوست. اولین کاروان هجرت مسلمین متشکل از دوازده مرد و پنج زن مجموعاً هفده نفر بود. در میان شان از اصحاب پیشتاز رسول الله (ﷺ) چون حضرت عثمان بن عفان و خانمش رقیه، زبیر بن عوّام، مصعب بن عمیر، عبدالرحمن بن عوف، ابوسلمه، ام سلمه، عثمان بن مضعون و ابن مسعود (رض) نیز موجود بود. وقتی این کاروان به شکل پنهانی به بندر شعبیه رسید، خداوند متعال به ایشان به نحوی کمک نمود. آن ها در بندر با دو کشتی تجارتی بی که در حال حرکت بود مواجه شدند. با آن کشتی هر فرد در مقابل نیم سکه موافقت نمودند، تا آن ها را به حبشه انتقال دهد. کشتی نیز به این مقصد فوراً بسوی حبشه در حرکت شد. وقتی مشرکان مکه خبر هجرت مسلمین را شنیدند، فوراً به تعقیب آنان پرداختند.

اما کار از کار گذشته بود. چون کشتی های آنان از بندر شعبیه عبور نموده و از مکه خیلی فاصله گرفته بود. (ابن سعد، ج، ۱، ۲۰۴)

رسول الله (ﷺ) از دامادش حضرت عثمان (رض) و دخترش رقیه تا مدت زیادی اطلاعی نداشت. به این سبب ایشان گاه و بیگاه بیرون از خانه می رفت و کسانی که از آن مسیر در رفت و آمد بودند، جویای احوال فرزند و دامادش می شد.

روزی یک خانم قریشی از حبشه آمده بود. پیامبر (ﷺ) سراغ دختر و دامادش را از او گرفت:

او در پاسخ به رسول الله (ﷺ) گفت:

"- ای ابوالقاسم! من آن ها را دیدم.

رسول الله (ﷺ) از او پرسید:

- حالشان چطور بود؟ آیا خوب بودند؟

آن زن برای شان چنین گفت:

- من آن ها را در حالی دیدم که عثمان (رض) رقیه را بالای یک مرکب

سوار کرده بود و با هم می رفتند.

بعد از آن فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) چنین گفت:

- خداوند یار و مددگارشان باد! محقق که عثمان (رض) بعد از حضرت

لوط (ع) اولین فردی می باشد که با خانواده اش از بهر پروردگارش هجرت

نمود. " (علی المتقی، ج، ۱۳، ۶۳)

اولین کسانی که به حبشه هجرت نمودند، سه ماه در آن جا اقامت گزیدند.

چون میان آنان آوازه نادرست مسلمان شدن مشرکین مکه انتشار یافته بود. به این

اساس کاروان هجرت تصمیم برگشت دوباره به مکه را می گیرند. این قافله که

تصمیم برگشتن به مکه را داشتند و متشکل از ۳۳ مرد، ۶ زن که مجموعاً ۳۹

نفر بود، در ماه شوال سال پنجم نبوت به سوی مکه در حرکت شدند. با نزدیک

شدن به شهر مکه از دروغ بودن خبر مسلمان شدن مشرکان مکه مطلع شدند. در

چنین حالتی که ایشان دچار پریشانی و سرگردانی شده بودند، برگشتن دو بارهٔ شان به حبشه برای شان کار دشواری بود. آنان از داخل شدن به شهر مکه بدون حامی و پشتیبان نیز در هراس بودند. آنان تنها با حمایت اقارب مشرک شان و یا به صورت مخفی توانستند وارد شهر مکه شوند. قسمتی از آنان نیز دوباره به حبشه مراجعت نمودند. (ابن هشام، ج، ۲، ۳-۸؛ ابن سعد، ج، ۱، ۲۰۶؛ هبشی، ج، ۶، ۳۳)

بررسی ماهیت مسئلهٔ غرانیک^{۳۵}

روزی رسول الله (ﷺ) در حرم شریف آیاتی از سورهٔ نجم را که جدیداً نازل شده بود، برای کسانی که در آن جا حضور داشت؛ با صدای بلند می خواند. وقتی در آخر سوره به آیهٔ سجده رسید. ایشان به سجده افتید. در آن حال تمامی مسلمانان، مشرکین، انسان ها و جنیات به سجده افتیدند. (بخاری، تفسیر، ۴/۵۳)

اما مشرکین برای الله متعال نه، بلکه برای آن که در آیات نوزدهم و بیستم این سوره، اسم بت های شان ذکر گردیده بود، به سجده افتیده بودند. بعد از این حادثه آوازه و خبر مسلمان شدن مشرکین مکه پخش شده بود، در حالی که مسلمانان و مشرکین موجود در پایان آن آیه، هر کدام با نیات و اهداف متفاوتی با هم به سجده فرو رفته بودند.

حقیقت و ماهیت اصلی مسئلهٔ غرانیک از این عبارت است. اما این حادثه بعد ها به شکل یک تهمت و بهتان توسط مشرکین شکل داده شد. یعنی گویا شیطان در میان آیاتی که بر پیامبر (ﷺ) نازل می شد، آیه یی را که شفاعت بت ها در آن انتظار می رفت، در گوش پیامبر (ﷺ) خوانده است و مشرکین نیز با ممنونیت از آن به سجده رفته اند. اما پیامبر (ﷺ) بعداً متوجه این اشتباه اش می شود؟!

۳۵. غرانیک به ترکی گرانیک (Garanik) جمع غزنوق یا غرنیق است. غزنوق به معنای مرغ آبی است که گردن بلند دارد و سپید یا سیاه رنگ است، به معنای جوان سپید زیباروی نیز به کار رفته است. برخی غزنوق را لک لک یا بوتیمار نیز معنا کرده اند. از این رو این آیات را غرانیک می نامند که به گمان اعراب بتها، مانند پرنده گان، به آسمان عروج می کنند و برای پرستنده گان خود شفاعت می نماید. در ادبیات اسلامی اشاره به ماجرای دارد که بر اساس برخی منابع گویا در حال خواندن سورهٔ نجم توسط حضرت پیامبر (ﷺ) شیطان دو آیهٔ کوتاه در دهان وی قرار داده است. مترجم.

خداوند متعال پیامبر (ﷺ) را در موضوع رسانیدن و ابلاغ وحی به انسان ها، از غفلت و اشتباه در حفظ خود قرار داده است. شیطان هرگز نمی تواند به رسالت پیامبری پیامبران، مداخله نماید. در حالی که خداوند متعال حاکمیت نداشتن شیطان بر بنده گان مؤمن را تصریح نموده بود. (الحجر، ۴۲) مداخله شیطان در ابلاغ وحی از طرف پیامبر (ﷺ) قابل تصور هم نیست. خداوند متعال در این مورد چنین می فرماید:

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ * ﴿٤٢﴾

ترجمه: "که هرگز از پیش و پس {گذشته و آینده حوادث عالم} باطل بدان راه نیابد {و تا قیامت حکومت و حکمتش باقی است}. زیرا آن فرستاده خدای حکیم ستوده صفات است."

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ * ﴿٩﴾ (الحجر، ۹)

ترجمه: "البته ما قرآن را بر تو نازل کردیم و ما آن را محققاً محفوظ خواهیم داشت."

عدم موجودیت حتی یک حدیث و یا نقلی توسط راویان احادیث صحیح و اسناد موثق در این رابطه، دلیلی واضح و کافی بر پوچی بی هرزه گی این ادعا می باشد. (قاضی عیاض، اشفا، ج، ۲، ۱۳۲)

بر علاوه عدم دلائل نقلی، ادعای غرائق عقلاً هم امکان پذیر نیست. چون در غرائق ادعای شرک وجود دارد. در حالی که در اولین وهله های این سوره نیز به صورت متواتر بر وحدانیت و یکتا پرستی تأکید شده است. در مورد دین مبین اسلام که اساسش متشکل از توحید می باشد، چنین ادعاها هیچ نسبت عقلانی و منطقی ندارد. از طرف دیگر سوره نجم از آغاز تا انجام مذمت شرک، بیهوده بودن پرستش اصنام و توهم زایی مشرکین در این رابطه را توضیح می دهد. بهترین پاسخ رد به این ادعا در مقدمه این سوره ارائه شده است:



مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا

وَحْيٌ يُوحَى * ﴿النجم، ۲-۴﴾

ترجمه: "که صاحب شما {محمد مصطفی (ﷺ)} هیچ گاه در ضلالت و گمراهی نبوده است و هرگز به هوای نفس سخن نمی گوید. سخن او هیچ غیر وحی خدا نیست."

قسمی که دیده می شود این موضوع از ساخته های دشمنان اسلام بوده و جز نیت شوم و دشمنی هدف دیگری در آن نداشته است. هم چنان علمای اسلام با ارائه دلایل عقلی و نقلی از جهات مختلف کار این نیرنگ مشرکین را یکسره نموده اند و این شبهه دیگر از کمترین اهمیتی هم برخوردار نیست.

هجرت دوم مسلمانان به حبشه

مشرکین مکه اطلاع یافته بودند که مسلمانان برگشته از حبشه، در آن جا از طرف شاه حبشه مورد استقبال خوبی قرار گرفته بودند. آنان از انتشار اسلام در خارج از مکه و قوت گیری این دین، به شدت نگران بودند. شکنجه های هولناک و ظالمانه خود را به این اساس افزایش داده بودند. با افزایش شکنجه های مشرکین، مسلمانان در این سال مجبور شدند، دوباره به هجرت روی آورند. این بار کاروان هجرت مسلمانان از ۷۷ مرد و ۱۳ زن مجموعاً ۹۰ نفر تشکیل شده بود. رهبری کاروان را برادر بزرگ حضرت علی کرم الله وجهه، حضرت جعفر طیار (رض) به عهده داشت.

خانم مبارک حضرت رسول الله (ﷺ) در باره این سفر که آن را مناسب، سنجیده و پر از الطاف الهی می داند، چنین فرموده اند:

"از همان لحظه یی که ما قدم به حبشه نهادیم، از طرف نجاشی پادشاه حبشه مورد حرمت و احترام قرار گرفتیم و او با هدایا و الطاف زیادی ما را نوازش نمود و با به عهده گرفتن حمایت دائمی ما به صورت متواتر از ما مراقبت نمود. ما نیز با آرامش و امنیت کامل عبادت خدای خود را انجام می دادیم." (احمد، ج، ۱، ۲۰۱-۲۰۲)

سال ششم نبوت

درخواست قریشیان از نجاشی برای عزیمت مسلمین مهاجر به مکه

وقتی مشرکین قریش از برخورد نیک صورت گرفته در هجرت دوم با مسلمین در حبشه مطلع شدند، بیشتر نگران شدند. به این سبب تصمیم گرفتند تا، از نجاشی حاکم حبشه، مهاجرینی را که به او پناه برده بودند، بخواهند. برای نیل به این هدف فوراً عبدالله بن ربیع و عمرو ابن عاص را با تهیه نمودن هدایای متنوع و گرانبها برای تقدیم به نجاشی و فرماندهان اطرافش مؤظف و بدون درنگ آنان را به آن جاگسیل نمودند.

عمرو و عبدالله قبل از دیدار با نجاشی حاکم حبشه با فرماندهان و اطرافیانش دیدار نموده و با تقدیم هدایای گرانبها به هریک آنان موفق به جلب رضایت آنان در این امر شدند. بعد از آن این هیئت مشرکین نزد نجاشی رفتند و هدایای خود را به نجاشی تقدیم نمودند و برایش چنین گفتند:

"- ای حاکم حبشه! تعدادی از جوانان کم عقل ما، به کشور شما پناه آورده اند. آنان دین اجدادشان را رها نموده اند. بر علاوه به دین شما هم نگرویده اند و خود دینی ساخته اند. اقوام و اقارب شان آن ها را از همه بهتر شناخته و خطاهای آن ها را خوب می دانند.

این هیئت از ملاقات نجاشی با مسلمین و گوش دادن او به حضرت جعفر (رض) و دوستانش در هراس بودند و می خواستند تا نجاشی آن ها را بدون محاکمه و سمع به آنان تسلیم نماید.

فرماندهان نجاشی نیز به تأیید سخنان هیئت گفتند:

"- آقا! اینان راست می گویند. اقوام شان آن ها را خوب می شناسند. شما آن ها را به اقوام شان تسلیم دهید. تا آن ها را با خود به دیار شان برگردانند. نجاشی بر آشفت و گفت:

- نخیر! من قبل از شنیدن سخنان آن ها نمی توانم، ایشان را به شما تسلیم کنم. من نمی توانم در حق کسانی که من و سرزمینم را ترجیح داده و به کشورم پناه آورده اند، ظلم نمایم.

نجاشی فوراً خبر فرستاد و مهاجرین مسلمان را نزد خود خواست.

قبل از آمدن مهاجرین، نجاشی علمای دین خود (مسیحیت) را نیز نزد خود خواست. آنان با کتاب های قطور شان نزد نجاشی حضور یافتند و انتظار آمدن مهاجرین مسلمان را می کشیدند. نجاشی در حضور خود مسلمانان مهاجر و هیئت کفار را با هم مقابل ساخت تا هیئت مشرکین در حضور او اقامه دعوا کنند. در این حالت واقعه بسیار هیجان انگیز تاریخی رخ داد. رهبر و سخنگوی مهاجرین حضرت جعفر طیار (رض) بود. نجاشی به سخنگوی مسلمانان مهاجر، حضرت جعفر طیار (رض) گفت:

- قریشیان سفیری فرستاده است و می خواهند تا شما را به مکه برگردانم. شما در این مورد چه نظری دارید؟

حضرت جعفر (رض) به حاکم حبشه گفت:

- ای پادشاه! از اینان بپرسید، آیا ما برده ایم که اینان می خواهند ما را با خود ببرند؟

نجاشی به عمرو بن عاص نظر کرد و او نیز چنین پاسخ داد:

- نخیر! همه شان آزاد اند.

بعد مکالمه چنین ادامه یافت:

- از اینان بپرسید! آیا از ایشان بده کار هستیم که می خواهند ما را برگردانند؟

- هیچ یکی از آن ها از کسی بده کار نیست.

- از اینان بپرسید! آیا ما قاتل هستیم که ما را به قصاص بخواهند؟

- نخیر! چنین خواستی از آن ها نداریم.

- پس به کدام مناسبت اینان عزیمت دوباره ما را می خواهند.

در این حال عمرو بن عاص چنین گفت:

- اینان به دین اجداد مان پشت کرده اند. خدایان ما را مورد تحقیر قرار داده، عقاید جوانان ما را باطل و میان اقوام ما نفاق افکنده اند. از دست اینان مردم مکه به دو بخش منقسم شده است.

نجاشی از مهاجرین پرسید:

- شما که به دین خود پشت کرده اید و دین مرا نیز قبول ننموده اید، پس دینی که خود را به آن متعلق می دانید چگونه دینی هست؟

جعفر طیار (رض) چنین به سخن آغاز نمود:

- ای حاکم حبشه! ما قوم جاهلی بودیم. خدایانی را که از سنگ و چوب ساخته بودیم، پرستش می نمودیم. گوشت حیوانات خود مرده را می خوردیم و دختران خود را با دستان خود زنده به گور می کردیم. قمار بازی و سود خوری (رباء خوری) می نمودیم. زنا و فحشا را عام ساخته بودیم و از حقوق اقوام و اقارب خویش غافل بودیم. حق همسایه گان مان را رعایت نمی کردیم. زبردستان بر زبردستان ظلم می نمود و ثروتمندان بر شانه های فقیران سوار بود. میان مان از حق و حقوق خبری نبود.

خداوند متعال به ما لطف نمود، خواست تا ما اصلاح شویم و پیامبری از میان خود ما برای ما فرستاد. آن پیامبر (ﷺ) شخص اصیل النسب و از پاک ترین قبیله قریش می باشد. مردمان مکه به او لقب "الامین" را داده بودند. او ما را به سوی خدای یگانه فراخواند و عبادت نمودن او را به ما تعلیم داد. ما را از اصنام اجداد مان نجات داد و از تمامی رذایل اخلاقی دور نمود. او ما را از ریختن خون، قمار، شراب (خمر)، رباء، دروغگویی و دست زدن به مال ایتام منع فرمود. او به ما امر نمود تا از جان، عزت و شرف دختران و خانم ها محافظت نماییم. ما را از وحشت و بربریت بسوی مدنیت و انسانیت سوق داد. ما نیز به او ایمان آوردیم و در راه او گام نهادیم. به سبب این عملکرد مان با دشمنی قریش مواجه شدیم و در معرض شکنجه های هولناک آنان قرار گرفتیم. وقتی شکنجه های اینان به حد غیر قابل تحمل رسید و از طرفی نمی توانستیم از



دین خود نیز دست بردار شویم، با اجازهٔ پیامبر مان از میان حاکمان منطقه شما را انتخاب و به سرزمین تان آمسیم و بعد از این که دانستیم در سرزمین شما مورد ستم واقع نمی شویم به شما پناه بردیم!

نجاشی که سخنان حضرت جعفر (رض) را با دقت و آرامش سمع نمود، از او چنین پرسید:

- آیا از چیزی که خداوند (ج) برای پیامبرت (ﷺ) وحی نموده است، به خاطر داری؟

جعفر (رض) گفت:

- بلی!

و سورهٔ مریم را که از اولین آیات و آیاتی که ولادت حضرت عیسی و یحیی (ع) در آن تذکر یافته بود، تلاوت نمود. نجاشی و اطرافیانش با شنیدن این آیات بسیار متاثر شدند و گریستند.

نجاشی گفت:

- به خدا سوگند یاد می کنم! که این سخنان با سخنانی که برای حضرت موسی و حضرت عیسی (ع) وحی شده، از یک منبع نور سرچشمه گرفته است. بعد بسوی سفیران قریش نگاه کرد و گفت:

- من این مهاجرین را به هیچ قیمتی به شما تسلیم نخواهم کرد! به این شکل به آنان پاسخ رد داد.

سفیران قریش وقتی از دربار نجاشی بیرون آمدند، عمرو بن عاص گفت:

- به خدا قسم! که به نجاشی خبر خواهم داد که اینان حضرت عیسی را بندهٔ خدا می دانند. به این ترتیب زمینهٔ نابودی آنان را فراهم خواهم نمود.

فردای آن روز نزد نجاشی رفت گفت:

- ای حاکم حبشه! آنان در مورد عیسی بن مریم عقیدهٔ نادرستی دارند. اگر می خواهی آنان را نزدت فراخوان و خود از آنان بشنو!

- نجاشی دوباره مسلمانان را نزد خود فراخواند و پرسید:
- در باره عیسی بن مریم چه نظری دارید! می خواهم بدانم! بفرمایید!
- حضرت جعفر طیار (رض) فرمود:
- ما چیزی را که پیامبر مان در باره ایشان گفته است، می دانیم. رسول الله (ﷺ) در مورد ایشان چنین فرموده است:
- "حضرت عیسی (ع) بنده خدا، فرستاده خدا، روح الله و کلمه الله است که خداوند (ج) روح خود را در وجود حضرت مریم که تمام زنده گی خود را وقف خدای تعالی نموده بود، گذاشت." وقتی نجاشی این سخن را شنید، خم شد و از زمین یک خاشاک را برداشت و یک خط مستقیم بر زمین کشید و گفت:
- به خدا سوگند یاد می کنم که عیسی بن مریم نیز به غیر از آن چه که شما گفتید نیست! میان آنچه که شما گفتید و آن چه که حقیقت است، کوچک ترین فرقی هم وجود ندارد.
- وقتی نجاشی این را گفت، سر و صدایی از میان فرماندهان اطرافش بلند شد. نجاشی به آنان گفت:
- اگر شما سر و صدا بکنید یا نکنید حقیقت همان است که شنیدیم!
- بعد رو به سوی مهاجرین نمود و گفت:
- بروید! شما در سرزمین من کاملاً در امن و امان قرار دارید. هر آن کسی که به شما چیزی بگوید و در صدد آزار شما باشد، جزایش را در کف دستش خواهم گذاشت. اگر برایم به اندازه یک کوه طلا هم بدهند، نمی خواهم برای هیچ یکی از شما کمترین اذیتی برسد. برای این دو شخص هدایای شان را نیز واپس دهید. من به هدایای ایشان احتیاجی ندارم. اگر نزد پیامبر تان (ﷺ) می بودم، با دستان خود به پاهایش آب می ریختم و خدمتش را می نمودم.^{۳۶}

۳۶. ابن هشام، ج ۱، ۳۵۶-۳۶۱؛ احمد، ج ۱، ۲۰۲-۲۰۳، ج ۵، ۲۹۰-۲۹۱؛ هیشمی، ج ۶، ۲۷-۲۵.

پاسخ هایی که حضرت جعفر طیار (رض) به نجاشی داد، نمونه خوبی برای مُبلّغین اسلامی در مورد روش و اسلوب تبلیغ آنان می باشد. چون وقتی از او خواسته شد که از قرآن کریم چیزی بخواند، او از هر جای قرآن نه، بلکه از جاهایی که لازمهٔ مجلس بود و آیات مناسب با روح آن مجلس یعنی سورهٔ مریم و قسمت هایی که از حضرت عیسی (ع) تذکر به عمل آمده بود را خواند و به این شکل بهترین پاسخ به پرسش های ایشان ارائه نمود. هم چنان در برابر پرسش های مشرکینی که خواهان باز گرداندن آنان به مکه بود، پاسخ های عقلی و منطقی ارائه نمود. برای شان اظهار نمود که این دین، ما را به حق، عدالت و حسن اخلاق امر می نماید.

قسمتی از مهاجرین حبشه بعد از هجرت پیامبر (ﷺ) به مدینه، فوراً نزد ایشان رفتند و قسمت دیگر آنان در اثنای صلح حدیبیه برگشتند. مهاجرین تحت ادارهٔ حضرت جعفر (رض) در فتح خیبر به مدینه نزد رسول الله (ﷺ) آمدند و پیامبر (ﷺ) را بسیار خشنود نمودند.

ایمان آوردن حضرت حمزه (رض)

در یکی از روز ها هنگامی که پیامبر (ﷺ) در کعبه در حال خواندن قرآن کریم بود، ابوجهل ایشان را می بیند و در تحقیر ایشان بیش از حد افراط به خرج می دهد. وقتی ابوجهل مشرکان جمع شده در اطرافش را می بیند، برای نشان دادن قوت و جاهل بیشتر خود به آنان، پیامبر (ﷺ) را بیشتر و مورد تحقیر و آزار قرار می دهد. یک خانم که ناظر این منظره بود، دوان دوان خود را نزد حضرت حمزه (رض) که در حال آمدن از شکار بود، می رساند و می گوید:

"- ای جوانمردترین جوانمردان! در کعبه برادر زاده ات را مورد تحقیر و تمسخر قرار داده اند. می ترسم که او را بیشتر از این مورد اذیت و آزار قرار دهند و برایش ضرری رسانند!؟

حضرت حمزه (رض) فوراً بسوی کعبه شتافت و مانع ابوجهل لعین شد. با کمان شکاری اش که در دستش بود، بر فرق ابوجهل چنان کوبید که از سرش

خون جاری شد. ابوجهل که انتظار چنین حالتی را نداشت و از ترس این که ضرر بیشتری به وی نرسد، فوراً از آن جا دور شد. مشرکان دیگری که شاهد این صحنه بودند نیز پراکنده شدند. چون همه شان از قوت و قدرت حمزه (رض) با خبر بودند. تمامی پهلوانان قریش از وی هراس داشت و هیچ یکی از آنان یارای ایستادن در مقابل او را در خود نمی دید.

بعد حضرت حمزه (رض) نزد برادر زاده اش، فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) آمد و گفت:

- انتقامت را گرفتم یا محمد! راحت و خورسند باش!
رسول الله (ﷺ) در برابر این عمل کاکایش حمزه (رض) چنین پاسخ داد:
- ای کاکای عزیزم! من در اصل با مسلمان شدن تو خورسند خواهم شد!"
به این ترتیب پیامبر (ﷺ) وابسته بودن خورسندی خود را در انتقام نه، بلکه در هدایت کاکایش نشان می دهد. آخرت را نسبت به عواطف و احساسات دنیوی ترجیح می دهد. در این هنگام پرده های غفلت قلب حضرت حمزه (رض) به یکباره گی دریده می شود و به درک حقیقت دست می یابد و با نگاه کردن به چهره نورانی برادر زاده اش، تبسم کنان کلمه شهادت - أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ - را به زبان می راند.

حضرت حمزه (رض) دو سال بزرگتر از پیامبر (ﷺ) بود. هم کاکا و هم برادر رضاعی پیامبر (ﷺ) می باشد.^{۳۷}

از این برخورد پیامبر (ﷺ) می توان چنین استنباط کرد که فعالیت های اسلامی خود را همیشه بر منافع شخصی باید ترجیح داد.

روزی که حضرت حمزه (رض) ایمان آورد، حضرت ابوبکر صدیق (رض) به رسول الله (ﷺ) اصرار داشت تا با او و همه مسلمین یک جا به مسجد الحرام بروند و افراد موجود در آن جا را به دین اسلام دعوت نماید. رسول الله (ﷺ) فرمودند:

۳۷. نگا. ابن هشام، ج، ۱، ۳۱۲-۳۱۳؛ حاکم، ج، ۲، ۲۱۳؛ ابن کثیر، البدایه، ج، ۲، ۸۴.

"- ای ابوبکر، تعداد ما فعلاً خیلی اندک است!"

وقتی حضرت ابوبکر صدیق (رض) اصرار بیشتری بر این کار نمود، پیامبر (ﷺ) و اصحاب شان از دارالارقم بیرون آمدند و به مسجد الحرام رفتند. وقتی به کعبه رسیدند، حضرت ابوبکر صدیق (رض) دیگران را به ایمان آوردن به الله متعال و پیامبرش (ﷺ) دعوت نمود. وقتی مشرکین با این صحنه مواجه شدند، همه یکجا به حضرت ابوبکر صدیق (رض) و مسلمین حمله ور شدند و آنان را به شکل فجیعی لت و کوب نمودند. مخصوصاً عتبه بر شانه های حضرت ابوبکر (رض) قرار گرفت و او را بر زمین کوبید و بعد با کفش هایش که تل های آهنین داشت، بر روی حضرت ابوبکر (رض) می زد. از تمام وجود حضرت ابوبکر صدیق (رض) خون جاری شد. افراد قبیله حضرت ابوبکر صدیق (رض) او را به سختی از چنگ مشرکین نجات دادند.

بنی تیم حضرت ابوبکر صدیق (رض) را در حالی که بیهوش و تمام وجودش پر از خون بود، به خانه اش انتقال دادند. آنان به گمان این که ابوبکر (رض) دیگر زنده نخواهد ماند، بعد از انتقال او به خانه اش، فوراً به مسجد الحرام آمدند و به اشخاص موجود در آن جا چنین گفتند:

- اگر ابوبکر (رض) وفات کند، ما نیز عتبه را خواهیم کشت!

حضرت ابوبکر (رض) تقریباً حوالی شام به هوش آمد و اولین سخنانی را که بر زبان آورد، این بود:

- رسول الله (ﷺ) چگونه است؟ آیا ایشان خوب است؟

در این هنگام مادرش اُم الخیر با اصرار به او می گوید:

- اندکی چیزی بخور و بنوش کمی به خود بیا! اما حضرت ابوبکر (رض)

گویا هیچ صدای او را نمی شنود و به صورت متواتر می گفت:

- رسول الله (ﷺ) کجاست؟ ایشان چگونه است؟

مادر حضرت ابوبکر (رض) اُم الخیر برایش گفت:

- فرزندم! در مورد دوست اطلاعاتی ندارم.

حضرت ابوبکر (رض) برای گرفتن اطلاع از حال و احوال پیامبر (ﷺ) مادرش را نزد یک خانم مسلمان بنام ام جمیل^{۳۸} فرستاد. وقتی ام جمیل برای دیدن حضرت ابوبکر (رض) آمد و او را به این حال دید، نتوانست خود را کنترل کند و چنین فریاد بر آورد:

- به خدا سوگند کسانی که تو را به چنین روزی رسانده اند، بدون شک فاسق و کافر هستند! این ظلمی را که آنان بر تو روا داشته اند، خداوند جزایش را برای شان دهد.

بعد ام جمیل به اساس پرسش حضرت ابوبکر (رض) از صحت مندی، سلامتی و موجودیت رسول الله (ﷺ) در دارالرقم ایشان را اطمینان داد. بعد حضرت ابوبکر (رض) گفت:

- به خدا سوگند یاد می کنم! تا زمانی که رسول الله (ﷺ) را با چشمان خود ندیده ام، نه چیزی خواهم خورد و نه چیزی خواهم نوشید!"

وقتی خورشید غروب نمود، همه به خانه های شان برگشتند و آرامش بر هر طرف حکم فرما شد، مادرش و ام جمیل زیر دو بازوی ابوبکر (رض) در آمدند و او را نزد فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) بردند. وقتی حضرت ابوبکر (رض) پیامبر (ﷺ) را دید، به پاهای ایشان افتید. پیامبر (ﷺ) وقتی دوستش حضرت ابوبکر (رض) را در چنین حالت دید، خیلی پریشان و دگرگون حال شد. در این حال حضرت ابوبکر (رض) گفت:

"- پدر و مادرم فدایت باد یا رسول الله (ﷺ)! من هیچ مشکلی ندارم. خوب هستم. فقط آن فاسق و جاهل مرا کمی لت و کوب نمود. بعد از پیامبر (ﷺ) خواست که برای هدایت مادرش دعای خیر هدایت کند.

به برکت دعای پیامبر (ﷺ) مادر حضرت ابوبکر (رض) نیز به اسلام مشرف

شد.^{۳۹}

۳۸. ام جمیل بنت خَطَّاب از جمله مسلمان بود. او را با ام جمیل خانم ابولهب مشبه نکنید.
۳۹. ابن اثیر، اوسد الغابه، ج، ۷، ۳۲۶؛ ابن کثیر، البدایه، ج، ۲، ۸۱.

با افزایش سریع و روز افزون تعداد مسلمانان و مسلمان شدن افراد قوی، شجاع و ثروتمندی چون حضرت حمزه (رض) مشرکین بیش از حد مضطرب و نگران شدند و گفتند:

- کار محمد (ﷺ) بالا گرفت و کارهای ما را درهم و برهم نمود. پس یک شخص را از میان مان که هم در شعر و هم در سحر و کهنانت ماهر باشد، نزدش می فرستیم. با او سخن گوید و به توافق برسد!"

آنان برای این کار عتبه بن ربیعہ را مناسب دانستند و او را نزد پیامبر (ﷺ) فرستادند. عتبه پیشنهاد های مشرکین را به پیامبر (ﷺ) به شکل بسیار مفصل و طویل توضیح داد. رسول الله (ﷺ) تا زمانی که عتبه سخن هایش را تمام ننموده بود، او را با آرامش تا آخر شنید. بعد از او پرسید:

"- ای ابوالولید! آیا سخن هایت تمام شد؟

وقتی عتبه گفت:

- بلی!

رسول الله (ﷺ) فرمودند:

- ای ابوالولید حالا تو مرا بشنو!

بعد پیامبر (ﷺ) با بسم الله الرحمن الرحيم شروع به خواندن سورۀ فصّلت نمود. وقتی به آیه ۳۷ این سوره که آیه سجده است رسید، سجده نمود و چنین گفت:

- ای ابوالولید! آیا چیز هایی را که من خواندم شنیدی! پس حالا این هم سخنان تو و این هم سخنان من. حالا قضاوت در دست خودت؟! وقتی ابوالولید نزد دوستانش بر می گشت، دوستانش از دور او را مشاهده نمودند و گفتند:

- به خدا سوگند که ابولولید با چهرۀ متفاوت تر از آن چهره یی که رفته بود، بسوی ما می آید. حالش خیلی متفاوت به نظر می خورد. وقتی او به آنان نزدیک شد، با عجله نزدش رفتند و از او پرسیدند:

- بگو چه شد؟

او گفت:

- به خدا سوگند از او چنان سخنانی شنیدم که تا حال نظیرش را ننشیده
بودم. سخن او نه شعر، نه سحر و نه کهانت است!

محمد (ﷺ) گفت:

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ* ﴿فَصَلَتْ، ۱۳﴾

ترجمه: "پس اگر کافران {پس از این دلائل و آیات الهی خدا} روی
برگردانیدند، به آن ها بگو: من شما را از صاعقه یی مانند صاعقه هلاکت قوم
عاد و ثمود، هشدار می دهم."

وقتی او به این قسمت رسید، برای این که او ادامه ندهد، دستم را به دهانش
گذاشتم و با تولی و زاری از او خواستم که از بهر رابطه قومی مان این قدر
کافیست، دیگر ادامه ندهد. من برای این که می دانم همه گفته های او بدون
شک محقق می شود، از نزول عذاب بر بالای مان ترسیدم. و او را از ادامه
تلاوت آیات باز داشتم.

ای جماعت قریش! بیایید حرف مرا بشنوید! او را به حال خودش رها کنید
و کاری به کار او نداشته باشید! اگر کسی او را بکشد، شما هم از او نجات می
یابید و اگر او غالب شود و حاکمیت عرب را به دست بگیرد، پس حاکمیت او
به معنی حاکمیت شما خواهد بود. شرف، عزت و اقتدار او به معنی شرف، عزت
و اقتدار شماست. به این شکل به برکت محمد (ﷺ) خوشبخت ترین انسان ها
خواهید شد. وقتی عتبه این را گفت، قریشیان گفتند:

"- ای ابوالولید! او با قدرت کلام خود تو را نیز مسحور نموده است!

عتبه چنین پاسخ داد:

- فکر من این است! شما هر طوری که می دانید، آن گونه عمل کنید!"

اسلام آوردن حضرت عمر (رض)

حضرت عمر (رض) سیزده سال از پیامبر (ﷺ) کوچکتر بود. نسبش در نهمین جد، به پیامبر (ﷺ) متصل می شد.

مشرکین برای کشتن پیامبر (ﷺ) در دارالندوه گرد هم آمده بودند. آنان برای کشتن حضرت پیامبر (ﷺ) حضرت عمر را انتخاب و برای انجام این مأموریت او را بسوی پیامبر (ﷺ) فرستادند. حضرت عمر (رض) نیز با خشم و غفلت برای انجام این وظیفه در حرکت شد. در راه با نعیم بن عبدالله (رض) مواجه شد. او از حضرت عمر (رض) پرسید:

- ای عمر! کجا می روی؟!

حضرت عمر (رض) گفت:

- برای کشتن محمد (ﷺ) می روم که دین اجدادش را رها نموده و دین جدیدی آورده است.

نُعیم (رض) برایش چنین گفت:

- ای عمر! به خدا سوگند تو فریب نفست را خورده یی! اگر تو او را بکشی آیا گمان می کنی که بنی عبدالمناف تو را زنده نگه می دارد؟! تو در این خصوص اگر اول به خانواده خود نگاه کنی، بهتر خواهد شد.

در این حال حضرت عمر (رض) پرسید:

- منظورت چه کسی است؟

نُعیم (رض) گفت:

- منظورم شوهر خواهرت سعید بن زید و خواهرت فاطمه است.

وقتی حضرت عمر (رض) این را شنید، بسیار عصبانی شد و مستقیم به سوی خانه خواهرش در حرکت شد.

نعیم (رض) با درک نیت شوم حضرت عمر (رض) در آن هنگام برای این که فرصت زمانی بیشتری بدست آورد و از این موضوع پیامبر (ﷺ) را مطلع سازد، قصداً او را بسوی خانه خواهرش سوق داد.

وقتی حضرت عمر (رض) به خانه خواهر و یازنه اش رسید، در آن هنگام حضرت خباب (رض) ایشان را قرآن می آموخت. خواهر و یازنه حضرت عمر (رض) وقتی دیدند که او با خشم زیاد به سوی ایشان می آید و در را می زند. حضرت خباب (رض) را در یک گوشه خانه پنهان نمودند. فاطمه خواهرش نیز مصحف های قرآن کریم را پنهان نمود. وقتی عمر وارد اتاق شد، با صدای بلند پرسید:

"- آن آوازی را که من شنیدم چه بود؟

خواهر و شوهر خواهر حضرت عمر (رض) گفتند:

- گمانم تو چیزی اشتباه شنیدی، این جا آوازی وجود نداشت!

حضرت عمر (رض) گفت:

- نخیر! من مطلع شده ام که هر دوی تان پیرو محمد (ﷺ) و دینش شده اید!

و با خشم بر شوهر خواهرش تازید و او را لت و کوب نمود. خواهرش را نیز که قصد مانع شدن او را داشت، با سیلی بر روی اش کوبید.

در این حال خواهرش فاطمه گفت:

- یا عمر! هر آن چه می خواهی بکن! اگر می خواهی ما را بکش! ما هرگز از اسلام رو گردان نخواهیم شد!

در این اثناء از رخسار فاطمه بر اثر ضربات سیلی حضرت عمر (رض) خون جاری شد.

عمر (رض) که چنین پاسخ قاطعی را از خواهرش انتظار نداشت، بسیار متعجب شد و با دیدن خونی که از چهره خواهرش فوران نموده بود، پشیمان شد و گفت:

- همان چیزی را که میان تان می خواندید، بیاور تا ببینم!
- خواهرش گفت:
- من هراس دارم که تو به آن مصاحف ضرری رسانی!
- حضرت عمر (رض) گفت:
- مترس! و بر خدایان سوگند یاد کرد که وقتی او را خواند، دو باره برایش بدهد. بعد از آن فاطمه (رض) از اسلام آوردن او امید وار شد و گفت:
- ای برادر ام! تو تا وقتی به بت ها سجده می کنی، پاک و تمیز محسوب نمی شوی! در حالی که قرآن کریم، برای کسانی که پاک و طاهر نیستند، اجازه دست زدن به خود را نداده است.
- فاطمه (رض) بعد از این که حضرت عمر (رض) غسل نمود و پاک شد، صفحه های نوشتاری قرآن کریم را به دستش داد. حضرت عمر (رض) آیات کریمه موجود در آن صفحات^{۴۰} را شروع به خواندن نمود:

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ * هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ * لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ * يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ * آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿الحديد، ۱-۷﴾

ترجمه: "همه آنچه در آسمان ها و زمین است، به تسبیح و ستایش خدای یگانه یی که مقتدر و حکیم است، مشغول اند. آن خدایی که فرمان روایی آسمان

۴۰. به اساس روایات، حضرت عمر (رض) محتملاً آیات اول سورة «الحديد يا طه» را تلاوت نموده است.

ها و زمین از آن اوست، او زنده می گرداند و باز می میراند و اوست که بر همه چیز تواناست. اول و آخر هستی و پیدا و پنهان وجود همه اوست و او به همه امور عالم و داناست. اوست خدایی که آسمان ها و زمین را در شش روز {شش مرتبه کلی ظهور وجود} بیافرید. آن گاه بر عرش {تدبیر عالم} قرار گرفت. او هرچه در زمین فرو رود و هرچه از آن بیرون آید و آن چه از آسمان نازل شود و آن چه به آن بالا رود همه را می داند و هر کجا باشید او با شماست و خدا به هر چه کنید، بیناست. آسمان ها و زمین همه ملک اوست و رجوع تمام امور عالم به سوی خداست. شب را در روز نهد و روز را در شب پنهان سازد و به اسرار دل های خلق هم آگاه است. به خدا و رسول او ایمان آرید و از آن چه شما را در آن وارث گذشتگان گردانید، انفاق کنید. پس بر آنان که از شما ایمان آوردند و انفاق کردند، پاداش بزرگ {بهشت} خواهد بود."

وقتی عمر (رض) این آیات را خواند، به تفکر فرو رفت و بعد بی محابا این جملات بر زبانش جاری شد:

"- این الفاظ چقدر زیبا، دلنشین و ارزشمند است!

فصاحت و بلاغت قرآن کریم او را بسیار مجذوب خود نموده بود. این سخنان حکمت ها و حقیقت هایی است که هیچ گاهی بشر نمی تواند، چنین جملاتی بسازد.

بعد از آن او در تفکر و خیالات عمیق فرو رفت. حضرت خباب (رض) وقتی سخنان حضرت عمر (رض) را شنید، از جایی که پنهان شده بود، بیرون آمد و گفت:

- ای عمر (رض)! به خدا سوگند! گمان می کنم دعای رسول الله (ﷺ) در حق تو قبول می شود. دیروز رسول الله چنین دعا نموده بود: "خداوندا اسلام را به وسیله ایمان آوردن ابوالحکم بن هشام ویا عمر بن خطاب قوت بخش!" ای عمر (رض) اکنون از خدا بترس و حقیقت را بپذیر!

حضرت عمر (رض) به خباب (رض) گفت:

- ای خباب! تو مرا نزد محمد (ﷺ) ببر تا مسلمان شوم!"

فوراً هردو به راه افتیدند. این اقدام حضرت عمر (رض) مملو و سرشار از ایمان، عشق و درک پیامبر (ﷺ) و ایمان آوردن به اسلام بود.

وقتی او به دارالارقم رسید، در برابرش حضرت حمزه (رض) را یافت. حضرت حمزه (رض) شمشیر در کمر انتظار او را داشت. چون نعیم (رض) خبر آمدن عمر (رض) برای کشتن پیامبر (ﷺ) به ایشان داده بود. اما آنان از تحولات بعدی که در خانه خواهر عمر (رض) گذشته بود، مطلع نبودند. حضرت عمر (رض) هدف از آمدنش را با یک جمله چنین بیان نمود:

"- ای حمزه! برای آن آمده ام که مسلمان شوم!"

وقتی پیامبر (ﷺ) از داخل خانه این جمله را شنید، برای شکر گذاری خداوند متعال که او قادر به هر کاری است، با صدای بلند "الله اکبر" گفت. اصحاب رسول الله (ﷺ) بعد از ایشان شروع به گفتن تکبیر نمودند. به این ترتیب یک دعای دیگر رسول الله (ﷺ) نیز مورد اجابت خدای یکه و یگانه قرار گرفت.

وقتی حضرت عمر (رض) شروع به سخن گفتن نمود، با قلبی مطمئن و باور کامل کلمه شهادت را چنین به زبان آورد: "أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ."

دعای پیامبر (ﷺ) در حق حضرت عمر (رض) اجابت شد. ابوجهل در گودال ظلمتی گیر آمده بود که ممکن نبود از آن جان سالم به در برد.

بعد از این که حضرت عمر (رض) در حضور رسول الله (ﷺ) کلمه شهادت را بر زبان راند و مسلمان شد، بر اساس پیشنهاد او همه مسلمانان به صورت جمعی از خانه ارقم بیرون آمدند و تکبیر گویان بسوی خانه کعبه در حرکت شدند. حضرت عمر (رض) بعد ها، از آن ایام چنین حکایت می نمود:

"هیچ مسلمانی نبود که بعد از اسلام آوردن مورد آزار و اذیت قرار نگرفته باشد. اما هیچ کسی نتوانست به من دست بزند! من با خود گفتم: مسلمانان با اسلام آوردن شان به انواع مصاعب و مصیبت ها مواجه شدند و رنج آن را به جان خریدند. ولی من راحت و آسوده زیست می کنم. پس من هم نباید چنین راحت و

سالم بنشینم! با این اندیشه شبی که مسلمان شده بودم، در این باره تفکر نمودم و به این نتیجه رسیدم که فردا نزد هر آن کسی که در دشمنی به اسلام و پیامبر (ﷺ) سر سخت تر است، بروم و اسلام آوردنم را برایش آشکار کنم. وقتی صبح شد، رفتم و دروازه ابوجهل را کوبیدم. او در را باز نمود و گفت:

‘- خوش آمدی ای عمر! چه خبر آوردی!

من گفتم:

- من آمدم تا تو را خبر دهم که به رسول الله (ﷺ) و هر آن چه که او آورده است، ایمان آورده ام و تصدیق می نمایم!

وقتی این را برایش گفتم، مرا لعنت نمود و در را به رویم زد و آن را بست. (ابن هشام، ج، ۱، ۳۷۱)

بعداً حضرت عمر (رض) نزد مامایش ولید بن مغیره که از دشمنان سر سخت اسلام بود، رفت و این خبر را برای دو تن از مشرکانی دیگر نیز رسانید، اما هیچ یکی از آنان جرئت ننمودند، تا در حق او کاری کنند، تنها در را بر رُخش می زدند و رخ از او بر می تابیدند.

حضرت عبدالله بن مسعود (رض) می گوید:

"مسلمان شدن حضرت عمر (رض) یک فتح، هجرتش یک کمک و خلافتش یک رحمت بود! تا زمانی که حضرت عمر (رض) ایمان نیاورده بود، ما نمی توانستیم در اطراف کعبه آزادانه نماز بخوانیم. وقتی او مسلمان شد، در برابر مشرکین قریش ایستاد و آنان نیز ما را در این امر آزاد گذاشت. به این ترتیب توانستیم تا در آن جا آزادانه نماز بخوانیم." (هیثمی، ج، ۹، ۶۲-۶۳)



سوالات فصل دوم



الف. سوالات تشریحی



۱. دلایل رفتن پیامبر (ﷺ) به غار حراء قبل از نبوت چه ها بود، بیان دارید؟
۲. پیامبران در حالی که با یک دین حق بسوی اقوام شان فرستاده می شدند، چرا با ظلم و دشمنی آنان مواجه می شدند؟
۳. اسباب و حکمت های نزول اولین وحی در دین اسلام با فعل امر "بخوان!" چه می باشد؟ بنویسید.
۴. چرا قرآن کریم به صورت مجموعی به یک باره گی نه، بلکه در طول ۲۳ سال به شکل مسلسل نازل شده است؟
۵. برای مدعیانی که قرآن عظیم الشان را فرآورده ذهنی پیامبر (ﷺ) می خواند، چه پاسخی ارائه نموده می توانیم؟
۶. اگر پیامبران قبل از نبوت صاحب ویژه گی "عصمت" نمی بودند، بعد از مبعوث شدن به پیامبری، با کدام چالش ها مواجه می شدند؟
۷. توضیح دهید که چرا خداوند متعال پیامبران را از میان انسان ها انتخاب نموده است نه ملائک؟
۸. اگر پیامبر (ﷺ) اُمّی نمی بود، با کدام بهتان ها و ادعا های دیگر مواجه می شد؟
۹. در ادوارِ اولیه اسلام دارالارقم چه سهولت هایی را به مسلمانان ایجاد نموده است؟
۱۰. وقتی امروز ما دین مبین اسلام را تبلیغ می کنیم، رعایت کدام نکات و اصول، لازمی شمرده می شود؟
۱۱. چرا قرابت روحی از قرابت نژادی در دین اسلام افضل تر است؟

۱۲. اگر پیامبر (ﷺ) به پیشنهاد مشرکین که گفته بودند: "تو بت های ما را عبادت کن و ما هم خدای تو را عبادت می کنیم، به این ترتیب اختلاف موجود از میان مان برداشته خواهد شد!" اندکی تواضع و مدارا نشان می داد، این کار ایشان منجر به چه نتایجی شد؟

۱۳. پیامبر (ﷺ) چرا سه سال اول دعوت و تبلیغ دین مبین اسلام را به صوت مخفی انجام داد؟

۱۴. مشرکین برای این که پیامبر (ﷺ) را از عزم و اراده راسخ شان نسبت به دین مبین اسلام منصرف سازند، کدام پیشنهاد ها را برای شان داده بود؟ و پاسخ پیامبر (ﷺ) در برابر این پیشنهاد ها چه بود؟

۱۵. کدام ویژه گی ها از جمله ویژه گی هایی است که مختص پیامبر (ﷺ) بوده و دیگر پیامبران از آن بر خوردار نمی باشد؟

۱۶. اگر مسلمانان اولیه با ترس از دست دادن جان و مال شان نمی توانستند، ایمان شان را حفظ کننده، انکشاف و پخش دین مبین اسلام چگونه انجام می شد؟

۱۷. پیامبر (ﷺ) در برابر مشرکینی که ایشان را مورد ظلم و اذیت قرار می دادند، به صورت عموم چگونه بر خورد می نمودند؟

۱۸. یک مسلمان در برابر مشکلات و مصاعب باید چگونه بر خورد نماید؟

۱۹. عوامل و اسباب اولین مهاجرت مسلمین به حبشه چه بود؟

۲۰. مشرکین چرا مخالف رفتن مسلمانان به حبشه بودند؟

ب. سوالات خانه خالی

۱. رسول خدا حضرت محمد مصطفی (ﷺ) در سن ساله گی به پیامبری مبعوث شدند.
۲. اولین شخصی که به پیامبر (ﷺ) ایمان آورد، بود.
۳. واژه به معنی کسی که پاک و تمیز باشد، قسمی که از مادر زاده شده است و خواندن و نوشتن نمی داند، اطلاق می شود.
۴. حضرت و شوهر اش با اثر شکنجه های فجیع و هولناک مشرکین، از جمله اولین شهدای اسلام شمرده می شدند.
۵. بعد از سال دعوت علنی دین مبین اسلام آغاز گردید.
۶. اولین هجرت مسلمین به حبشه در ماه سال نبوت انجام شد.
۷. در اولین کاروان هجرت مسلمین به حبشه مرد و زن در مجموع هفده نفر موجود بود.
۸. اولین مکانی بود، که مسلمین برای عبادت و مشوره آن جاگرد هم می آمدند.
۹. مشرکی است که وقتی به پیامبر (ﷺ) گفت: "دست خشک شود." در حقش یک سوره نازل شد. سوره یی که در حقش نازل شد، سوره می باشد.
۱۰. اولین شخصیتی که بعد از حضرت لوط (ع) به هدف رضای خداوند (ج) با خانواده های شان هجرت نمودند، می باشد.



ج. سوالات گزینه‌ی



۲. کدام یکی از گزینه‌های ذیل از جمله راه‌های نزول وحی نیست؟

الف: شنیده شدن صدایی شبیه به صدای زنگوله و بی‌هوش شدن پیامبر (ﷺ) در آن هنگام.

ب: رویاهای صادقه‌ی بی‌که در خواب دیده‌اند و بعد در زنده‌گی به حقیقت پیوسته است.

ج: حضرت جبرئیل (ع) آن را مستقیم در خواب برای شان بیان می‌نمود.

د: حضرت جبرئیل (ع) برای رسانیدن وحی به شکل و صورت اصلی خود ظاهر شده است.

۱. کدام یکی از نتایج ذیل از معانی اولین آیاتی که به پیامبر (ﷺ) نازل شده است، بدست نمی‌آید؟

الف: آغاز وحی با فعل امر "اقرأ" به معنی اشاره به فضیلت داشتن خواندن نسبت به تفکر می‌باشد.

ب: خداوند متعال بزرگترین نعمت خود یعنی علم را به انسان آموخت.

ج: از این آیات چنین استدراک می‌شود که انسان باید اصل خود را بداند. او که از یک پاره خون بسته (علقه) به وجود آمده است، عجز خود را ادراک و نباید مغرور شود.

د: یک مؤمن قبل از شروع هر کار، باید آن را به نام خداوند آفریدگار شروع کند.

ج: از این آیات چنین استدراک می‌شود که انسان باید اصل خود را بداند. او که از یک پاره خون بسته (علقه) به وجود آمده است، عجز خود را ادراک و نباید مغرور شود.

۳. کدام یکی از حالات ذیل از جمله حالاتی است که هنگام نزول وحی، پیامبر (ﷺ) به آن دچار نمی شد؟

الف: چهره شان بسان رنگ گل تیره و عرق چون دانه های شبنم در چهره مبارک شان هویدا می گردید.

ب: وقتی نزد اصحاب شان می بود و وحی نازل می شد آن جا را ترک می کردند.

ج: سر شان را به پایان می انداخت و زود زود نفس می کشیدند.

د: بر بالای شان فشار سنگینی مستولی و دچار مشکل می شدند.

۴. کدام یکی از پاسخ های ذیل برای کسانی که مدعی اند، قرآن کریم محصول و تلاش های ذهنی پیامبر (ﷺ) می باشد، مناسب نیست؟

الف: اطلاع دهی قرآن کریم از قصه های ملل گذشته با جزئیات و فروعات کامل اش.

ب: خاموش و بی پاسخ ماندن پیامبر (ﷺ) در برابر حوادثی که نیاز به امکان پاسخ فوری داشت و ارائه پاسخ بعد از مدتی توسط ایشان.

ج: موجودیت یک تفاوت بارز و برجسته در روش و متون آیات و احادیث پیامبر (ﷺ).

د: منتسب بودن پیامبر (ﷺ) به یک خاندان اصیل و هم چنان ذکاوت زیاد ایشان.

بسم الله الرحمن الرحیم

۵. کدام یکی از همخوان های ذیل در مورد صفات و ویژگی های پیامبر (ﷺ) نادرست نمی باشد؟
الف: صدیق - راست گفتار بودن
ب: امانت - قابل اعتماد بودن
ج: فطانت - عادل بودن
د: عصمت - حفاظت شده از گناه

در فضیلت

۶. "اگر در یک جامعه کسانی وجود نداشته باشند که امر به نیکی و نهی از بدی نمایند، بدی ها و انجام منکرات در آن جوامع با گذشت زمان روال عادی را به خود خواهد گرفت که بعد از مدتی اگر بخواهید هم نمی توانید مانع آن شوید. حق و باطل با هم مدغم شده و حق به مرور زمان زایل و خدا به مرور زمان به فراموشی سپرده خواهد شد. این کار در نتیجه سبب هلاکت همه افراد آن جامعه خواهد شد."

بر اساس متن فوق کدام یکی از گزینه های ذیل از مسئولیت های اصلی یک مسلمان نمی باشد؟

الف: توصیه به خوبی و نیکی و باز داشتن از بدی و گناه.
ب: چیزی را که می دانید باید به دیگران نیز آموزش دهید.
ج: با انجام دادن رفتار و اعمال نیک در زنده گی روزمره الگو و نمونه دیگران شدن.
د: گناه کاران را به شکل شدیدی مجازات نمودن.

۷. کدام یکی از گزینه های ذیل از جمله سبب ها و حکمت هایی نیست که خداوند متعال پیامبران را قسمی که مشرکین می خواست از فرشته ها نه، بلکه از میان خود آنان برگزیند؟

الف: اگر یک فرشته را به عنوان پیامبر برای شان می فرستاد، این بار آنان با اعتراض می گفتند که: "ما یک انسان هستیم، چگونه می توانیم مثل یک ملک رفتار کنیم!"

ب: اگر پیامبر فرستاده شده، یک ملک می بود، اعمال خارق العاده یی که انجام می داد، معجزه شمرده نمی شد. در این صورت مشرکین به آسانی ایمان نمی آوردند.

ج: ملائک به سبب آفرینش و زنده گی متفاوتش در مقایسه با انسان، نمی توانست برای انسان ها "اسوه حسنه" (بهترین الگوی زنده گی) قرار گیرد.

د: اگر پیامبر فرستاده شده، ملک می بود، همه آن ها او را با چشم دیده نمی توانست.

۸. "جسم مبارک شان چون گل و چهره شان سفید و نورانی چون ابریشم بود. وجود مبارک شان همیشه پاک، تمیز و عطر خوش وجود شان، روح افزا بود. اگر عطر استعمال می نمود و یا نمی نمود، بدن و عرق مبارک شان خوشبو تر و از هر نوع خوشبویی بود. اگر کسی با ایشان مصافحه می نمود، در طول روز از خوشبویی ایشان مفرح می شد. گویا بوی گل را از او اخذ نموده باشد. اگر با دستان مبارک شان سر کودکی را نوازش می دادند، آن کودک با بوی خوشش از سایر کودکان متمایز می شد."

اگر کسی این متن حلیه مبارک رسول الله (ﷺ) را بخواند کدام یکی از حالات ذیل در او دیده نخواهد شد؟

الف: آن شخص مثل رسول الله (ﷺ) به پاکی بیرونی نسبت به پاکی ظاهری اهمیت بیشتری می داد.

ب: محبتش با پیامبر (ﷺ) با گذشت هر روز افزوده می شود.

۱
۲
۳
۴
۵

۱۰. کدام یکی از گزینه های ذیل از جمله دلایلی نمی تواند باشد که پیامبر (ﷺ) تبلیغ و دعوت شان را از اقوام خود آغاز نماید؟
الف: برای این که انتشار دین به وسیله ایمان آوردن اقارب ایشان به شکل سریع صورت می گرفت.

ب: تصدیق اقارب سبب تسهیل قبول ایشان از طرف دیگران می شد.

ج: ایشان قبل از دیگران برای قوم خود به عنوان پیامبر فرستاده شده بود.

د: اقوامش ایشان را بهتر از دیگران می شناخت.

ج: آرزوی اشتیاق دیدار پیامبر (ﷺ) در او افزایش می یابد.
د: به درک لطافت و ظرافت بدن رسول الله در کنار لطافت و ظرافت روحی و معنوی ایشان دست می یابد.

۹. وقتی پیامبر (ﷺ) تبلیغ اسلام را از نزدیکانش شروع نمود، اصحابی چون حضرت زید، ابوبکر، ابوعبیده بن جراح و ابوسلمه که ایشان را به خوبی می شناخت، فوراً به ایشان ایمان آوردند، دلیل مشترک برای ایمان آوردن ایشان چه بوده می تواند؟

الف: این اشخاص در جستجوی یک باور و دین جدید بودند.
ب: قبل از نبوت دلباخته شخصیت بی بدیل پیامبر (ﷺ) بودند.

ج: به سبب نسب اصیل پیامبر (ﷺ).

د: این مسلمانان اولیه زیر ستم مشرکین سختی های زیادی کشیدند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۱. کدام یکی از گزینه های ذیل از دلائل دعوت مخفی پیامبر (ﷺ) در طول سه سال بوده نمی تواند؟

الف: برای مانع شدن از جا گرفتن مشرکین در میان مسلمین.

ب: برای گسترش و انتشار سالم دین مبین اسلام.

ج: برای به خطر نینداختن کسانی که تازه مسلمان شده بودند.

د: برای جلوگیری از دشمنی نمودن مشرکین بر مسلمین.

۲۱. "اگر کسی از شمایان یک کار ناشایسته را دید، آن را با دستش اصلاح کند و اگر نتوانست با زبانش آن را اصلاح نماید و اگر با زبانش نیز نتوانست باید در دل از آن کار نفرت داشته باشد." از این حدیث مبارک رسول الله (ﷺ) کدام یکی از روش های ذیل قابل استخراج نیست؟

الف: تبلیغ از اوامر خداوند (ج) بوده و کسانی که خواهان آن نمی باشد، از دین خارج می شود.

ب: بهترین راه جلوگیری از انجام عمل گناه، باز داشتن آن با دست بعد با زبان و بعد با دعا و نیایش به درگاه خداوند متعال می باشد.

ج: تبلیغ عبادت مهمی است که می توان به وسیله آن حالت ایمانی یک شخص را تحت تاثیر قرار داد.

د: تبلیغ عبادتی است که هر شخص به اندازه توانایی اش مکلف به انجام آن می باشد.

۱۳. کدام یکی از گزینه های ذیل از جمله ویژه گی های اشخاصی نیست که در حدیث شریف از آنان به عنوان: "کسانی که بنده گان را محب خداوند (ج) و خداوند (ج) را دوستدار بنده گانش می سازد." تعریف به عمل آمده است؟

الف: کسانی که مردمان دیگر را نصیحت و تبلیغ می نمایند.

ب: سنت های رسول الله (ﷺ) را به جا می آورند.

ج: خداوند (ج) را بسیار یاد (ذکر) می کنند.

د: تمامی احتیاجات فقرا را مرفوع می سازند.

۴۱. "به خدایی که مرا آفرید سوگند یاد می کنم که شما یا به خوبی و نیکی امر می کنید و یا از بدی و زشتی دیگران را باز می دارید. اگر این کار را نکنید، خداوند متعال از نزد خود بر شما عذابی خواهد فرستاد که آن زمان اگر دعا هم کنید، دعای تان نیز کار ساز نخواهد بود."

کدام یکی از معانی ذیل با این حدیث شریف مطابقت ندارد؟

الف: جوامعی که در آن به خوبی و نیکی امر و از بدی و زشتی در آن انسان ها باز داشته نمی شود، آن جوامع دچار عذاب الهی خواهند شد.

ب: قبولیت دعای ما در نزد پروردگار، وابسته به گناه ننمودن افراد موجود در آن جامعه می باشد.

ج: امر به نیکی و باز داشتن از بدی از وظایف اصلی بنده گان خدا می باشد.

د: جوامعی که دیگران را به نیکی امر و از بدی و منکرات باز نمی دارند، محکوم به نابودی هستند.

۶۱. "آیا انسان ها گمان می کنند که تنها با گفتن: 'ایمان آوردیم!' رهایی می یابند؟ (عنکبوت، ۱-۳) / آیا گمان می کنید که به بهشت داخل خواهید شد، حال آن که هنوز خدا از میان شما کسانی را که {در راه دین} جهاد کرده و {در سختی ها} مقاومت نموده اند، معلوم نگردانیده است؟! (آل عمران، ۱۴۳) / آیا گمان کرده اید که به بهشت داخل شوید، بدون امتحانی که پیش از شما برگزیده گان آمد؟ که بر آنان رنج و سختی ها رسید و همواره پریشان خاطر و هراسان بودند، تا آن گاه که رسول و گرونده گان با او (از خدا مدد خواستند و) گفتند: بار خدایا! کی ما را یاری کنی؟ هان همانا یاری خدا نزدیک است."

نتیجه مشترکی که از این آیات کریمه می توان بیرون آورد کدام یکی از گزینه های ذیل می باشد؟

۱۵. وقتی رسول الله (ﷺ) انسان ها را از غفلت شرک بسوی هدایت توحید فرا می خواند، کدام یکی از راه های ذیل را ترجیح ندادند؟

الف: ایشان مردم را در برابر عذاب آخرت هشدار و نعمات جنت را برای شان خاطر نشان نمود.

ب: با تمسخر و تحقیر عقیده ایشان، آنان را به راه راست معتقد و هدایت نمود.

ج: برای این که شخص قابل اعتماد هست، از مخاطبینش تایید گرفت.

د: مخاطبینش در هر حالتی که می بودند، پیامبر (ﷺ) با صبر و متانت با آن ها بر خورد می نمودند.

بسم الله الرحمن الرحیم

ترتیب خیلی از آیات دیگر
نشان گر حقیقت الهی نمی
بود.

ب: مشرکین به خاطر این آیت
که بسیار مورد پسندشان واقع
شده بود، ایمان می آوردند.
چون قبلاً به پیامبر (ﷺ)
پیشنهاد نموده بودند تا ایشان
نیز بت های آنان را قبول
نماید.

ج: در این حال خداوند متعال
پیامبرش را در دست شیطان
رها می نمود و به این ترتیب
دین به شکل درستش کامل
نمی شد.

د: خداوند متعال برای زدودن
تمامی شبهات برای هر
مشرک دوباره یک یک آیت
می فرستاد.

الف: هیچ مؤمنی وجود ندارد که
از امتحان های دشواری
نگزشته باشد.

ب: یک انسان به هر اندازه یی
که با امتحان های دشوار
آزمایش شود، به همان اندازه
مؤمن خوب می باشد.

ج: هر امت نظر به وضع خودش
مورد امتحان های زیادی قرار
می گیرد.

د: در همه ادوار مؤمن شدن
و مؤمن باقی ماندن، نیاز به
سپری نمودن امتحان های
دشواری را دارد.

و
ف
ق
ر
ا
ن

۱۷. اگر قسمی که در حادثه غرانیق،
مشرکین ادعا نمودند که شیطان
هنگام وحی آیات بر پیامبر
(ﷺ) در گوش ایشان شفاعت
خواستن از بت ها را تلقین نمود
و ایشان را فریب داد، درست می
بود، کدام یکی از گزینه های
ذیل امکان پذیر نبود؟

الف: شیطان در آیات دیگر نیز
همین کار را می کرد و به این

ج: نجاشی از لحاظ عقیده به دین تحریف شده مسحیت قریب تر است.

د: نجاشی کشف کرد که انجیل و قرآن کریم از یک منبع نور سرچشمه گرفته است.

۱۹. کدام یکی از گزینه های ذیل از جمله اسباب و دلایل نگرانی مشرکین از هجرت مسلمانان به سایر بلاد نیست؟

الف: آنان به جاهایی که هجرت می نمودند، احتمال داشت دین مبین اسلام را پخش و نشر کنند.

ب: مشرکین از رانده شدن آنان از بلادی که رفته بودند، هراس داشتند.

ج: احتمال داشت که آنان با قوت و قدرت جدیدی از آن جاها در مقابل مشرکین قد علم می کردند.

د: امکان این وجود داشت که آنان قبایل دیگر را در برابر قریش، تحریک و مسلح می نمودند.

۱۸. در هجرت دوم حبشه وقتی حضرت جعفر طیار (رض) به نجاشی گفت: "عیسی (ع) بنده خدا، فرستاده خدا و روح خداست که خداوند (ج) آن روح خود را در وجود مریم القا نموده است." نجاشی چوب خشک یک گیاه را از زمین برداشت و خطی کشید و گفت: "به خدا سوگند یاد می کنم که حضرت عیسی (ع) نیز چیزی به غیر از آن چه که تو می گویی نیست! میان چیزی که شما می گوئید و حقیقت حضرت عیسی (ع) به اندازه این خط تفاوتی وجود ندارد."

کدام یکی از گزینه های ذیل از مفهوم متن فوق حاصل نمی شود؟

الف: دین اسلام از جهت عقیده با دین تحریف شده مسیحیت تفاوت چندانی ندارد.

ب: حضرت عیسی (ع) برای این که پیامبر بود، در هر دو دین نیز از ارزش یکسانی برخوردار می باشد.

۲۰. کدام یکی از گزینه های ذیل
وقتی حضرت عمر (رض)
برای کشتن پیامبر (ﷺ) حرکت
نمود، به یک باره گی دچار
دگرگونی شد و اسلام آورد، تأثیر
مثبت نداشته است؟

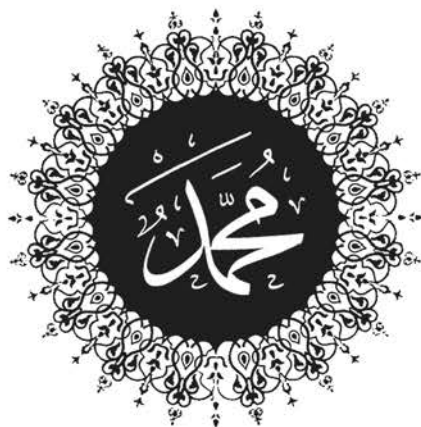
الف: مسلمان شدن حضرت
حمزه (رض) که مشرکین به
او اعتماد بسیار داشتند.

ب: قاطعیت خواهر و شوهر
خواهرش در عقیده و باور
شان.

ج: دعایی که پیامبر خدا (ﷺ)
برای هدایت او نموده بود.

د: تلاش ها و تشویق های
حضرت خباب (رض)

فصل سوم



سال های هفتم الی نهم نبوت

سال های هفتم الی نهم نبوت

تحریم مسلمین و محاصره اقتصادی آنان در شعب^{۴۱} ابی طالب^{۴۲} توسط مشرکین مکه

دین مبین اسلام با وجود تمامی موانع فرا راهش، با گذشت هر روز توسعه و عمومیت می یافت. این حالت سبب برانگیخته شدن کینه و نفرت بیشتر مشرکینی می شد که نمی توانستند در برابر این حالت تحمل نمایند. بدین سبب تصمیم اتخاذ نمودند، تا فخر کائنات حضرت محمد مصطفی (ﷺ) را از بین ببرند. به این منظور آنان میان خود ترتیب جلسه دادند و در آن چنین سوگند یاد نمودند:

"- او را باید بکشیم؛ چه در خفا و چه در انظار عموم!"

وقتی ابوطالب دید، مشرکین برای انجام این جنایت فجیع مصمم شده اند، نگران حفظ جان پیامبر (ﷺ) شد. او به قصد تدبیر، بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را نزد خود فراخواند و به آنان دستور داد، تا در برابر هرگونه تهدید و خطر از پیامبر (ﷺ) چون جان شان پاسبانی کنند.

بنی هاشم و بنی عبدالمطلب به سرکرده گی ابوطالب گرد هم آمدند. از میان اقارب شان تنها ابولهب به آنان نپیوست و در صف مشرکین قرار گرفت. مشرکین برای این که اسلام بیش تر از این انتشار و توسعه نیابد، این فرصت را مغتنم شمرده، دست به طرح یک پلان شوم زدند. به این مقصد، تحت رهبری ابوجهل

۴۱. به شکاف میان دو کوه، دره، راهی در کوه و به محدوده قرار گرفته میان دو کوه نزدیک به هم، شعب گویند. مترجم

۴۲. این شعب در نزدیکی مسجد الحرام در قسمت عقب کوه صفا و مروه، در دهانه و فاصله کوه ابوقییس و کوه خندمه قرار دارد. امروزه تنها بخشی از محله شعب ابی طالب به نام سوق الیل باقی مانده و سایر قسمت های آن در توسعه های مختلف در داخل مسجد الحرام قرار گرفته است. مترجم

گرد هم آمدند و پیمان نمودند، تا هرگونه مناسبات و مراودات اجتماعی و بشری چون داد و ستد تجارتي و دادن دختر به یک دیگر را با مسلمانان و بنی هاشم که پاسبان مسلمانان اند، قطع نمایند. آنان این پیمان را به صورت مکتوب نوشتند آن مکتوب را روی دیوار کعبه آویختند. این پیمان نامه را منصور بن عکرمه نوشته بود. روزی که او این پیمان نامه را نوشت، رسول الله (ﷺ) در حقیقت دعای بد نمود و دست عکرمه بر اثر این دعای پیامبر (ﷺ) شروع به خشکیدن نمود. مشرکین با دیدن این حالت گفتند:

"منصور به سبب ظلمی که بر بنی هاشم نمود، دچار این مصیبت شد." (ابن هشام، ج، ۱، ۳۷۲-۳۷۳؛ ابن سعد، ج، ۱، ۲۰۸-۲۰۹؛ بخاری؛ حج، ۴۵)

این پیمان برای مسلمانان به معنی شروع یک تحریم و مشقت بزرگ بود. ابوجهل و افراد جاهل اش، شب و روز محله سکونت مسلمین (شعب ابی طالب) را نظارت می نمودند تا مانع ورود مواد ارتزاقی به آن جا شوند.

تمامی جاده های بازار های تجارتي منتهی به شعب را بستند. همه مواد ارتزاقی یی که به بازار می آمد، خود خریداری می نمودند، تا مسلمانان نتوانند به آن دست یابند. مسلمانان تنها در موسم حج می توانستند، از شعب ابی طالب بیرون آیند. اگر یکی از مسلمین به مقصد خرید مواد غذایی برای خانواده و فرزندان نزد فروشنده یی مراجعه می نمود، ابولهب فوراً خود را به آن جا می رسانید و به آن تاجر می گفت:

"ای تاجران! نرخ اموال تان را برای پیروان محمد (ﷺ) چنان بلند کنید که تا آن ها نتوانند از شما چیزی خریداری نمایند! شما می دانید که من ثروت مند هستم و هرچه را گفتم آن را که به جا می آورم. برای تان وعده می دهم که اگر چنین کنید، هیچ ضرری متوجه شما نخواهد شد!"

مسلمانان نیز برای فرزندان شان که از گرسنه گی فریاد و فغان می نمودند، نمی توانستند، چیزی خریداری کنند و دست خالی به خانه های شان بر می گشتند. تاجران نیز فردا صبح به خانه ابولهب صف می بستند و او اموال باقی مانده ایشان را به بهای گزاف خریداری می نمود. (سهلی، ج، ۲، ۱۲۷-۱۲۸)



در چنین حالت دشوار رسول الله (ﷺ) و مادر مان حضرت بی بی خدیجه (رض) تمامی اموال و ثروت شان را برای مسلمانان به مصرف رسانیده اند. (یعقوبی، ج، ۲، ۳۱)

در این هنگام مشرکینی چون حاکم بن حزام و هشام بن عمر، برادر زاده های حضرت خدیجه (رض) به صورت مخفی به مسلمانان کمک می نمودند. در این جریان مسلمین مُتَحَمِّلِ مُشَقَّتِ ها و عذاب های بی شماری شدند. کودکان از گرسنه گی ناله و فریاد سر می دادند. صدای ناله آنان در خارج از شعب نیز شنیده می شد. قحطی و گرسنه گی به حدی رسیده بود که آنان مجبور می شدند تا شکم شان را با برگ های درختان سیر کنند.

هدف مشرکین از این تحریم، تسلیم شدن و سر فرود آوردن پیامبر (ﷺ) و مسلمانان به ایشان بود. آنان تا رسیدن به این هدف از این خواسته شان دست بردار نشدند. چون از این طریق فرصت خوبی برای از بین بردن پیامبر (ﷺ) برای شان به دست آمده بود. اما بنی هاشم به سرکرده گی ابوطالب و مسلمانان راسخ، برای حفاظت از پیامبر (ﷺ) حاضر بودند، حتی جان شان را نیز در این راه جوانمردانه فدا نمایند.

پایان تحریم ظالمانه مشرکین

در ختم این تحریم سه ساله که با هزار و یک عذاب و سختی سپری گردید، خداوند (ج) موریانه یی را برای خوردن این پیمان نامه که در قسمت داخلی دیوار خانه کعبه آویزان شده بود، مقرر کرد. این موریانه به جز واژه "بسمک اللهم" (بنام تو آغاز می کنم ای خدا!) تمامی قسمت های این پیمان نامه را که جمله ها و عباراتی علیه مسلمانان در آن مندرج بود، خورد. رسول الله (ﷺ) که از این موضوع از راه وحی مطلع شده بود، آن را برای کاکایش ابوطالب خبر داد. ابوطالب این موضوع را با برادرانش شریک نمود و گفت:

"- بهترین لباس های تان را به تن کنید! باهم نزد قریشیان می رویم. قبل از این که آنان متوجه شوند، آنان را از وضع این پیمان نامه مطلع می سازیم."

ابوطالب و برادرانش این خبر را به مشرکین دادند. مشرکین با عجله شخصی را فرستادند، تا پیمان نامه تحریم را که بر دیوار کعبه آویخته شده بود، با خود بیاورد. وقتی این پیمان نامه را آوردند، قسمی که رسول الله (ﷺ) از آن خبر داده بود، این نامه به آن شکل توسط مور خورده شده بود. قریشیان متعجب و خجل شدند. در این حال ابوطالب با استفاده از تعجب و خجلت بر آنان گفت:

"- حالا شما نیز شاید فهمیده باشید که با قطع نمودن روابط با اقارب تان چه ظلمی را بر آنان روا داشته اید؟"

هیچ یکی از مشرکین نتوانستند به ابوطالب پاسخی بدهند، تنها گفتند:

"- این جز، سحر چیز دیگری نیست!"

و بر حقیقت آشکارا چشم پوشیدند و به ظلم شان هم چنان ادامه دادند. تعدادی از سران قریش نیز یک دیگر شان را به خاطر ظلم هایی که بر بنی هاشم کرده بودند، مورد ملامت و مذمت قرار می دادند و می گفتند:

"- کاری را که در حق آنان انجام دادیم، به جز ظلم چیز دیگری نبود!"

کسانی چون هشام بن عمرو، زهیر بن ابی اُمیّه، مطعم بن عدی، ابوالبختری و زمعه بن اسود شب هنگام در بلندی های مکه درجایی به نام حجون جمع شدند و با هم در رابطه به این که بعد از این چه باید کنند، به مشورت پرداختند. و تعهد نمودند، تا اضمحلال این پیمان نامه ظالمانه، قریش دست از تلاش فرو نگذارند. وقتی صبح شد، با هم به مسجد الحرام رفتند و درحالی که در تن زُهِیر لباس گران قیمتی بود، با آن به طواف کعبه پرداخت و در آن حال می گفت:

"- ای مردمان مکه! آیا این کار درست است که ما هر طوری که بخواهیم

بخوریم، بنوشیم و بپوشیم، در حالی که بنی هاشم و بنی عبدالمطلب نتوانند حتی مواد ارتزاقی خرید کنند و از گرسنه گی هلاک شوند؟! به خدا سوگند یاد می نمایم، تا وقتی که این پیمان ظالمانه که رشته قرابت ما را از هم دریده است، از این جا برداشته و دفع نشود، از این کار دست بر نخواهم داشت!"

با این سخن او ابوجهل اعتراض نمود. در آن هنگام چهار دوست دیگرش که از قبل با ایشان توافق داشت، از زُهریر حمایت و او را پشتیبانی نمودند و نگذاشتند سخن او زیر بار سخنان ابوجهل قرار گیرد. در این اثناء به یک باره گگی حال و هوای مثبت میان مردمان موجود که شاهد این صحنه بودند، ایجاد شد و وضع به نفع اینان دگرگون گشت. مُطعم فوراً رفت و پیمان نامه آویخته شده در دیوار را برداشت و پاره کرد. بعد از آن عدی بن قیس، زمعه، ابوالبختری و زُهریر اسلحه های خود را برداشتند و نزد بنی هاشم و بنی عبدالمطلب در شعب رفتند و زمینه بیرون آمدن آنان را از شعب و برگشتن به خانه های شان را فراهم نمودند. به این ترتیب مسلمانان بعد از سه سال تحریم مشقت بار به لطف و کرم خداوند متعال به خانه های شان برگشتند و از این مصیبت (تحریم) نجات یافتند. ابوطالب کسانی را که سبب شکستن تحریم شدند، با شعری مدح نمود. مشرکین نیز دانستند که نمی توانند محمد (ﷺ) را از تبلیغ دینش باز دارند و به این شکل امید خود را برای باز داشتن ایشان از این کار از دست دادند. (نگاه، ابن هشام، ج، ۱، ۳۹۷-۴۰۶؛ ابن سعد، ج، ۱، ۲۱۰-۲۱۱)

در نتیجه صبر و پایداری مسلمانان در برابر این همه مشقت ها و مصاعب که سبب تقویت ایمان و استحکام رابطه مسلمین شد، مشرکین نیز مثل هر بار دیگر به جز ضرر و زیان چیز دیگری نتوانستند، بدست بیاورند.

وقوع معجزه شق القمر و رویکرد منکرانه مشرکین مکه

خداوند متعال که پیامبران را برای دعوت انسان ها به راه حق مؤظف ساخته است، در کنار آن برای ایشان ویژه گی های فوق العاده یی نیز که بتوانند به وسیله آن انسان ها را به ایمان آوردن متمایل و نزدیک سازند، نیز بخشیده است. این معجزات و ویژه گی ها مخصوص شکستن سرکشی کافران و ظالمان سرکش بوده است. بر علاوه وقوع این رخداد های فوق العاده برای تابع شدن کتله های عظیم انسانی به پیامبران کمک نموده است. پس چنین رخداد ها و وقایع را "معجزه" می خوانند.

خداوند متعال معجزه های پیامبران را با توجه به انکشاف یک پدیده در عصر آن پیامبر، به ایشان عطاء نموده است که وقوع آن باعث حیرت، تعجب و در نهایت تمایل آنان به تبعیت از آن پیامبر شود. مثلاً در دوره حضرت موسی (ع) که علم سحر و ساحری به اوجش رسیده بود، برای حضرت موسی (ع) نیز خداوند (ج) معجزه یی داد تا سحر همه ساحران مشهور آن زمان را مغلوب سازد. خداوند (ج) عصای موسی (ع) را به اژدها مبدل نمود و هم چنان وقتی او دستش را در آستینش فرو می برد، دست ایشان نورانی و چون آفتاب، درخشان (ید بیضا) می شد. که این مثال خوبی بر این ادعا بوده می تواند.

همچنان در دوره حضرت عیسی (ع) علم طب انکشاف چشمگیری داشت و طبیبان از جایگاه ویژه یی نزد مردم بر خوردار بودند. به این دلیل خداوند متعال برای حضرت عیسی (ع) معجزه طبابت و بهترین طبیب را داد. ایشان به وسیله معجزه الهی مریضان صعب العلاج را شفا و نابینایان را بینا و مرده ها را زنده می نمود. به این ترتیب همه طبیبان و حکیمانی که از جایگاه خاصی در جامعه بر خوردار بودند، در برابر حضرت عیسی (ع) سر تسلیم فرود آوردند.

حضرت محمد مصطفی (ﷺ) را خداوند متعال به عنوان پیامبر آخر الزمان تا قیام قیامت برای همه مردم دنیا فرستاده است. از این جهت حضرت محمد (ﷺ) دارای همه معجزه ها و ویژه گی های پیامبران ما قبل خود بوده و در درجه بالاتر از آنان قرار دارد. معجزه ایشان تنها به صناعات ادبی و پدیده های انکشاف یافته عصرش که همانا عبارت از سخن زیبا، تأثیر گذار و حکیمانه بود، منحصر نمی شود.

وقوع معجزه شق القمر یا از میان دو نیم شدن ماه، حادثه یی بود در سال نهم نبوت که هم مسلمانان محزون و ملول در تحریم اقتصادی در شعب ابی طالب را خورسند و شادمان نمود و هم هشدار بود برای مشرکین مکه.

در یکی از شب های مهتابی پیامبر (ﷺ) به خدایش دعا نمود و بر اثر دعای حضرت محمد مصطفی (ﷺ) ماه از میان دو نیم شد. یک نیمه این ماه به طرف کوه ابوقیس و نیمه دیگرش به سمت کوه قعیقان افتید. این حادثه در آسمان به



شکلی اتفاق افتید که از هر طرف قابل مشاهده بود. مشرکین با وجود دیدن این معجزه واضح و آشکار، باز هم ایمان نیاوردند. حتی ابوجهل با گفتن این که: "این یک جادو است." آن را نکار نمود.

تعدادی از مشرکین مکه وقتی با این صحنه رو برو شدند، گفتند:

"- او ما را سحر نمود! اما او نمی تواند همه را سحر نماید!"

برای اثبات ادعاء کاذب شان وقوع این حادثه را از کاروان هایی که از راه دور وارد مکه شدند، پرسیدند. آنان نیز وقوع این حادثه را تأیید نمودند و از آن به صراحت سخن گفتند. (واحدی، ۴۱۸؛ ترمذی، تفسیر، ۵۴)

بعد از وقوع این حادثه، آیه کریمه ذیل نازل گردید:

اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ* وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا

وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ* ﴿القمر، ۱-۲﴾

ترجمه: "آن ساعت موعود نزدیک آمد و ماه آسمان شکافته شد. اگر کافران، آیات و معجزات بزرگی را هم ببینند، باز هم اعتراض کرده و خواهند گفت که این سحری نیرومند و کامل است."

تمامی مردمان مکه این واقعه را با چشم سر مشاهده نمودند. کسانی که نور هدایت در قلوب شان منور بود، حضرت محمد (ﷺ) را تصدیق نمودند. بر عکس کسانی که قلوب شان مملو از ظلمت و سیاهی بود، گفتند: "او چه جادوگر بزرگی است!"

در عصر امروز نیز کیهان شناس بزرگ فرانسه، لیفرانچویس دیلاندا^{۴۳} وقتی تغییرات به وقوع پیوسته تاریخی در کره مهتاب را مطالعه می نمود، به چنین نشانه هایی در مهتاب دست یافت و مجبور به اقرار این حادثه شد.^{۴۴}

حادثه شق القمر یکی از معجزات بزرگ پیامبر (ﷺ) می باشد. پیامبر (ﷺ) برای این که آخرین پیامبر روی زمین است، ظهور ایشان یکی از نشانه های بارز

۴۳. شکل ترکی اسم این محقق در متن اصلی کتاب چنین آمده است. (Lefrançois de Lande)

۴۴. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به کتاب: ذکایی کونریه، ص. ۱۰۰



قربت قیامت می باشد. قسمی که خداوند متعال در این آیه کریمه به این حقیقت چنین اشاره می کند:

اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ * ﴿القمر، ۱﴾

ترجمه: "آن ساعت نزدیک آمد و ماه آسمان دریده شد."



سال دهم نبوت

عام الحزن یا سال ماتم: رسول الله (ﷺ) در سوگ خانم با وفایش حضرت خدیجه (رض) و کاکایشان ابوطالب

خوردنی و شادمانی حضرت محمد (ﷺ) و مسلمین که از تحریم اقتصادی و ظلم قریش نجات یافته بودند، زیاد دوام نیاورد. چون بعد از رفع تحریم مشرکین، ابوطالب حامی و پشتیبان پیامبر (ﷺ) و مسلمین که جوانمردانه از آنان حمایت نموده بود، وفات نمود.

پیامبر (ﷺ) برای ایمان آوردن کاکایش ابوطالب که در بستر بیماری افتیده بود، بسا اوقات اصرار می نمود. او نیز در برابر این اصرار برادر زاده اش محمد (ﷺ) می گفت:

"- من می دانم که تو راست می گویی و بر حق هستی! اما اگر به تو ایمان بیاورم، زنان قریش مرا مورد طعن و نفرین قرار خواهند داد!"

به این ترتیب در حالی که بعثت برادر زاده اش را قلباً و وجداناً تصدیق می نمود، اما مغلوب نفس می شد و از قبول آن امتناع می ورزید.

حضرت محمد (ﷺ) برای آخرین بار وقتی او در بستر مرگ خوابیده بود، نیز اصرار نمود، تا او روحش را با ایمان به پروردگارش تسلیم نماید. به این مقصد نزدش رفت و گفت:

"- کاکای عزیزم! چه می شود که یک بار کلمه شهادت را بخوانی، تا خداوند متعال برایت سعادت بی پایان نصیب نماید!"

در این هنگام ابوجهل که به آن جا رسیده بود، مانعش شد و به صورت متواتر برایش تلقین می نمود:

"- تو در دین اجدادت هستی!"

در نهایت ابوطالب آخرین سخنش را به حضرت محمد (ﷺ) چنین بیان نمود:

- من در حالی که در دین قدیم عبدالمطلب (حنفیت) هستم، دنیا را ترک می‌کنم. اگر قریش بعد از مرگم نمی‌گفتند که او از ترس مرگ دینش را عوض نمود، سخنان تو را قبول می‌نمودم و به تو ایمان می‌آوردم!" (بخاری، جناز، ۸۱، مناقب الانصار، ۴۰؛ ابن سعد، ج، ۱، ۱۲۲-۱۲۳)

رسول الله (ﷺ) بعد از شنیدن این سخنان کاکایش گفت:

"- من نیز همیشه از خداوند متعال برایت طلب مغفرت خواهم نمود!"
و خانه کاکایش ابوطالب را ترک گفت.

وقتی پیامبر (ﷺ) با غم و اندوه بسیار این سخن را - من نیز همیشه از خداوند متعال برایت طلب مغفرت خواهم نمود! - به کاکایش گفت، خداوند متعال این آیه مبارک را برایش نازل نمود:

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ
وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ * ﴿القصص، ۵۶﴾

ترجمه: "ای پیامبر (ﷺ)! با آن که تو هادی خلقی {چنین نیست که هر کس را تو دوست بداری هدایت توانی کرد. لیکن خدا هر که را خواهد هدایت می‌کند و او به احوال آنانی که قابل هدایت اند، آگاه تر است. ۴۵"

هدایت نور الهی یی است که بنده را به راه راست رهنمون می‌کند. هدایت تنها نصیب کسی می‌شود که قلبش تشنه آن باشد و به سوی حق تغییر جهت داده باشد.

در آیه کریمه خداوند متعال می‌فرماید:

...وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ * ﴿الزّعد، ۲۷﴾

ترجمه: "...{خداوند} آنانی را که به سوی او مُتمایل شده باشد، هدایت می نماید!"

تلاش و زحمت دیگران در این خصوص تنها وسیله یی برای ایمان آوردن دیگران است. اگر پیامبر هم باشید، ممکن نیست همیشه دیگران را با تلاش و زحمات تان هدایت کنید. قسمی که با تمام تلاش های پیامبر (ﷺ) ابوطالب در حالی که حقیقت را می دانست ولی مغلوب نفشش شد و هدایت نصییش نگردید.

سه روز از مرگ ابوطالب کاکای پیامبر (ﷺ) نگذشته بود که شریک درد های آن بزرگوار، حامی بزرگ اش، همسر مهربان و باخیرترین زنان دنیا، حضرت خدیجه (رض) وفات نمود. با وقوع این حادثه غم انگیز غم دیگری بر غم های پیامبر (ﷺ) و مسلمین افزوده شد. هنگام دفن ایشان، پیامبر (ﷺ) با دستان خود شان مادر مان حضرت خدیجه (رض) را در قبر گذاشتند. چشمان رسول الله پر از اشک و قلب شان پر از غم گردید. چون مادر مان حضرت خدیجه (رض) برای ایشان بزرگ ترین و صادق ترین همکار، در گسترش دین مبین اسلام و شریک رنج های شان در هر حالت بود. وفات ایشان بر رسول الله (ﷺ) بسیار سنگین واقع شد. تا حدی که ایشان گفت:

"از همین دو مصیبتی که بر این امت مستولی شده است، نمی دانم بر کدام یک بیشتر محزون شوم." (یعقوبی، ج، ۲، ۳۵؛ طبری، تاریخ، ج، ۲، ۲۲۹)

به سبب وقوع این دو حادثه غم انگیز، سال دهم بعثت را "عام الحزن" نامیدند. بعد از کاکا و خانم پیامبر (ﷺ) ایشان در دنیای اسباب دیگر هیچ حامی و پشتیبانی نداشتند. او که دیگر هیچ پناهگاهی نداشت، قلبش با تمام قوت به سوی خداوند متعال دمید و صرف به او اختصاص یافت. حالا تنها مرجعی که به آن سر توکل و تسلیمیت فرود می آورد، خداوند متعال بود. قسمی که ایشان در کودکی نیز از حمایت مادر، پدر و پدرکلان محروم مانده و تحت پرورش پروردگارش قرار گرفته و به ثمر رسیده است.

مادر مان حضرت خدیجه (رض) یک خانم بسیار مبارک و با فضیلت بود. پیامبر (ﷺ) در تمام عمر ایشان را فراموش ننمود. همیشه صداقت و وفای خود را در برابر ایشان به بهترین شکل به نمایش گذاشته اند.

حضرت عایشه صدیقه (رض) چنین می فرماید:

"به هیچ یکی از خانم های پیامبر (ﷺ) به اندازه حضرت خدیجه (رض) غبطه نخورده ام. در حالی که او را هیچ گاهی ندیده بودم. او قبل از من وفات نموده بود. اما رسول الله (ﷺ) بسا اوقات به نیکویی از او یاد می نمود. اگر گوسفندی ذبح می کرد، بعد از کشیدن پوستش آن را پارچه پارچه و به دوستان حضرت خدیجه (رض) می فرستاد." (بخاری، مناقب الانصار، ۲۰)

روزی خواهر حضرت خدیجه (رض)، خوله بنت خویلد برای حضور نزد رسول الله (ﷺ) از پشت در ایشان اجازه خواست. صدای اجازت خواستن خوله، آواز خدیجه (رض) را به ذهن پیامبر (ﷺ) تداعی نمود. در این لحظه پیامبر (ﷺ) با هیجان فرمود:

"- خدایا! این خوله بنت خویلد خواهر خدیجه (رض) است!"

حضرت عایشه (رض) که شاهد این صحنه بود، نتوانست خود را باز دارد و گفت:

"- زنی از قریش {حضرت خدیجه (رض)} را که از پیری دندان هایش فرو ریخته بود و سال های قبل مرده است، چرا هر لحظه یاد می کنید؟ خداوند (ج) برای شما با خیر تر و بهتر از آن را داده است." (بخاری، مناقب الانصار، ۲۰)

هدف حضرت عایشه (رض) از واژه "باخیر تر" خودش بود. رسول الله (ﷺ) که این سخن او را سخنی بجا و مناسب نمی دانست برایش چنین پاسخ داد:

"- نخیر! خداوند (ج) با خیر تر از او را به من نداده است. او کسی بود در حالی که هیچ کسی به من باور نداشت، به من ایمان آورد و مرا باور کرد. همه مرا دروغگو می پنداشتند او راستی و درستی مرا تصدیق کرد. هنگامی که هیچ کسی

حاضر نبود به من چیزی بدهد، او با مال خود مرا حمایت نمود و خداوند متعال از او فرزندی برایم احسان نمود." (احمد، ج، ۶، ۱۱۸)

سفر پر مشقتِ فخر کائنات حضرت محمد مصطفی (ﷺ) به طائف

مظالم و فشارهای مشرکین بعد از وفات خانم و کاکای رسول الله (ﷺ) برای ایشان به اندازه کافی افزایش یافته بود. تهاجمات و فشارهای آنان به میزان غیر قابل تحمل افزایش یافته بود. این حملات و فشارها به حدی افزایش یافت که صبر و قرار را از کف پیامبر (ﷺ) می ربود. بر این اساس پیامبر (ﷺ) زید (رض) را نیز با خود گرفت و به شهر طائف که در فاصله ۱۲۰ کیلومتری شهر مکه قرار دارد، رفت. در آن جا ده روز اقامت نمود.

به مردم طائف اسلام را تبلیغ نمود. آنان را به یکتا پرستی دعوت کرد. او با بزرگان شهر طائف دیدار و از آنان خواست تا از پرستش اصنام دست بردارند و خدای یکه و یگانه را عبادت کنند. او در این هدف چنان عزیز بود که همه بزرگان طائف را یکایک دیدار و فرد فرد آنان را به اسلام دعوت نمود.

اما طائفيان بت پرست نیز چون مشرکان مکه به این دعوت رسول معظم اسلام (ﷺ) واکنش منفی نشان دادند. آنان که غرق در گرداب های نفسانی شان بودند و نمی توانستند از آن گرداب نفس، شهوت و هوا بیرون آیند، محال بود که آن زمان به پیامبر (ﷺ) ایمان آورند. به این سبب هیچ یکی از آنان ایمان نیاوردند. بر علاوه هر آن آزار و اذیتی که از دست شان ساخته بود در حق پیامبر (ﷺ) دریغ ننمودند.

نخست ایشان را مسخره و تحقیر نمودند؛ بعد از آن غلامان شان را در مسیر راه نشانند و پیامبر (ﷺ) را توسط آنان سنگ باران کردند. این شکنجه فجع تا بیرون شدن پیامبر (ﷺ) از شهر طائف ادامه یافت. حتی برای این که خشم شان فروکش کند، غلامان شان را به تعقیب آنان به بیرون از شهر فرستادند و در آن جا نیز ایشان را به رگباری از سنگ بستند. ضربات سنگ ها، آن پیامبر نازنین، فخر موجودات و دلیل آفرینش عالم حضرت محمد مصطفی (ﷺ) را چنان زخمی

و خون آلود ساخت که از وفرت خون کفش های مبارک شان پر از خون گردید. حضرت زید (رض) صحابی مبارک رسول الله (ﷺ) که ایشان را در این حادثه همراهی و محافظت نموده بود، نیز به شدت زخم برداشته بود. او در برابر سنگ هایی که به پیامبر (ﷺ) پرتاب می شد، خود را سپر می نمود و می گفت:

"ای مردم طائف! آیا می دانید کسی را که شما به سنگ بسته اید، پیامبر خداست؟"

پیامبر (ﷺ) و زید (رض) خودشان را به مشکل در پناه درخت یک باغچه خرمایی که متعلق به مردمان مکه بود، قرار دادند و در آن جا پناه گرفتند. زمین و آسمان از وقوع این حادثه در آن لحظات خون می گریست! جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل همه محزون و غمگین بودند.

همه ملائک به سر کرده گی حضرت جبرئیل (ع) نزد خداوند متعال رفتند و از ایشان اجازت خواستند و نزد رسول الله (ﷺ) آمدند و گفتند:

"یا رسول الله (ﷺ)! فرمان دهید تا این قوم را هلاک کنیم!"

آن پیامبر رحمت و مرحمت در حالی که دچار ظلم فجیعی شده بود، باز هم در حق این قوم دعای بد ننمود و دستانش را برداشت و چنین به خدای خود التجا نمود:

- پروردگارا! ضعف قوت، بیچاره گی و حقارت من را در نزد خلق، به خودت اظهار و حواله می نمایم. ای مرحمت کننده ترین مرحمت کننده ها! اگر بر من خشمگین نیستی، در برابر آنچه از بلا و محنت بر من رفته است، هیچ ملالتی ندارم!

- خدایا! تو قوم را هدایت کن! آنان غافل اند و نمی دانند!

- خدایا! تا وقتی که تو راضی نشده یی، از تو دست بردار نیستم و هم چنان عفو خواهم خواست!" (ابن هشام، ج، ۲، ۲۹-۳۰؛ هیشمی، ج، ۶، ۳۵؛ بخاری، بدء الوحی، ۷)

در باغی که پیامبر (ﷺ) به قصد استراحت در آن پناه برده بود، صاحب باغ فرزندان ربیعه، عتبه و شیبیه بودند، دلشان به حال او خون می شود و از دست

غلامش عدّاس طبقی انگور برایش می فرستد. عدّاس طبق انگور را به نزد رسول الله (ﷺ) گذاشت و به ایشان گفت:

"- بفرمایید، بخورید!"

رسول الله (ﷺ) با گفتن "بسم الله" به خوردن آغاز نمود.

این سخن دقت عدّاس را به خود جلب نمود. چون تا حال چنین سخنی را از کسی نشنیده بود. با تعجب و حیرت زیر لب گفت:

"- این سخن را مردمان این دیار نمی دانند و آن را بکار نیز نمی برند!؟

بعد با تعجب از پیامبر (ﷺ) پرسید:

- شما شخص متفاوتی هستید! شباهتی به انسان های این دیار ندارید!؟

رسول الله (ﷺ) نیز فرمود:

- تو از کجا هستی و منتسب به کدام دینی می باشی؟

عدّاس گفت:

- از مردمان نینوا هستم و پیرو دین عیسی مسیح می باشم.

رسول الله (ﷺ) فرمودند:

- پس تو از ملک بنده صالح خدا حضرت یونس بن متی (ع) هستی!

عدّاس با شنیدن این سخن، بیشتر متعجب شد و پرسید:

- تو حضرت یونس (ع) را از کجا می شناسی؟

رسول الله (ﷺ) فرمودند:

- یونس برادر من است. او یک پیامبر بود. من هم یک پیامبر هستم!"

بعد از شنیدن این سخنان چمشه ایمان از قلب عدّاس فوران نمود و از جا برخاست و بعد به دست و پاها پیامبر (ﷺ) افتید و با اشتیاق تمام کلمه شهادت

را بر زبان راند. (ابن هشام، ج ۲، ۳۰؛ یعقوبی، ج ۲، ۳۶)

چه سعادت بزرگی است که حضرت عدّاس (رض) زمانی که پیامبر (ﷺ) در دشوارترین حالت زنده گی اش قرار داشت، ایمان آورد و شرف تسلی نمودن،

پیامبر (ﷺ) را با ایمان آوردنش در چنین حالتی کمایی نمود. پیامبر (ﷺ) از ایمان آوردن او در آن حال چنان خورسند شده بود که تمامی رنج ها و مصاعبی که به آن دچار شده بود، را فراموش کرد.

سفر طائف رسول الله (ﷺ) درس های عبرت انگیز زیادی را در خود دارد:

۱. سفر طائف در قدم نخست نشان می دهد که انجام وظیفه تبلیغ از اهمیت زیادی بر خوردار می باشد. چون پیامبر (ﷺ) با وجود از دست دادن کاکایش ابوطالب و خانم مهربان شان حضرت خدیجه (رض) با صبر و استقامت این وظیفه مهم را ادامه و به سر رسانیده است.

۲. در حالی که مردمان طائف رسول الله (ﷺ) را با ضربات شدید سنگ خون آلود نمودند، پیامبر (ﷺ) در حق آنان دعای بد ننمود. این حالت نشان دهنده مرحمت و صبر پیامبر (ﷺ) می باشد و از طرفی اشاره یی هست برای یک مُبَلِّغ تا در مقابل مخاطبینش به چه اندازه با مهربانی و ملایمت رفتار نماید.

۳. پیامبر (ﷺ) در برابر تمامی این شکنجه ها و مظلّم که مردمان طائف بر ایشان روا داشتند، امید خود را از دست ندادند و برای هدایت آنان دعای خیر نمودند. کسی که دین مبین اسلام را تبلیغ می نماید، نباید هیچگاه نا امید شود، بلکه باید همیشه با صبر و استقامت برای هدایت مردم دعای خیر کند.

۴. رسول الله (ﷺ) در سخت ترین حالات واقع شده بالای شان، با ایمان آوردن یک غلام مسیحی بنام عدّاس تسلی یافتند. این حادثه نشان می دهد که مُبَلِّغ اگر نتیجه تمامی زحمات و تلاش های خود را نتواند هم حاصل کند، با ایمان آوردن یک شخص یعنی کمترین نتیجه نیز باید تسلی شود.

۵. ویژه گی هایی چون صبر، توکل، عزم و امیدواری که پیامبر (ﷺ) در این واقعه از خود نشان داده است، الگوی خوبی برای هر مُبَلِّغ دینی می باشد که با عمل نمودن به آن ها و رعایت موازین اخلاق اسلامی به هدف والای خدمت به دین اسلام دست یابد.

۶. کسی که دین مبین اسلام را به دیگران تبلیغ می نماید، اسلوب چگونگی برقراری ارتباط با دیگران را باید بداند و یک فرد با شخصیت باشد. قسمی که



پیامبر (ﷺ) با عداس رفتار نمود، مبلغ دین نیز باید بداند که در کجا و چه زمانی باید برای مخاطبش چه چیزی را بیان نماید.

جنیات با شنیدن صدای قرآن کریم از زبان مبارک رسول کریم (ﷺ) ایمان می آورند.

در راه بازگشت از سفر طائف، وقتی رسول الله (ﷺ) در جایی که اُتراق نموده بود و قرار بود، شب را سپری نماید، قرآن تلاوت می نمودند. گروهی از جنیات تلاوت ایشان را شنیدند و با درک حقیقت، همه شان به رسول الله (ﷺ) ایمان آوردند و باعهده دار شدن وظیفه تبلیغ دین مبین اسلام نزد اقوام شان برگشتند. (ابن سعد، ج، ۱، ۲۱۲)

آنان به اقوام شان چنین گفتند:

"ای قوم ما! قرآنی را که ما را به راه راست هدایت می نمود، شنیدیم و به آن ایمان آوردیم. بعد از این هیچ چیزی را به خدای خود شریک نخواهیم کرد." بعد از آن خداوند متعال با نازل نمودن سوره "الجن" از شنیده شدن قرآن کریم توسط جنیات، ایمان آوردن آنان و سخن گفتن ایشان در این باره با اقوام شان، پیامبر (ﷺ) را مطلع ساخت:

قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا * يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَمْ نُشْرِكْ بِرَبِّنَا أَحَدًا * ﴿الجن، ۱-۲﴾

ترجمه: "ای رسول ما! بگو: مرا وحی رسیده که گروهی از جنیات [آیات قرآن را هنگام قرائت من] استماع کرده اند و پس از شنیدن، گفته اند که ما از قرآن آیات عجیبی شنیدیم که به راه خیر و صلاح هدایت می کند. بدین سبب ما به آن ایمان آورده ایم و دیگر هرگز به خدای خود مشرک نخواهیم شد. ۴۶"

۴۶. بخاری، تفسیر، ۷۲، الأذان، ۱۰۵؛ مسلم، صلاة، ۱۴۹.

خداوند متعال در سوره الاحقاف آیات ۲۹ الی ۳۲ از این مورد چنین تذکر به عمل آورده است:

وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ * قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ * يَا قَوْمَنَا أَجِئُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ * ﴿الاحقاف، ۲۹، ۳۲﴾

ترجمه: "و {یاد آر وقتی که ما تنی چند از جنیان را متوجه تو گردانیدیم که استماع آیات قرآن کنند. چون نزد رسول رسیدند، با هم گفتند: گوش فرا دهید. چون قرائت تمام شد به سوی قوم شان برای هشدار {و تبلیغ و هدایت} باز گردیدند. گفتند: ای طائفه ما، ما {آیات} کتابی را شنیدیم که پس از موسی نازل شده در حالی که کتب آسمانی تورات و انجیل را که در مقابل او بود به راستی تصدیق می کرد و {خلق را} به سوی حق و طریق راست هدایت می فرمود. ای طائفه ما، شما داعی حق {محمد مصطفی (ﷺ)} را اجابت کنید و به او ایمان آرید تا خدا از گناهان تان در گذرد و شما را از عذاب دردناک قیامت نگاه دارد. هرکه داعی حق را اجابت نکند در زمین مفر و پناهی از قهر خدا نتواند یافت و جز او هیچ یار و یابوری نخواهد داشت و چنین کسان در ضلالت و گمراهی آشکار هستند."

رسول الله (ﷺ) که از مکه بسوی طائف به مقصد هجرت بیرون شده بود، بر اساس اصول جامعه عرب، ایشان تنها با حمایت یک فرد اهل مکه می توانست دوباره به آن جا برگردند. از این سبب در وقت برگشتن از طائف و حرکت از نخله به مکه وقتی به غار حراء رسیدند، در آن جا توقف کردند و به وسیله یکی از افراد مکه که در آن جا با ایشان ملاقی شد، نخست به اخنس بن شریق، بعد سهیل بن عمرو و مطعم بن عدی پیام فرستاد و در آن پیام از آنان چنین خواست:

"- آیا محمد (ﷺ) را تا زمان به سر رسانیدن وظیفه و رسالتی که خداوند متعال برایش محول نموده است، تحت حمایت خود قرار می دهید؟

اخنس بن شریق و سهیل بن عمرو این پیشنهاد رسول الله (ﷺ) را قبول نمودند. اما مُطعم بن عدی به این پیشنهاد پیامبر (ﷺ) پاسخ مثبت داد. ایشان آن شب را در خانه مُطعم سپری نمود. وقتی صبح فرا رسید، مُطعم فرزندان را نیز با خود گرفت و میان قوم خود رفت و چنین گفت:

- سلاح های خود را بردارید و در کنار ارکان مکه بایستید!

وقتی به کعبه رسید؛ رو به اقوام خود نمود و چنین صدا زد:

- ای جماعت قریش! محمد (ﷺ) را در حمایت خود قرار دادم! من بعد هیچ کسی به او کاری نداشته باشد."

پیامبر (ﷺ) بعد از طواف کعبه و ادای دو رکعت نماز به خانه شان رفت. مطعم و فرزندان پیامبر (ﷺ) را تا رفتن به خانه شان محافظت نمودند. (ابن سعد، ۲۱۲؛ ابن کثیر، البدایه، ج ۲، ۱۸۲)

از این واقعه سال های زیادی گذشت. اما مطعم که با نور ایمان هدایت نشده بود، در غزوۀ بدر در مقابل مسلمین جنگید و کشته شد. وقتی بعد از غزوۀ بدر بحث روی این که با اسیران جنگی چه باید کنیم، جاری بود؛ پیامبر (ﷺ) به فرزند مطعم، جبیر بن مطعم که از اسیران بود، نظر کرد و گفت:

"اگر امروز مطعم زنده می بود و از من می خواست که همه اسیران را به او ببخشم و بدون اخذ فدیۀ آن ها را رها کنم، این کار را می کردم."

پیامبر (ﷺ) باگفتن این سخن پاسداری و وفای خود را در برابر مطعم نشان داد. (بخاری، خمس، ۱۶؛ هشام، ج ۱، ۴۰۴-۴۰۶)

حس وفاداری پیامبر (ﷺ) در برابر یک مشرک که هنگام تبلیغ دین مبین اسلام به ایشان کمک کرده بود، نشانگر یک اخلاق بس عظیم می باشد.

دیدار پیامبر (ﷺ) با قبایل مختلف و دعوت آن ها به سوی یکتا

پرستی

بعد از سفر طائف رسول الله (ﷺ) مدتی از مردم جامعه عزلت گزیدند. بعد از آن دوباره به دعوت شان ادامه دادند. وقتی رفتار زشت و نا پسند مشرکین مسلمانان را دچار چالش های زیادی نمود، خداوند متعال به پیامبر (ﷺ) دستور داد تا با قبایل دیگر عرب نیز دیدار و آنان را به اسلام دعوت نماید.

رسول الله (ﷺ) در موسم حج نیز در بازار های مکه چون عُکاظ، مُجَنّه و ذُوالمَجَانین برای مردم قرآن کریم می خواند، سخنان پند آمیز می گفت و آنان را به اسلام دعوت می نمود.

جابر (رض) چنین روایت می کند:

"رسول الله (ﷺ) در موسم حج در محلی بنام وقفه خود را برای حجاج معرفی و برای آنان چنین می گفت:

‘- آیا کسی میان شما نیست که مرا نزد قوم خود ببرد. تا برای شان اسلام را تبلیغ کنم؟ قریش مانع تبلیغ کلام پروردگارم شد.' (ابوداود، سنت، ۱۹-۲۰)

اما از میان آنان کسی که پیامبر (ﷺ) را حمایت و ایشان را در این راه همکاری نماید، بیرون نمی شد. بر عکس تعدادی از آنان با رفتار زشت و پیشانی در هم کشیده با ایشان، برخورد می نمودند. تعدادی از آنان هم به پیامبر (ﷺ) می گفت: "تو را قومت بیشتر از ما می شناسد! چرا آنان تا حال از تو تبعیت ننموده اند؟" و این گونه با ایشان بحث و جدل می نمودند. رسول الله (ﷺ) نیز با دادن پاسخ های مناسب ایشان را به سوی حق دعوت می نمود. (احمد، ج، ۲، ۳۲۲؛ ابن سعد، ج، ۱، ۲۱۶)

فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) این دعوت و تبلیغ شان را چنان افزایش داده بودند که اگر فردی از مصر و یا یمن به مقصد حج حرکت می نمود، قومش برای او می گفت:

"- هشدار که تو را جوان قریشیان از دینت بیرون نکنند!" (حاکم، ج، ۲،

(۴۲۵۱/۶۸۱)

روزی از روزها رسول الله (ﷺ) در منا (منی) نزد قبیله بنی شیبان بن ثعلبه رفت. وقتی خود را به آنان معرفی نمود، یکی از بزرگان قبیله بنام مفروق بن عمرو از ایشان پرسید:

"ای برادر قریشی ام! تو انسان ها را به چه چیز هایی دعوت می نمایی؟ رسول الله (ﷺ) آمد و نزد آن ها نشست. حضرت ابوبکر (رض) نیز به پا ایستاد و ایشان را با شال خود زیر سایه قرار داد. تا خورشید پیامبر (ﷺ) را اذیت ننماید. رسول الله (ﷺ) به مفروق چنین گفت:

- من شما را به نبودن خدایی به غیر از خدای یگانه که هیچ مثل و ماندی ندارد، شهادت تان به پیامبر خدا بودن من، کمک و محافظت کردم تا انجام تمامی اوامر و دساتیری که خداوند مرا به آن مؤظف ساخته است، دعوت می نمایم. چون قریش در برابر اوامر خداوند متعال قرار گرفت و به پیامبرش بهتان نمود. آنان با انتخاب باطل به حق پشت نمودند. خداوند از همه چیز مستغنی و لایق ثنا و صفت می باشد!

مفروق بار دیگر پرسید:

- ای برادر قریشی ام! تو به چه چیز دیگری به غیر از این ما را دعوت می نمایی؟

رسول الله (ﷺ) این آیات را از سوره انعام برایش تلاوت نمود:

قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا
أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرُبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطْنٌ
وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكَُمْ وَصَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ* وَلَا
تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ
لَا تَكْلَفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكَُمْ

وَصَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ* وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ
فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ* ﴿الانعام، ۱۵۱-۱۵۳﴾

ترجمه: "بگو: بیایید تا آنچه خدا بر شما حرام کرده همه را بر شما بخوانم و آن این که به هیچ وجه شرک به خدا نیاورید و به پدر و مادر احسان کنید و فرزندان خود را از بیم فقر نکشید. ما شما و آن ها را روزی می دهیم و دیگر به کارهای زشت آشکار و نهان نزدیک نشوید و نفسی را که خدا حرام کرده (محترم شمرده) جز به حق به قتل نرسانید. خدا شما را به این اندرزها سفارش نموده، تا باشد که تعقل کنید!

هرگز به مال یتیم نزدیک نشوید جز به آن وجه که نیکوتر است، تا آن که به حد رشد و کمال رسد و به راستی و عدالت، کیل و وزن را تمام بدهید. ما هیچ کس را بیشتر از قدر توانایی او تکلیف نکرده ایم. هرگاه سخنی گوئید، به عدالت گرایید هر چند در باره خویشاوندان باشد و به عهد خود وفا کنید. این است سفارش خدا به شما، تا باشد که متذکر و هوشمند شوید.

این است راه راست من، از آن پیروی کنید و از راه های دیگر که موجب تفرقه شما از راه اوست متابعت نکنید. این است سفارش خدا به شما، شاید پرهیزگار شوید."

مفروق بار دیگر پرسید:

- ای برادر قریشی ام! تو دیگر به چه چیز هایی ما را دعوت می کنی؟ به خدا سوگند این چیز هایی را که تو گفتی کلام بشر نیست! اگر کلام بشر می بود، ما آن ها را خوب تر از تو می دانستیم!"

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ
وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ* ﴿التحل، ۹۰﴾

ترجمه: "همانا خدا {خلق را} فرمان به عدل و احسان می دهد و به بذل و عطاء خویشاوندان امر می کند و از افعال زشت، منکر و ظلم نهی می کند و به شما پند می دهد، تا موعظه خدا را بپذیرید."

مفروق این بار نیز گفت:

- ای برادر قریشی ام! به خدا سوگند تو مرا به عالی ترین اخلاق و بهترین اعمال دعوت نمودی! قومی که تو را دروغ گو گفته اند، محقق که در حقت بهتان نموده اند!"

از سران و بزرگان این قبیله هانی و مثنی نیز که در کنار مفروق گوش به سخنان پیامبر (ﷺ) داده بودند، چنین گفتند. اما بدون این که با اقوام شان در این خصوص بحث و تبادل نظر نمایند، این پیشنهاد رسول الله (ﷺ) را رد نمودند و گفتند که این پیشنهاد را اقوام ما قبول نخواهد کرد و هم چنان ما با کسرا و فارس ها پیمانی بسته ایم که قبول این پیشنهاد، آنان را ممنون نخواهد کرد.

در نتیجه در حالی که وجداناً حقانیت رسول الله (ﷺ) را تصدیق می نمودند. اما به سبب ترس از دست دادن منافع شان و بلایی که ممکن از قبول این پیشنهاد بر سرشان بیاید، این درخواست رسول الله (ﷺ) را رد نمودند. (ابن اثیر، أسد الغابه، ج، ۵، ۲۵۰-۲۵۱؛ ابن کثیر، البدایه، ج، ۲، ۱۸۷-۱۸۹)

در این مواقع رسول الله (ﷺ) مشقت هایی را تحمل می نمود که در عقل و خیال هم نمی گنجید. در مورد مشقت ها و مصاعبی که رسول الله (ﷺ) هنگام دعوت و تبلیغ دین مبین اسلام با آن مواجه شده است، حضرت مدرک الازدی (رض) چنین نقل می کند:

"به همراه پدرم حج می نمودیم. وقتی در منا (منی) قرار گرفتیم، با یک جماعت بر خوردیم. از پدرم پرسیدم:

‘- این جماعت چرا این جا جمع شده اند؟

پدرم گفت:

- این جماعت از برای این شخصی که دین قومش را ترک نموده است، این جا گرد هم آمده اند!

وقتی به سمتی که اشاره نمود، نگاه کردم. رسول الله (ﷺ) را دیدم. ایشان خطاب به آن جماعت چنین می گفت:

- ای انسان ها! "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" بگویید و نجات یابید!

تعدادی از مردم آن جماعت به چهره دُرفشان آن جناب آب دهان می انداختند، تعدادی نیز بر سرش خاک می پاشید و تعدادی هم ایشان را مورد تحقیر قرار می دادند. این حالت تا ظهر همان روز ادامه یافت. بعد دیدم دختری که گردن و گلویش باز بود و در دستش ظرفی پر از آب و دستمال وجود داشت، آمد و گریه کنان آب را به رسول الله (ﷺ) داد. رسول الله (ﷺ) ظرف را از دستش گرفت و از آن آب نوشید و دست و رویش را با آن شست. بعد سرش را بلند نمود و فرمود:

"فرزندم! گردن و گلویت را با چادرت بپوشان! تو از این که شاید پدرت در دامی بیفتد، کشته و ذلیل شود، نترس!"

من در مورد کیستی این دختر که نزد ایشان آمده بود، از اطرافیانم سؤال کردم. آنان گفتند:

"دخترش زینب (رض) است!" (ابن اثیر، اُسد الغابه، ج، ۵، ۱۳۰؛ هبشی، ج، ۶، ۲۱)

حضرت زینب (رض)، فاطمه (رض) و دختران دیگر پیامبر (ﷺ) دوران کودکی و جوانی شان را در ضعیف ترین دوران اسلام و زمانی که مسلمانان بسیار مورد اذیت و آزار قرار می گرفتند، سپری نموده اند. حضرت زینب (رض) و خواهرش فاطمه (رض) نیز به اندازه پیامبر (ﷺ) و مسلمین مورد آزار و اذیت قرار می گرفتند، آنان نیز از این مظالم به دور نمی ماندند. وقتی که پدرشان از خانه برای تبلیغ اسلام بیرون می شد، آنان یا با تشویش و نگرانی در عقب دروازه انتظار ایشان را داشت و یا پدر بزرگوار شان حضرت محمد (ﷺ) را گام به گام تعقیب و ایشان را محافظت می نمودند.

دختران پیامبر (ﷺ) بعد از وفات مادرشان حضرت خدیجه (رض) نیز با پدر همکار و شریک رنج ها و درد های شان بودند. در برابر تمامی سختی هایی که به ایشان رسیده است، آنان نیز محزون شده اند و اشک چشم ریخته اند. فاطمه خون های بدن پیامبر (ﷺ) را پاک می نمود و زینب با آب دستان

و رخسار مبارک ایشان را می شست. به این ترتیب سال های بی شماری را با عذاب و ترس سپری نموده اند.

یکی از قبایلی که رسول الله (ﷺ) در بازار عُکَّاز آنان را به اسلام دعوت نموده بود، قبیله بنی عامر بن صعصعه بود. پیامبر (ﷺ) نزد آنان رفت و به آنان گفت:

"- من پیامبر و فرستاده خدا هستم! اگر نزد شما بیایم، تا زمانی که اوامر خدا را به مردم نرسانیده ام و وظیفه پیامبری ام را اختتام نبخشیده ام، از من محافظت و حمایت می کنید؟ هیچ یکی از شما را نیز به این کار مجبور نخواهم ساخت!"

- ما، نه تو را از نزد خود می رانیم و نه به تو ایمان می آوریم. اما تا به پایان رسانیدن وظیفه دعوت و تبلیغ از تو محافظت می کنیم!

در این هنگام شخصی از آن قبیله به نام بیحار بن فراس به پیامبر (ﷺ) نزدیک شد و بعد از این که دانست او چه کسی است، زیر لب گفت:

- به خدا سوگند! اگر این شخص را می توانستیم از قریشیان بگیریم، به وسیله او بر تمام اعراب سروری می یافتیم!"

بعد از آن رسول الله (ﷺ) پرسید:

- اگر ما به تو بیعت کنیم و خداوند (ج) نیز تو را در مقابل دشمنانت غالب کند، آیا بعد از تو رهبری و ریاست به ما باقی خواهد ماند؟

رسول الله (ﷺ) فرمودند:

- این کار به خدا مربوط است! او هر آن کسی را که خواسته باشد، او را بر خواهد گزید!

در این حال بیحار بن فرس گفت:

- یعنی ما خود و سینه خود را بخاطر تو در مقابل تیرهای قبایل عرب سپر کنیم و وقتی که خداوند متعال تو را مظفر گردانید، بعد رهبری و ریاست هم به

شخص دیگری داده خواهد شد. چنین است ها؟! پس این کار هیچ نفعی برای ما ندارد!"

بعد از این سخن، رخ به سوی قومش نمود و با صدای بلند به آنان گفت:
"- در این بازار بدتر و ضرر دیده تر از شما کسی را نمی بینم. شما تمام قبایل عرب را در مقابل خود قرار خواهید داد! آیا قومش او را بهتر از شما نمی شناسد؟ اگر قومش از او خیری می دید، بهتر از هرکسی او را همکاری و حمایت می نمود.

بعد رخ به سوی پیامبر (ﷺ) نمود و گفت:
- فوراً از این جا بر خیز و برو!"

وقتی رسول الله (ﷺ) از نزد آنان برخاست و بر شترش سوار شد، بیحارای پست فطرت ناگهان به سینه شتر زد. شتر لغزید و بر زمین افتید و پیامبر (ﷺ) را نیز به زمین انداخت. در این لحظه یک زن مسلمان بنام ضباعه بنت عامر وقتی این حقارت و اذیت بر پیامبر (ﷺ) را دید، رخ به سوی مردان قبیله اش نمود و گفت:

"- ای بنی عامر! آیا کسی در میان شما نیست که از برای من، رسول خدا (ﷺ) را که در پیش چشمان ما مورد اذیت و آزار قرار می دهد، از شرّ اینان رها نماید؟"

سه تن از فرزندان کاکای این خانم فوراً به بیحارا حمله ور شدند و حقّش را در کف دستش نهادند.

بعد از این حادثه رسول الله (ﷺ) در حق این سه شخص چنین دعای خیر نمود:

"پروردگارا! به اینان برکت عطاء نما!"

از برکت دعای پیامبر (ﷺ) خداوند متعال برای آن ها ایمان نصیب نمود و در نهایت به مرتبه عظیم شهادت نایل شدند. چون هر آن شخصی که پیامبر (ﷺ)

در حقش دعای برکت و خیر کند، آن شخص به مرتبه عظیم شهادت نایل می شد.

پیامبر (ﷺ) با وجود مواجه شدن به انواع رفتارها و برخورد های زشت انسان ها، از دعوت و تبلیغ دین مبین اسلام خسته و ملول نمی شد و به تمامی قبایلی که به بازار می آمدند، اسلام را تبلیغ و آنان را به دین مبین اسلام دعوت می نمودند.

ازدواج پیامبر (ﷺ) با حضرت سوده (رض)

حضرت سوده (رض) قبل از ازدواج با پیامبر (ﷺ)، منکوحه سکران بن عمرو بود. وقتی مسلمانان دچار شکنجه و مظلوم مشرکین شدند، به حبشه هجرت نمودند. سکران بعد از مدتی در آن جا وفات نمود. حضرت سوده (رض) بی سر پرست و تنها مانده بود. او برای این که بهترین نمونه های فداکاری و وفاداری در راه اسلام را از خود نشان داده بود، خداوند (ج) شرف ازدواج با پیامبر (ﷺ) را نصیب او کرد. پیامبر (ﷺ) نیز برای نجات مادر مان حضرت سوده (رض) از این حالت ناگوار، با ایشان ازدواج نمود.

حضرت سوده (رض) برای این که از شوهر قبلی شان، پنج و یا شش فرزند کوچک داشت، نخست جرأت ننمود، تا با پیامبر (ﷺ) ازدواج نماید. متردد و مضطرب بود. وقتی حضرت پیامبر (ﷺ) دید، او در این امر متردد است. از او پرسید:

" - چه چیزی مانع ازدواجت با من می شود؟

حضرت سوده (رض) گفت:

- به خدا سوگند یاد می کنیم یا رسول الله (ﷺ)! من که دوست داشتنی تر از شما کسی را ندارم، چه چیزی مانع ازدواجم با شما شده می تواند؟ تنها تردد و هراس من از این است که مبدا این فرزندان کوچک ام، هر صبح و شام در اطراف تان جمع شوند و با سر و صدای شان شما را ناراحت کنند. در غیر صورت من این کار را برای ممنونیت و رضایت شما، با خورسندی و خوشی قبول



می نمودم." (ابن سعد، ج، ۸، ۵۳-۵۷؛ احمد، ج، ۱، ۳۱۸-۳۱۹؛ ج. ۵، ۲۱۱؛ هیشمی، ج، ۴، ۲۷۰)

این ازدواج مبارک در سال دهم نبوت در ماه مبارک رمضان صورت پذیرفت. حضرت سوده مادر مان بسیار مراقب پیامبر (ﷺ) می بود و در امر خدمت گذاری ایشان هیچ کوتاهی نمی نمود. او رفیق دوران تنهایی های پیامبر (ﷺ) بود. دختران کوچک پیامبر (ﷺ) را که از مادر یتیم مانده بود و نیاز به شفقت و محبت مادر داشت، به خوبی مراقبت می نمود. آنان را با محبت بزرگ کرد.



سال یازدهم نبوت

دیدار مبارک و سرنوشت سازِ عَقَبه

در یکی از شب‌ها شش تن از اهالی مدینه که برای زیارت کعبه آمده بودند، با پیامبر (ﷺ) در آن جا مقابل شدند. وقتی سیمای پیامبر (ﷺ) را دیدند، میان خود گفتند:

"- این چه انسان خوب و زیبایی است!"

در قلوب‌شان بهره و حظّ غیر قابل وصفی از پیامبر گرامی (ﷺ) ایجاد شد. زنگ‌ها و سیاهی‌های موجود درون‌شان نسبت به رسول الله (ﷺ) آهسته آهسته زدودن گرفت. در آن هنگام پیامبر (ﷺ) به آنان نزدیک شد و به اساس نیاز وظیفهٔ نبوت‌شان قسمی که همه را به اسلام دعوت می نمود، آنان را نیز برای دعوت به اسلام چنین صدا زد:

"- کمی بنشینید تا باهم صحبت کنیم!"

این گروه با سعادت اهل مدینه که متشکل از شش نفر بود، متعجب شدند و سخن گفتن چنین شخصیتی را برای خودشان مایهٔ فخر شمردند. فوراً اطراف پیامبر (ﷺ) چون پروانه‌ها حلقه زدند.

پیامبر (ﷺ) با خواندن آیاتی از قرآن کریم به آنان اسلام را تبلیغ نمود. هم چنان به آنان تصریح نمود که اگر سعادت هر دو جهان را می خواهند، باید اسلام بیاورند. مردمان مدینه و این گروه شش نفری از پدران‌شان و یهودیان شنیده بودند که قرار است پیامبری به همین زودی‌ها ظهور نماید. وقتی دعوت پیامبر (ﷺ) را شنیدند، با خود گفتند:

"دوستان! به خدا سوگند این شخص همان کسی است که یهودیان از ظهورش خبر می دادند! مراقب باشید که یهودیان به ایمان آوردن به او نسبت به ما سبقت نه جویند!"

به چهره پیامبر (ﷺ) که در اولین نگاه حیران شده بودند، بار دگر دیدند و به حقانیت گفته های ایشان به خوبی پی بردند و دعوت ایشان را با پاسخ مثبت اجابت نمودند. همه با هم کلمه شهادت را بر زبان راندند:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ

پیامبر (ﷺ) که در جستجوی مکانی امن برای مسلمانانی بود که در مکه از مظالم قریش به ستوه آمده بودند. از این رو از آن ها پرسیدند که اگر خود با مسلمانان به مدینه بیایند، آن ها می توانند با ایشان همکاری نمایند یا خیر؟

آن ها به پیامبر (ﷺ) در مورد شدت دشمنی موجود میان قبایل اوس و خزرج در مدینه خبر دادند و گفتند که اگر مسلمانان امسال به مدینه بیایند، شاید نتوانند به معنای واقعی اش آنان را همکاری نمایند. از این جهت یک سال از پیامبر (ﷺ) مهلت خواستند. آنان وعده سپردند که بعد از رجعت به مدینه مردمان آن دیار را به اسلام دعوت و سال بعد برای زیارت حج بیت الله شریف به مکه بیایند.

این قافله کوچک اسلام با نشاط، شور و شوق متفاوتی به دیارشان برگشتند. آن ها از گرد و غبار جهالت پاک، سنگینی چالش های روزگار از شانه های ایشان بر طرف شده بود. مثل پرندۀ سبک بالی شده بودند که به هر آن جهتی که می خواستند می توانستند پرواز کنند. وقتی به مدینه رسیدند، وصف آن خورشید کونین حضرت محمد (ﷺ) را آغاز و دیگران را به اسلام دعوت نمودند. در نتیجه دعوت و تبلیغ آنان، هیچ خانه یی در مدینه باقی نمانده بود که در آن از رسول الله (ﷺ) سخنی به میان نیامده باشد. (نگاه، ابن هشام، ج، ۲، ۳۸؛ ابن سعد، ج، ۱، ۲۱۹؛ هبشی، ج، ۶، ۴۰)

معراج، لطف بی بدیل خداوند متعال برای حبیبش حضرت محمد مصطفی (ﷺ)

واقعه اسراء ۱۸ ماه قبل از هجرت پیامبر (ﷺ) به وقوع پیوسته است. این هدیه بی همتای خداوند متعال که بنام اسراء و معراج نامیده شده است، لطفی

می باشد که از درک انسان بالاتر و با برداشته شدن تمامی پرده های بشری، با معیارات الهی محقق شده است. چون در واقعه معراج مفهوم زمان و مکان در مفهوم ممکن عقل بشری از میان برداشته شده است. یک سفر بسیار طولانی که عمرِ ملیارد ها انسان نمی تواند، با آن برابری کند، در کمتر از یک ثانیه انجام شده است.

خداوند متعال در این باره می فرماید:

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَا بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿۱﴾ (الاسراء، ۱)

ترجمه: "پاک و منزّه است خدایی که در {مبارک} شبی بنده خود {محمد (ﷺ)} را از مسجد الحرام {مکه معظمه} به مسجد اقصاء که پیرامونش را مبارک و پر نعمت ساختیم، سیر داد، تا آیات و اسرار غیب خود را به او بنماییم که او {خدا} به حقیقت شنوا و بیناست."

شروع این آیه مبارک با واژه "سبحان" (پاک گردانیده شده) که نشانگر بی عیب و نقص بودن خداوند (ج) می باشد، آغاز می گردد. از این جهت درک واقعه فوق العاده معراج به وسیله عقل بشری با تمام وجوهش مقدور نمی باشد. خداوند متعال عاری از هرگونه عیب و نقص بوده و قادر به انجام هر کاری است. خداوند متعال با آوردن این واژه در آغاز آیه مبارکه خود را از هرگونه عیب و نقصی چون عاجزی و ناتوانی مبرا نموده است.

واژه "اسراء" به معنی سفر شب می باشد. در این حادثه پیامبر (ﷺ) از مسجد الحرام به مسجد الاقصاء برده شده و از آن جا با صعود به سماوات به معراج مشرف شده است. پیامبر (ﷺ) نخست به مسجد الاقصی رفته و از آن جا به بعد به زعامت حضرت جبرئیل (ع) تا "سدره المنتهی" به بالا عروج نموده است.

فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) این حادثه را چنین بیان می نمایند:

"من در قسمت حطیم خانه کعبه میان خواب و بیداری بودم. نردم رهواری از مرکب بزرگتر و از اسب کوچکتر حیوانی سفید رنگ آورده شد. این حیوان

"بُراق" بود. پاهای پیشینش را با گذاشتن به دور ترین نقطه یی که چشم می توانست آن را ببیند می گذاشت و سیر می کرد. مرا به آن سوار نمودند. به این ترتیب حضرت جبرئیل (ع) مرا برد و تا آسمان دنیا رفتیم. در آسمان دنیا حضرت جبرئیل (ع) خواست تا در باز شود.

از عقب در پرسیده شد:

‘ - چه کسی آمده است؟

حضرت جبرئیل (ع) گفت:

- محمد (ﷺ).

دو باره از عقب در پرسیده شد:

- آیا به او دعوت نامهٔ معراج فرستاده شد؟

حضرت جبرئیل (ع) گفت:

- بلی!

بعد چنین صدا بر آمد:

- پس، خوش آمده اند! و چه خوش تشریف آورده اند!

بعد در باز شد. وقتی از در گذشتیم، در آن جا حضرت آدم (ع) را دیدم.

در آن وقت برایم گفته شد:

- این پدر بزرگوار تان حضرت آدم (ع) است. او را سلام کن!

من نیز سلام کردم. ایشان نیز جواب سلام مرا دادند و بعد گفتند:

- فرزند صالحم خوش آمدی! پیامبر صالح خوش آمدی!

بعد حضرت جبرئیل (ع) مرا به بالا برد و به آسمان دوم رسیدیم. در آن جا

با حضرت یحیی (ع) و حضرت عیسی (ع) مقابل شدم. آنان پسران خالهٔ یک دیگر بودند.

بعد حضرت جبرئیل (ع) مرا به آسمان سوم برد و در آن جا حضرت یوسف

(ع) را دیدم. در آسمان چهارم حضرت ادريس (ع)، در آسمان پنجم حضرت



هارون (ع) و در آسمان ششم نیز با حضرت موسی (ع) مواجه شدیم. حضرت موسی (ع) خطاب به من گفت:

- ای برادر صالح من، خوش آمدی و ای پیامبر صالح خوش آمدی!

وقتی من از ایشان گذشتم و بالاتر رفتم، گریست. از او پرسیدم:

- چرا می گریی؟

حضرت موسی (ع) گفت:

- چون بعد از من یک جوان به پیامبری رسید. تعداد افراد امت او که به جنت داخل می شوند، از تعداد افراد امت من که وارد جنت می شوند بیشتر خواهد بود!^{۴۷}

بعد حضرت جبرئیل (ع) مرا به آسمان هفتم برد. در آن جا حضرت ابراهیم (ع) را دیدم. حضرت جبرئیل (ع) برایم گفت:

- این پدرت ابراهیم (ع) است. به او سلام بده!

به او سلام دادم. او نیز سلام مرا پاسخ داد. بعد فرمود:

فرزند صالح ام، خوش آمدی. پیامبر صالح خوش آمدی!

حضرت ابراهیم (ع) بعد چنین اضافه نمود:

به امت سلام مرا برسان و به آنان از زیبایی خاک جنت، گوارایی آب آن و وسعت و همواری زمینش بحث کن. برای شان بگو که در جنت نهال بیشتری بکارند. نهال شاندن در جنت عبارت از، "سُبْحَانَ اللَّهِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" گفتن است.

بعد به "سدره المنتهی" برده شدم. میوه های آن جا مثل کوزه های سفالین یمن بزرگ و برگ های درختانش به اندازه گوش های فیل بود.

جبرئیل (ع) برایم گفت:

- خوب، این جا "سدره المنتهی" می باشد!

۴۷. گریه حضرت موسی (ع) ناشی از حسد نیست، بلکه برعکس از جهت و تعداد امت، قلت امتش نسبت به پیامبر اسلام حضرت محمد مصطفی (ﷺ) ایشان را محزون می نمود.

در این جا چهار نهر موجود است. دوتا از این نهر ها نهر باطنی و دوتای دیگر آن نهر ظاهری می باشد.

از حضرت جبرئیل (ع) پرسیدم:

- این نهر هایی که می گویی چیست؟

حضرت جبرئیل (ع) چنین پاسخ داد:

- این دو نهر باطنی، دو نهر جنت است و آن دو نهر ظاهری، یکی نهر نیل و دیگری نهر فرات می باشد...! (بخاری، بدء الخلق، ۶؛ انبیاء، ۲۲، ۴۳؛ مناقب الانصار، ۴۲؛

مسلم، ایمان، ۲۶۴؛ ترمذی، تفسیر، ۴۹، دعوات، ۵۸؛ نصایح، ۱؛ احمد، ج، ۵، ۴۱۸)

در سدره المنتهی حضرت جبرئیل (ع) به من گفت:

- ای رسول خدا! از این به بالاتر تنها می روی!

رسول الله (ﷺ) از او پرسید:

- چرا ای جبرئیل (ع)؟

حضرت جبرئیل (ع) چنین پاسخ داد:

- خداوند متعال برای من اجازه آمدن تا این نقطه را داده است. اگر گامی

از این فراتر نهم، می سوزم و خاکستر خواهم شد!" (رازی، ج، ۲۸، ۲۵۱)

بعد از آن پیامبر (ﷺ) به تنهایی به سفر شان ادامه داد. در این سفر خداوند سبحان برایش انوار و تجلیات خارق العاده ئی احسان نمود و به دیدار جمال الهی مشرف شد.

بیان و وصف چشم دید ها و واقعات به وقوع پیوسته از این سفر، با تمام جوهش، به مثابه تلاش برای بیان و جا سازی یک حقیقت ماورای درک بشر، در چهار چوب ذهنی انسان می باشد. ماهیت و حقیقت واقعی این سفر راز نیست ابدی، میان خداوند (ج) و حبیبش محمد مصطفی (ﷺ).

همچنان خداوند متعال می خواست قلب پر غم و اندوه پیامبر (ﷺ) را که در سفر طائف متحمل مشقت ها و رنج های بیشماری شده بود، پر از شادی و سرور نماید.

الحاصل رسول الله (ﷺ) شایسته فضل و کرم بی بدیل خداوند متعال قرار گرفت که قبل از ایشان هیچ پیامبری به این مقام و مرتبه نائل نشده بود. این لطف و احسان خداوند متعال در آیه کریمه چنین بیان شده است:

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ * ﴿النجم، ۹﴾

ترجمه: "فاصله حبیب الله با پروردگارش! {چنان قریب شد که} با او به قدر فاصله دو کمان یا نزدیک تر از آن شد."

حضرت موسی (ع) در حالی که از پیامبران اولوالعزم^{۴۸} بود، وقتی زره یی از تجلیات انوار الهی بر او تابید، از بی هوشی بر زمین افتید. در این حال از سفر معراج پیامبر (ﷺ) و قرار گرفتن ایشان در نزدیک ترین قرار گاه ممکن با خداوند متعال، نشاندهنده واضح مرتبه، اقتدار و مقام علوی ایشان نزد خداوند متعال می باشد.

عروج پیامبر (ﷺ) به معراج و به شوق آمدن آسمان ها از حضور ایشان را شاعر ترکی زبان کمال ادیب کورکچی زاده، چنین به نظم در آورده است:

شب معراجده سیماسنی سیر ایتتی دیه کینیر یرلره گوک، سجده شکران اوله راک^{۴۹}

ترجمه: "آسمان با دیدن رخسار مبارک آن پیامبر در شب معراج، به قصد سجده شکر به سوی زمین مثل شبیه به قسمت داخلی خیمه مایل شد."

خداوند متعال واقعه معراج را در قرآن کریم چنین بیان نموده است:

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ * ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ * وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ * ﴿النجم، ۱-۸﴾

۴۸. صفتی است مخصوص پیامبرانی که در بلند ترین درجه و مقام نزد خداوند (ج) قرار داشته باشد.
۴۹. متن ترکی شعر: Şeb-i Mirac'da simasını seyretti diye *** Kapanır yerlere gök, secde-i şükran olarak

ترجمه: "قسم به ستاره چون فرود آید که صاحب شما {محمد مصطفی (ﷺ)} هیچ گاه در ضلالت و گمراهی نبوده است و هرگز به هوای نفس سخن نمی گوید. سخن او جز وحی غیر خدا نیست. او را {جبرئیل (ع)} همان فرشته بسیار توانا علم آموخته است. همان فرشته مقتدری که به خلقت کامل {و صورت ملکوتی بر رسول} جلوه کرد. آن رسول در اُفقِ اعلاء {سدره المنتهی} بود. آن گاه نزدیک شد و بیشتر نزدیک شد."

در این اثناء رسول الله (ﷺ) بر اثر جذبه و کشش الهی بیشتر به سوی آسمان کشیده شد. از مقام و جایگاهی که قرار داشت، بلند تر برده شد. به این ترتیب در شب معراج پیامبر (ﷺ) تنها در بلند ترین افق ها به شکل موازی قرار نگرفته، بلکه بسوی خدا نزدیک و نزدیک تر شده است. بعد از آن، تأثیر جذبه الهی شدت یافت. این شدت به اندازه یی ادامه یافت که پیامبر (ﷺ) در یک چشم به هم زدن در ماورا های بلند ترین افق ها قرار گرفت.

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى * ﴿النَّجْم، ۹﴾

ترجمه: "فاصله محمد مصطفی (ﷺ) با پروردگارش {به قدر دو کمان یا نزدیکتر از آن شد."

مفهوم "فاصله دو کمان" یعنی قربت رسول الله (ﷺ) با خداوند (ج) در شب معراج، در این آیه کریمه تشبیهی است برای تفهیم درک حقیقتی برای مخاطب انسانی که خارج از عقل و خیال آن می باشد. به این ترتیب عبارت "قَابِ قَوْسَيْنِ" اصطلاحی است که هم قربت فیزیکی و هم قربت معنوی را احتوا و هم چنان حقیقت متعالی یی که ماورای درک بشر است را افاده می کند. یعنی پیامبر (ﷺ) در این نقطه به قدری به پروردگارش نزدیک شد که تمامی واسطه ها گسیخته و پرده ها دریده شد و خداوند ذوالجلال بدون هیچ پرده و واسطه یی به پیامبرش وحی کرد:

فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ * ﴿النَّجْم، ۱۰﴾

ترجمه: "پس {خدا} به بنده خود وحی فرمود آنچه که هیچ کس درک آن نتواند کرد."

در این وحی یی که خداوند متعال بدون هیچ وسطه یی با پیامبرش سخن گفت، موارد ذیل تذکر یافته است:

۱. نماز: از مهمترین مواردی است که در شب معراج برای مسلمانان در یک شبانه روز پنج وقت فرض گردانیده شده است. پیامبر (ﷺ) بر اساس توصیه های حضرت موسی (ع) دو باره به خداوند (ج) رجعت می نماید و آن نمازی را که در شبانه روز پنجاه وقت بود، به لطف و مرحمت پروردگارش به پنج وقت تقلیل می دهد. به هر آن کسی که پنج وقت نماز را اداء کند، به اندازه پنجاه وقت نماز ثواب داده خواهد شد.

مؤمنانی که قلباً به خداوند متعال پیوند دارند، بر علاوه این نماز های پنج گانه، نماز های تهجد در شب، اوایلین^{۵۰} و اشراق^{۵۱} را در روز بر پا می دارند.

۲. دو آیه آخر سوره بقره در این شب وحی شده است.

در حدیثی که در مسلم شریف روایت شده است، چنین فرموده می شود:

"در شب معراج به پیامبر (ﷺ) سه چیز داده شد: پنج وقت نماز، آخرین آیات سوره بقره و مژده عفو گناه کاران به غیر از آنانی که به خدا شریک آورده اند." (مسلم، ایمان، ۲۷۹)

بر علاوه از چیستی، ماهیت و تفصیلات وحی تنها خداوند متعال و پیامبر (ﷺ) واقف است و بس.

پیامبر (ﷺ) در شب معراج بر علاوه ملاقات با پروردگارش شاهد حادثات و واقعات عبرت انگیز بسیار دیگری شد. وقتی ایشان از آن مقام مخصوص که

۵۰. نماز اوایلین همان نماز ضحی یا چاشتگاه است. این نماز از جمله نماز های سنت است و وقت آن از زمان طلوع آفتاب تا قبل از زوال آن از وسط آسمان می باشد.

۵۱. در حقیت نماز اشراق همان نماز ضحی است و یا می توان گفت که نماز اشراق جزئی از نماز ضحی یا اوایلین است؛ زیرا خواندن این نماز بعد از طلوع آفتاب مستحب است. نماز اشراق بعد از طلوع آفتاب و کمی ارتفاع آن از مخرجش، اداء می شود.

هیچ بشری را در آن راه نیست، بر می گشت، حضرت جبرئیل (ع) را در جایی که ایشان را تنها گذاشته بود، یعنی "سدره المنتهی" به شکل اصلی خودش دید. خداوند متعال در آیه کریمه چنین فرموده است:

وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ * عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ * ﴿النجم، ۱۳-۱۴﴾

ترجمه: "و یکبار دیگری هم او را (یعنی جبرئیل را) رسول مشاهده کرد، در نزد {مقام} سدره المنتی."

عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ * إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ * ﴿النجم، ۱۵-۱۶﴾

ترجمه: "بهشتی که مسکن متقیان است در همان جایگاه سدره المنتهی است. چون سدره را می پوشاند {از نور عظمت حق} آن چه که احدی از آن آگاه نیست."

از حضرت محمد (ﷺ) پرسیدند:

"- یا رسول الله (ﷺ)! سدره المنتهی با چه چیزی پوشانیده شده بود؟ رسول الله (ﷺ) فرمودند:

- سدره المنتهی با پروانه های طلایی پوشیده شده بود و بر بالای هر بال پروانه ها، یک مَلک نشسته بود و خداوند (ج) را تسبیح می گفت." (طبری، ج، ۲۷، ۷۵؛ مسلم، ایمان، ۲۷۹)

پیامبر (ﷺ) در این سفر آسمانی و دیدار با خداوند متعال به حقایق بزرگ و علوی که ممکن نیست، در بیان و افادات بشر بگنجد، دست یافت. ایشان از مُلک و احتشام خداوند (ج) تنها با مشاهده توانستند بر خوردار شود. به اساس بیانات مفسرین در این جا پیامبر (ﷺ) خداوند (ج) را تنها با چشم قلب مشاهده نموده است؛ "نه به شکل اصلی شان. (طبری، ج، ۲۷، ۶۳)

به اساس روایت حضرت ابن عباس (رض)، پیامبر (ﷺ) چنین فرموده است:

"من پروردگارم را دیدم!" (احمد، ج، ۱، ۲۸۵؛ هیمی، ج، ۱، ۷۸)

در روایتی دیگر؛ وقتی از پیامبر (ﷺ) پرسیده شد:

"- آیا پروردگارت را دیدی؟"

ایشان چنین فرمودند:

"- یک نور دیدم!" (مسلم، ایمان، ۲۹۲)

والله اعلم بالصواب

به بهانه بیان واقعه معراج در این جا این نکته را نیز باید متذکر شد که انسان ها از جهت زمانی، تنها از زمان گذشته آگاهی و وقوف دارند، در حالی که پیامبران به اندازه یی که خداوند متعال خواسته باشد، هم از زمان ماضی هم از حال و هم از آینده واقف اند. قسمی که پیامبر (ﷺ) در شب معراج واقعات آینده بسیاری را مشاهده نمودند و این واقعات را باصیغه ماضی به ما نقل نموده است.

رسول الله (ﷺ) در حدیث شریفی چنین می فرمایند:

"در شب معراج از نزد گروهی از انسان هایی گذشتم که لب های شان با قیچی های آتشین پاره پاره می شد.

از حضرت جبرئیل (ع) پرسیدم:

‘- ای جبرئیل! آنان کی هستند؟’

- آنان از امامان و خطیبان امت هستند. کتاب خدا را می خوانند و در حالی که دیگران را امر به معروف می کنند، خود به آن عمل نمی کنند. آیا هنوز هم عقل های شان به سر شان نیامده است؟" (احمد، ج، ۲، ۲۳۱، ۱۲۰، ۱۸۰، ۲۳۹؛ بیهقی، شعب، ج، ۲، ۲۸۳)

در حدیث دیگری حضرت ابوهریره (رض) روایت می کند که رسول الله (ﷺ) فرمودند: "در شب معراج از نزد قومی گذشتم که شکم های شان به اندازه خانه بزرگ بود. درون شکم های شان پر از مار ها بود و آن مار ها از بیرون مشاهده می شد. من از جبرئیل (ع) پرسیدم: ‘ای جبرئیل این ها چه کسانی هستند؟’ جبرئیل (ع) گفت: ‘اینان سود {ربا} خوران هستند.’" (ابن ماجه، تجارت،

(۲۲۷۳/۵۸)

پیامبر (ﷺ) در شب معراج به اندازه غیر قابل شمارش نشانه ها و آیات خداوند متعال را مشاهده نموده است. ایشان در یک حدیث شریف شان چنین فرموده اند:

"{آن شب} به آسمان ها برده شدم! به آن جایی بلند شدم که صدای جغ جغ قلم ها به گوشم می رسید." (بخاری، صلاة، ۱)

یعنی پیامبر (ﷺ) به چنان مقام و سویه یی بلند برده شد که در آن جا صدای قلم هایی که سرنوشت کائنات و موجودات آن را می نوشت، شنیده می شد. ایشان از حقیقت های ماورای ادراک واقف می شدند.

از احادیث شریف فوق به خوبی آشکار می شود که رسول الله (ﷺ) در شب معراج سه زمان موجود (گذشته، حال و آینده) را با هم یکجا مشاهده و سپری نموده اند.

درس هایی که از واقعه معراج مبارک باید گرفت!

۱. واقعه اسراء که خداوند متعال بنده اش را به صورت استثنایی به حرکت در می آورد، به نمایش گذاشته شدن، قدرت بی انتها و سلطنت جاودان خداوند متعال می باشد.

۲. معراج بعد از یک سفر مشقت بار و درد آور طائف برای حضرت محمد (ﷺ) مژده دهنده یک سرور و شادمانی شده است.

۳. فرائضی که در قرآن کریم برای ما انجام آن امر شده است، توسط حضرت جبرئیل (ع) به پیامبر (ﷺ) وحی شده است. اما نماز به صورت مستقیم در معراج از طرف خداوند (ج) به پیامبر (ﷺ) وحی شده است. این نیز نشان می دهد که نماز به تنهایی خود یک راز است و از اهمیت فوق العاده یی نسبت به سایر عبادات بر خور دار می باشد.

۴. واقعه معراج نشان می دهد که با پاک شدن قلب از کثافات، باز شدن در اسرار الهی به قلب و به این ترتیب رسیدن انسان به تکامل می تواند به چه مقام

هایی دست یابد. یعنی اعتلای معنوی انسان و در نتیجه دست یافتن آن به بی نهایت ها را به ما به تصویر می کشد.

واکنش های مشرکین و مؤمنین به واقعهٔ معراج

سرور کائنات حضرت محمد مصطفی (ﷺ) وقتی می خواست واقعهٔ معراج را به مشرکین مکه خبر دهد، به حضرت جبرئیل (ع) گفت:

"- ای جبرئیل (ع)! قوم مرا تصدیق نخواهد کرد!"

حضرت جبرئیل (ع) گفت:

"- ابوبکر (رض) تو را تصدیق می کند. او صدیق است!" (ابن سعد، ج ۱،

۲۱۵)

وقتی مشرکین حادثهٔ معراج را شنیدند. فوراً آن را دروغ خواندند. تعدادی از مشرکین این حادثه را یک فرصت دانسته و خواستند با ایجاد شک و تردید میان مؤمنین آنان را از ایمان شان به دور سازند. حتی نزد ابوبکر (رض) نیز رفتند. اما حضرت ابوبکر (رض) با ایمان و صداقتی که نسبت به پیامبر (ﷺ) داشت، گفت:

"- او {پیامبر (ﷺ)} هر آن چیزی که گفته باشد، درست گفته است! چون احتمال و امکان دروغ گفتن ایشان وجود ندارد! من به هر آنچه که او بیان نماید و از جانب خدایش بیاورد، قبل از قبل ایمان و باور دارم!

مشرکین گفتند:

- آیا تو تصدیق می کنی و باور داری که او در یک شب از این جا به بیت المقدس رفته و دوباره رجعت نموده باشد؟

حضرت ابوبکر (رض) گفت:

- بلی! کجای این سخن قابل تعجب است؟ به خدا سوگند! اگر او به من در هر وقتی از شب و یا روز خبر آمدن وحی از جانب خداوند (ج) برایش را به من بگوید، من باز هم او را تصدیق خواهم کرد.

بعد از این مقاوله حضرت ابوبکر (رض) نزد رسول الله (ﷺ) که در اطراف کعبه بود رفت و سرگذشت آن شب را شخصاً از دهان مبارک ایشان سمع نمود و گفت:

- درست است یا رسول الله (ﷺ)!

رسول الله (ﷺ) نیز از تصدیق ایشان بسیار خورسند می شود و با تبسمی به حضرت ابوبکر (رض) می فرماید:

"- یا ابوبکر (رض)! تو صدیق (بسیار صادق و راست کار) هستی!" (ابن هشام، ج، ۲، ۵)

از آن روز به بعد حضرت ابوبکر (رض) با لقب "صدیق" شهرت یافت. اصحاب کرام (ﷺ) نیز مثل حضرت ابوبکر (رض) درستی سخن پیامبر (ﷺ) را تصدیق نمودند.

وقتی مشرکین نتوانستند، مسلمانان را فریب دهند. این بار نزد رسول الله (ﷺ) آمدند و به زعم خود خواستند که پیامبر (ﷺ) را امتحان کنند. از ایشان در مورد بیت المقدس پرسیدند. خداوند متعال بیت المقدس را در مقابل چشمان حضرت محمد (ﷺ) آورد. پیامبر (ﷺ) نیز پرسش های آنان را با سیر نمودن در خود بیت المقدس پاسخ داد. (بخاری، مناقب الانصار، ۴۱؛ تفسیر، ۳/۱۷؛ مسلم، ایمان، ۲۷۶)

وقتی پیامبر (ﷺ) تمامی پرسش های مشرکین را با کمترین فروعاتش پاسخ می داد، مایه تعجب بیشتر آنان می شد. این بار از ایشان به قصد اثبات ادعای دروغ خود یک کاروان در حال سفر و مشخصات آن را پرسیدند. در آن هنگام کاروان نیز مثل مسجد القصی، پیش چشمان رسول الله (ﷺ) نمایان شد و رسول الله (ﷺ) پرسش های ایشان را در مورد کاروان بالاتر از تصور شان، پاسخ گفت. حتی از وصول کاروان به مکه فردا صبح هنگام طلوع آفتاب نیز آنان را مطلع نمود.

مشرکین که با پاسخ های دریافت کرده شان، به خوبی متعجب شده بودند، به امید این که آخرین سخن پیامبر (ﷺ) دروغ ثابت شود، برای ظاهر شدن شفق و

رسیدن کاروان بدانجا تا صبح نخواستند و انتظار کاروان را کشیدند. در نهایت از دور کاروان ظاهر شد. در این حال مشرکین که قلوب شان با قفل جهالت و انکار بسته شده بود، از قبول حقیقت سر باز زدند، ایمان نیاوردند و گفتند:

"- این سحری است آشکار!" (ابن هشام، ج، ۲، ۱۰)

مشرکین جاهل قسمی که قبل از این نیز به واقعهٔ معراج ایمان نیاورده بودند، این بار نیز پیامبر (ﷺ) را به تمسخر گرفتند. این برخورد آن ها به معنی از دست دادن حضور پیامبر (ﷺ) میان آنان بعد از این بود. زیرا زمان آن فرا رسیده بود که این نعمت بزرگ یعنی پیامبر (ﷺ) از دست مشرکین مکه گرفته شود.



سال های دوازدهم و سیزدهم نبوت

بیعت اول عقبه

شش تن از اهل مدینه که به مکه آمده بودند و بعد از ملاقات با پیامبر (ﷺ) در مقام عقبه به نور ایمان مشرف شده بودند؛ سال بعد با شش تن دیگر مجموعاً دوازده نفر به مکه مراجعت نمودند. این بار نیز ملاقات ایشان با پیامبر (ﷺ) در همان مقام عقبه صورت گرفت. شش تن دیگری که جدیداً به این جا آمده بودند، از دوستان شان که ایمان آورده بودند، وصف زیبایی ها و اوصاف پیامبر (ﷺ) را شنیده بودند. وقتی پیامبر (ﷺ) ایشان را به یکتا پرستی دعوت نمود، فوراً پذیرفتند و مسلمان شدند.

این بیعت در عقبه از ملاقات سال قبل در این مقام به شکل متفاوت صورت پذیرفت. آنان این بار با گرفتن دست رسول الله (ﷺ) به ایشان عملاً بیعت نمودند. از این رو این بیعت را در عقبه "بیعت اول عقبه" نام گذاری نموده اند. در این بیعت مسلمانان اهل مدینه با پیامبر (ﷺ) روی موارد ذیل پیمان نمودند:

۱. در هیچ صورتی به خدای یکه و یگانه شریک نمی آوریم.
۲. به مال مردم دست نمی زنیم و دزدی نمی کنیم.
۳. به زنا و فحشا نزدیک نمی شویم.
۴. دختران خود را زنده به گور نمی کنیم.
۵. بر هیچ کسی بهتان نمی بندیم.
۶. در هر حالتی از اطاعت خدا و رسولش دست بردار نمی شویم. (بخاری، مناقب الانصار، ۴۳)



این نخستین پیمان دوازده شخص مسلمان اهل مدینه، در تاریخ اسلام، نقطه عطفی را شکل داده است. تعهد به این پیمان نامه به معنی دست یافتن به نقطه مشترک برای از میان برداشتن شرک، ظلم و همه زشتی های منتشر شده در جغرافیایی بنام حجاز و عربستان بود.

فتح مدینه با کلام خدا یعنی قرآن کریم

مسلمانان جدید اهل مدینه که بعد از بیعت به دیار شان برگشته بود، نامه یی به رسول الله (ﷺ) نوشتند. در این نامه از رسول الله (ﷺ) خواستند تا برای شان در مدینه معلمی بفرستد که به آنان قرآن بیاموزد، اسلام را تبلیغ کند و نماز را تعلیم دهد. پیامبر (ﷺ) نیز به آنان مصعب بن عمیر (رض) را فرستاد. (ابن سعد، ج ۱، ۲۲۰)

فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ)، عبدالله بن اُم مکتوم (رض) را که از اولین مسلمانان بود، برای تعلیم دادن قرآن کریم با حضرت مصعب بن عمیر (رض) نیز یکجا به مدینه فرستاده بود. (بخاری، مناقب الانصار، ۴۶)

حضرت مصعب بن عمیر (رض) در عین نوجوانی به اسلام مشرف شده بود. او درحالی که تحت مظالم و شکنجه های بیشمار خانواده اش قرار گرفته و از میراث والدین اش، محروم شده بود، از دینش بر نگشته و اسلام را بر همه مصاعب و موارد ترجیح داده بود. مصعب در ظاهر امر، یک زنده گی آسوده و پر از ناز و نعمت را کنار گذاشته و حالا در فقر و فاقه به سر می برد. اما در حقیقت او صاحب قلبی پر از ایمان، وجد و اشتیاق بی پایان شده بود. حضرت علی کرم الله وجهه این حالت او را چنین بیان نموده است:

"ما با رسول الله (ﷺ) یکجا در مسجد نبوی نشسته بودیم. او در حالی که در بدنش لباسی بسیار کهنه که از پوست حیوانات پینه های بیشماری نیز داشت، نزد ما آمد؛ وقتی پیامبر (ﷺ) او را دید، با به خاطر آوردن و مقایسه حالت قلبی وی که در ناز و نعمت به سر می برد و حالت فعلی او، به گریه افتید. بعد رسول الله (ﷺ) به کسانی که نزدشان نشسته بود، چنین فرمودند:

‘- اگر یکی از شما یان چنان غرق در ناز و نعمت می بودید که صبح یک لباس و بعد از ظهر لباس زیبای دیگری می پوشیدید، در مقابل تان یک ظرف غذای جدید گذاشته می شد و دیگرش برداشته می شد و خانه تان با رخت های زیبایی که خانه کعبه را با آن می پوشیدند، پوشیده می بود، چه حالی می داشتید؟’
اصحاب رسول الله (ﷺ) گفتند:

‘- ای رسول خدا! واضح است که حال آن روز ما بهتر از امروز می بود. چون در آن صورت مشکل معیشت نمی داشتیم و تمام اوقات خود را با عبادت سپری می نمودیم.’

بعد از آن رسول الله (ﷺ) چنین فرمودند:

‘- بر عکس! امروز شما با خیر تر و پر برکت تر از آن روز هستید.’ (ترمذی، قیامت، ۳۵)

حضرت مصعب (رض) در حقیقت الگوی بی نظیر و قهرمان هیجان انگیز، پخش و نشر دین مبین اسلام بود. این صحابی جوانی که پیامبر (ﷺ) آن را مؤظف به وظیفه تبلیغ نموده بود، شب و روز بدون وقفه و احساس خسته گی و با اشتیاق تمام برای پخش و نشر دیدن مبین اسلام کار می کرد. با رفتن حضرت مصعب بن عمیر (رض) به مدینه منوره، دین مبین اسلام به سرعت در آن جا انتشار یافت. اسعد بن زراره (رض) از اولین کسانی در مدینه بود که به وسیله ایشان هدایت یافت. اسعد بن زراره (رض) حضرت مصعب بن عمیر (رض) را به خانه شان دعوت و در تمامی فعالیت های شان با ایشان همکاری می نمود.

اسعد بن زراره (رض) روزی حضرت مصعب بن عمیر (رض) را با خود گرفت و یکجا بر سر چاه باغ بنی ظفر رفتند و در آن جا نشستند. وقتی این خبر را از سران بنی عبدالاشهل، سعد بن معاذ شنید، به اسید بن خُصیر (رض) گفت:

‘- ای اسید (رض)! تو کسی استی که از کارت به خوبی واقف و به کمک هیچ کسی نیز محتاج نمی باشی. نزد همین اشخاصی که به محله ما برای انحراف عقاید مردم ضعیف ما آمده اند، برو و آنان را هشدار ده تا بار دیگر به محله ما نیایند! اگر اسعد از اقارب من نمی بود، این کار را خودم انجام می دادم.’



اُسید نیزه اش را برداشت و با سرعت و خشم بسیار نزد آنان رفت و برای شان گفت:

‘- شما چرا به این جا آمدید؟ تو سعد بن زاره این شخص بیگانه را هم که در کنارت نشسته، برای این آورده یی که عقاید مردم ما را فاسد نماید؟ بار دیگر هرگز به چنین کاری تشبث نکنی! اگر امیدی برای زنده ماندن دارید، فوراً این جا را ترک کنید!’

حضرت مصعب (رض) که صاحب اخلاق و فراست بالایی بود، برایش گفت:

‘- ممکن است بنشینی و کمی به سخن هایم گوش فرا دهی؟ تو انسان خردمندی هستی! سخن هایم را بشنو! اگر مورد پسندت واقع شد آن را قبول کن و اگر چنین نشد، می توانی آن را قبول نکنی.’
اُسید گفت:

‘- سخن درستی گفתי!’

بعد نیزه اش را بر زمین فروبرد و نزد آنان نشست. حضرت مصعب (رض) به او اسلام را تبلیغ و آیاتی از قرآن کریم را برایش تلاوت نمود.

وقتی اُسید قرآن کریم را شنید، قبل از این که سخنی در این مورد به زبان براند، در چهره اش نور اسلام درخشید و قلبش چون موم نرم شد و در مورد قرآن کریم گفت:

‘- این چه سخن زیبا و مقدسی است!

بعد پرسید:

- وقتی کسی بخواهد وارد این دین شود، چه باید کند؟’

اُسید (رض) بعد قسمی که برایش رهنمایی شد، از جایش بلند شد، غسل نمود و لباس هایش را تمیز کرد و کلمه شهادت به زبان آورد. بعد رفت و سعد بن معاذ را نزد آنان آورد. به همان شکلی که اُسید ایمان آورده بود، او نیز مسلمان شد. (ابن هشام، ج، ۲، ۴۳-۴۶: ابن سعد، ج، ۲، ۶۰۴-۶۰۵)

رسول الله (ﷺ) و مسلمانان مکه وقتی که شنیدند، از دین مبین اسلام در مدینه به این خوبی استقبال و تعداد کثیری در آن جا مسلمان شده است، بسیار مسرور و خورسند شدند و این سال را به نام سال "سُرور" نام نهادند. چون حالا شهر مدینه آهسته آهسته جایگاه مهد اسلام را به خود می گرفت. پیامبر (ﷺ) نیز با درک این واقعیت چنین فرمودند:

"شهر ها با شمشیر فتح می شوند، اما شهر مدینه با قرآن فتح شد." (البخاری، مسند، نمبر: ۱۱۸۰؛ الرودانی، نمبر: ۳۷۷۴)

بیعتِ دَوِّمِ عقبه

یک سال بعد از بیعت اول عقبه، در سال سیزدهم نبوت بار دیگر مردم مدینه در هنگام مراسم حج با رسول الله (ﷺ) دیدار نمودند. این بار تعداد شان به شمول دو زن به هفتاد و پنج نفر می رسید. همه آنان این بار نیز به رسول الله (ﷺ) بیعت نمودند. این بیعت را نیز "بیعت دوم عقبه" نام گذاشتند.

حضرت مصعب بن عمیر (رض) سردمدار این قافلهٔ مسلمین وقتی به کعبه مواصلت نمود، قبل از این که به خانهٔ خود سر بزند، نخست نزد رسول الله (ﷺ) رفت ایشان را از سرعت انتشار و مورد قبول واقع شدن اسلام میان مردمان شهر مدینه مطلع ساخت. پیامبر خدا حضرت محمد مصطفی (ﷺ) از شنیدن این خبر بسیار خورسند شدند.

وقتی خبر رفتن حضرت مصعب بن عمیر (رض) با وارد شدن به مکه نزد رسول الله (ﷺ) قبل از این که به خانه نزد مادرش رود، به گوش مادرش که هنوز مشرک بود، رسید، بسیار خشمگین شد.

حضرت مصعب (رض) بعد از دیدار جمال مبارک پیامبر (ﷺ) از ایشان اجازه خواست، نزد مادرش رفت و آن را نیز به اسلام دعوت نمود. به کسانی که او را در این خصوص مورد ملامت و مذمت قرار می داد نیز گفت:



"من قبل از رفتن نزد رسول الله (ﷺ) نزد هیچ کسی نمی روم. در صورت موجودیت ایشان هیچ کسی را بر ایشان اولویت و ترجیح نخواهم داد." ۵۲ محبت اصحاب شان با رسول الله (ﷺ) چنین بود.

مسلمانان مدینه برای نجات پیامبر (ﷺ) و برادران مسلمان شان که در مکه تحت ظلم و شکنجه های مشرکین به سر می بردند، آمده بودند. آنان با پیامبر (ﷺ) عهد بستند که در روزهای تشریق ۵۳ در مقام عقبه به صورت پنهانی با ایشان دیدار نمایند. پیامبر (ﷺ) نیز برای این که آنان در این خصوص با تدبیر و دقت بیشتر عمل نمایند، آنان را لفظاً چنین تنبیه نمودند:

"خوابیده ها را بیدار نکنید و انتظار کسانی را هم که طبق وعده به مکان موعود نیامده، نکشید!"

مسلمانان اهل مدینه نیز قسمی که با پیامبر (ﷺ) پیمان نموده بودند، وقتی پاسی از شب گذشت با دقت و تدبیر زیاد به عقبه رسیدند و انتظار آمدن پیامبر (ﷺ) را می کشیدند. نهایت رسول الله (ﷺ) با کاکایش حضرت عباس (رض) که هنوز مسلمان نشده بود، به آن جا آمد. حضرت عباس (رض) که تا آن زمان مسلمان نشده بود؛ اما بعد از وفات ابوطالب کفالت و حمایت پیامبر (ﷺ) را در مکه، او به عهده داشت. مسلمانان مدینه از پیامبر (ﷺ) و مسلمانان اهل مکه خواستند تا به دیار آن ها یعنی مدینه هجرت نمایند. به این سبب حضرت عباس (رض) کاکای رسول الله (ﷺ) به مسلمانان مدینه که خواستار هجرت پیامبر شان و مسلمانان بودند، چنین گفت:

"- ای اهل مدینه! ما او را تا امروز از دشمنان محافظت نمودیم و از این به بعد هم از ایشان حفاظت خواهیم کرد. او در میان ما از ارزش والایی برخوردار است. شما از بهر حرمت و محبت تان و هم چنان برای امنیت بیشتر جان او، او را به مدینه فرا می خوانید. او نیز خواستار چنین چیزی است. اما اگر حقیقتاً می توانید آن را از دشمنان محافظت نمایید، او را با خود به سرزمین تان ببرید. من

۵۲. ابن سعد، ج، ۲، ۱۱۹.

۵۳. روزهای اول، دوم، سوم و چهارم عید قربان را روزهای تشریق می نامند.

از شما می‌خواهم که به من قاطعانه وعده و پیمان دهید، تا او را نمی‌فریبید و از او تاپای جان حمایت می‌کنید. چون یهودیان همسایه شما دشمنان برادر زاده ام هستند. من از دام و مکر آنان در برابر برادر زاده ام هراس دارم. هم چنان اگر قدرت جنگیدن در مقابل دشمنی‌های سایر قبایل عرب را در خود می‌بینید، به این کار اقدام نمایید. در این مورد میان تان به خوبی مشوره کنید. تا بعد دچار اختلاف نشوید! قبل از این که او را با خود ببرید و بعد بدون کمک نمودن به او، او را به دست مخالفینش رها نمایید، از همین حالا از این کار دست بردارید! حالا اگر کسی از میان تان سخنی برای گفتن دارد، بفرماید. اما سخنش را به درازا نکشد. چون در اطراف ما ناظران و جاسوسان مشرکین در حال نظارت و بررسی هستند! هم چنان وقتی از این جا پراکنده شدید، این موضوع را با خود مخفی نگه‌دارید!

حضرت اسید بن ضرار (رض) به پا خواست و سخنرانی‌یی که در ماهیت پاسخ پرسش‌ها و نگرانی‌های کاکای پیامبر (ﷺ) عباس (رض) بود، چنین ایراد نمود:

"- یا رسول الله (ﷺ)! تو ما را به رها نمودن دین گذشته مان و تابع شدن به دین خودت دعوت نمودی. در حالی که قبول این پیشنهاد کار دشوار و پر چالشی بود، ما آن را اجابت نمودیم. تو ما را به قطع رابطه با اقوام دور و نزدیک مشرک ما امر نمودی! ما نیز در حالی که این کار، کار آسانی نبود، از آن پیروی نمودیم. شما نگران نباشید. ما متوجه هستیم که ضمانت و حمایت کسی را می‌کنیم که تنها اقوامش نه، بلکه کاکاهایش نیز در صدد کشتن آن هستند. بر علاوه ما پیشنهاد های شما را در این خصوص نیز قبول می‌نماییم. ای رسول خدا (ﷺ)! ما همچنانی که از خود، از زنان خود و از فرزندان خود حمایت و دفاع می‌کنیم، از تو نیز همان گونه دفاع خواهیم کرد. اگر ما از این عهد خود گذشتیم، از عهد شکنان بدبخت خداوند (ج) باشیم! یا رسول الله (ﷺ) این سوگند صداقت ما در برابر شما باشد! تنها کسی که به کمک و حمایت او پناه باید برد، خداوند متعال است و بس!



بعد از حضرت اُسَید (رض)، حضرت عبدالله بن رواحه (رض) به پا خواست و خطاب به رسول الله (ﷺ) گفت:

- یا رسول الله! تو به خاطر خدایت و خودت هر آن شرطی را که می خواهی می توانی آن را بگذاری.

بعد از آن رسول الله (ﷺ) چنین فرمودند:

- شرطم برای پروردگارم این است که او را عبادت می کنید و هیچ چیزی را به او شریک نمی آورید و شرطم در مورد خودم نیز این است که هر طوری که مال و جانان را حفاظت می نمایید، از من نیز به همان شکل مواظبت نمایید!

جماعت اصحاب مسلمان اهل مدینه، از رسول الله (ﷺ) پرسیدند:

- اگر ما چنین کنیم در برابرش به ما چه داده خواهد شد؟

رسول الله (ﷺ) برای شان گفت:

- اگر چنین کنید، برای تان جنت داده خواهد شد!

اصحاب گفتند:

- این چه معامله سود آوری است! ما از این معامله نه بر می گردیم و نه

خواهان منصرف شدن از آن هستیم!" (ابن کثیر، تفسیر، ج، ۲، ۴۰۶)

قسمی که حضرت عبدالله بن رواحه (رض) در سَرِیة مؤته به سود این معامله با برکت دست یافت و با شنیدن مژده شهادتش از رسول الله (ﷺ) با اشتیاق تمام در این حرب شرکت کرد و همه اموالش را نیز به بیت المال تقدیم و جان شیرینش را نیز به خدای عزوجل پیش کش نمود و به این ترتیب به سود ابدی و پایان ناپذیر این معامله پر برکت دست یافت؛ اصحاب دیگر رسول الله (ﷺ) نیز با ادامه جهاد و تلاش های فی سبیل الله شان در اماکن مختلف به بیعت شان صادق و استوار ماندند و به این ترتیب به برکت و سود تجارت معنوی شان نائل شدند.

در مورد این بیعت مسلمانان مدینه با پیامبر (ﷺ) این آیه مبارکه نازل شد:

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١١١﴾ التوبة، ﴿١١١﴾

ترجمه: "همانا خداوند (ج) جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری کرده است. آن ها در راه خدا جهاد می کنند. پس {دشمنان دین را} به قتل می رسانند و {یا خود} کشته می شوند. این وعده قطعی است بر خدا و عهدهی است که در تورات و انجیل و قرآن یاد فرموده و از خدا با وفاتر به عهد کیست؟ پس از این معامله یی که گردید، بسی شاد باشید که این به حقیقت سعادت و پیروزی بزرگ است."

بعد از آن چند شخص دیگر نیز به نوبت سخن گفت. بعد پیامبر (ﷺ) مسلمانان اهل مدینه را مخاطب قرار داد و با خواندن آیاتی از قرآن کریم اسلام را به آنان تبلیغ نمود. بعد به آنان شروط بیعت را بیان نمود. بر علاوه مواردی که قبلاً به شمارش گرفته بود، این شروط را نیز علاوه نمود:

۱. هر آن کسی که از مؤمنان صلاحیت امر و فرماندهی را به عهده داشت با او مخالفت نمی کنید.

۲. اگر مشرکین و منکرین شما را به طعن و بهتان نیز ببندد، باز هم از راه خداوند متعال بر نمی گردید.

۳. در حالت رفاه و آسایش، سختی و گرسنه گی از رسول الله (ﷺ) اطاعت می کنید. مرا نسبت به نفس های تان ترجیح می دهید و در هیچ صورتی با من مخالفت نمی کنید.

بعد رسول الله (ﷺ) فرمود:

"از میان خود به من دوازه شخص را به حیث نماینده که از قبایل مختلف باشند، نشان دهید."

بعد از آن اصحاب رسول الله (ﷺ) نه تن را از قبیله اوس و سه تن را از قبیله خزرج را به حیث نماینده از میان شان به پیامبر (ﷺ) معرفی نمودند. کاکای



حضرت پیامبر (ﷺ)، عباس (رض) در زیر درختی با گرفتن یک دست رسول الله (ﷺ) و دست هر یکی از اصحاب حاضر در این جماعت زمینه بیعت تک تک از افراد این جماعت را در حضور خودش با رسول الله (ﷺ) فراهم نمود. به این ترتیب همه شان به رسول الله (ﷺ) بیعت نمودند. هجرت رسول الله (ﷺ) و مسلمانان مکه به شهر مدینه نزد برادران مسلمان شان که به آنان آغوش باز کردند، محقق شد.^{۵۴}

پیمان های عقبه در حقیقت عهد و پیمان دوازده و یا هفتاد و پنج نفر نبود، بلکه عهد و پیمانی بود که تمامی مسلمانان با خداوند متعال بست. قسمی که آن مسلمانان با گرفتن دست پیامبر (ﷺ) به ایشان بیعت و به آن شروط عمل نمودند، امروز ما نیز باید در رعایت آن دساتیر و شروط بکوشیم. هم چنان که دیروز حضرت مُصعب بن عمیر (رض) اساس اسلام را در مدینه شکل داد، امروز ما نیز باید تهداب و اساس اسلام را در قلوب دیگران شکل دهیم. قلوب مان باید مملو از محبت رسول الله (ﷺ) باشد و چون حضرت مصعب بن عمیر (رض) در قلوب تشنه به حقیقت، چشمه های زلال ایمان را جاری نماییم.

نگاهی تحلیلی به دوره نبوت پیامبر (ﷺ) در مکه

تمامی مظالم و شکنجه هایی را که مشرکین مکه در طول سیزده سال بر مسلمانان روا داشتند، با ماده های ذیل می توان خلاصه نمود:

۱. تمسخر و تحقیر مداوم مسلمانان توسط مشرکین و تشویق دیگران به این عمل توسط آن ها.

۲. تحقیر نمودن مسلمین با استفاده از الفاظ زشت و اعمال ناشایست.

۳. اعمال انواع شکنجه ها برای کسانی که اسلام را انتخاب نموده بودند.

۴. قطع هر گونه روابط تجاری و اجتماعی با مسلمانان هنگامی که نتوانستند آنان را از راه شان باز دارند.

۵۴. نگا، ابن هشام، ج، ۲، ۴۷-۵۷؛ ابن سعد، ج، ۱، ۲۲۱-۲۲۳؛ ج، ۳، ۶۰۲-۶۰۳؛ احمد، ج، ۳۲۲، ۴۶۱، ۴۶۲؛ هیشمی، ج، ۶، ۴۲-۴۴.

۵. وقتی نتوانستند از این اعمال شان نتیجه یی بدست آورند، به اعمال فجیع ترین شکنجه ها و جنایات دست زدند و مسلمانان را مجبور به ترک سرزمین آبایی شان کردند.

حالات آن ها را خداوند متعال در آیات کریمه چنین به معرفی گرفته است:

إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ * وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ * وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ * وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ *

﴿المطففين، ۲۹-۳۲﴾

ترجمه: "همانا {در دنیا} بد کاران بر اهل ایمان می خندیدند و چون به آن ها می گذشتند، به چشم طعن و استهزاء می نگریستند. چون به سوی کسان خود باز می گشتند، به سخن مزاح و فکاهی {به نکوهش نماز و طاعت مؤمنان} با هم تفریح می کردند و چون مؤمنان را می دیدند می گفتند که اینان به حقیقت، مردم گمراهی هستند."

رسول الله (ﷺ) در برابر تمامی این عملکرد های مشرکین که به دستور وحی الهی پروردگارش عمل می نمود، میتودهای ذیل را تعقیب و بکار می بست:

۱. زنده نگهداشتن شور و هیجان ایمان در قلوب مؤمنین و افزایش اشتیاق و تلاش آنان در راه اسلام.

۲. پیامبر (ﷺ) در تمامی حالات مشقت بار، با صبر، تحمل و امید الگوی مسلمانان شدند.

۳. قلوب خسته و افسرده از اضطراب و رنج ها را با سخنان زیبا تسلی می نمودند.

۴. در حالاتی که مسلمین در برابر ظلم و استبداد مشرکین بی چاره و مظلوم هم واقع می شدند، بدون انصراف از اهداف شان به مجادله و تلاش شان ادامه می دادند.



۵. مسلمین در همه احوال تسلیم اراده و مشیت الله متعال بودند و به او دل می بستند.

رسول الله (ﷺ) با رعایت این اصول بر تمامی چالش ها و مشکلات فائق آمد و موفق شد تا به هدفش که همانا برپایی دین مبین اسلام بود، دست یابد. این دوره مشقت بار و طولانی بلاخره به پایان رسید و در نتیجه این همه تحمل و تلاش شهر مدینه آماده انتشار و پخش دین مبین اسلام شده و از اهمیت زیادی در این امر برخوردار می شود.

خداوند متعال تنها بعد از سیزده سال پر مخاطره برای مسلمانان اجازه هجرت را داده است. بعد از سیزده سال ظلم و تعدی، ایمان مؤمنین قایم شد و قلوب شان مملو از فیض و روحانیت گردید. یعنی مؤمنین بدل و عوض ایمان شان را پرداختند.

در این دوره تهداب و اساس دولت و مدنیت اسلام نمونه، که قرار بود، به زودی در مدینه اعمار شود، گذاشته شد. در این مجرای زمانی شخصیت های درست، صادق و با ایمان که مملو از وجد و فیض بود و در صورت مواجه شدن به هر گونه مشکلات و چالش ها پشت خم نمی کرد، به بار آمده است. اینان چنان پخته، آبدیده و درخشان به بار آمدند که چون ستاره گان تابناک، امت آینده اسلام را رهبری نمودند.



هجرت، آخرین انتخاب پیامبران

صدور فرمان هجرت و هجرت مسلمانان به مدینه

مشرکین بعد از بیعت دوم عقبه، وقتی دانستند که مسلمانان به جای دیگری که می توانند در امان باشند، هجرت می نمایند، ظلم و شکنجه شان را در حد بالایی افزایش دادند. مسلمانان نیز با تحمل این مظالم مُفرط در مکه مقیم بودند. وضعیّت شان را به پیامبر (ﷺ) گذارش دادند و از ایشان برای هجرت به مدینه اجازه خواستند.

به این اساس رسول الله (ﷺ) نیز آنان را به سوی مدینه رهنمون و چنین فرمودند:

"- بعد از این جایی که شما باید به آن مهاجرت نمایید، میان دو سنگ سیاه و پر از درختان خرما برای من نشان داده شد. ۵۵: و: "خداوند متعال با لطف و کرم خود برای شما برادران و سرزمینی که در آن امان پیدا کنید، عطا نموده است!"

بعد از آن مسلمانان بدون آن که مشرکین مطلع شوند و یا آنان این موضوع را احساس نمایند، با همکاری به یک دیگر، به شکل مخفی و گروه های کوچک شروع به هجرت نمودند. (نگاه، این هشام، ج، ۲، ۷۶؛ ابن سعد، ج، ۱، ۲۲۶)

به این ترتیب مدینه برای مسلمین پناه گاهی امن و مسکنی با برکت گردید. هجرت مسلمین در حقیقت چیزی بود که مشرکین مکه از آن هراس داشتند. چون آنان انتشار و پخش دین مبین اسلام را در خارج از مکه و اعتبار یافتن این دین را در بیرون از این شهر نمی خواستند و آن را خوف بزرگی نسبت به خود تلقی

۵۵. بخاری، کفالت، ۴.



نمودند. اما با هجرت مسلمین چیزی که آنان از آن هراس داشتند بر سرشان آمده بود. چون اسلام از مرزهای شهر مکه خارج و اهمیت قابل ملاحظه‌ای در مدینه یافته بود.

مشرکین نادان گمان می نمودند که مسلمانان را شکست داده اند و برای حفظ قوت موجود شان در مکه تلاش می نمودند. در حالی که نمی دانستند به زودی شاهد چه حالاتی خواهند بود. شکست غیر قابل برگشت و سرگردانی بی امان، انتظار آنان را داشت. چون مسلمانانی که دسته دسته به مدینه مهاجرت می نمودند، از ترس مشرکین نه بلکه برای پی ریزی درست و سالم تهداب بنای اسلام و انشاء آن با برادران مسلمان خود، به آن جا می رفتند.

هجرت هیچ گاهی نباید به معنی فرار و گریز از ذلت و مسکن تلقی شود. مدینه برای مهاجرین دیار هجرت بود. مدینه برای مسلمانان قرارگاهی بود که باید از آن جا دین خدا را حاکم می نمودند.

مهاجرین به این مقصد همه مال، ملک و اقارب شان را در مکه رها نموده، به راه هجرت به مدینه افتیدند. حضرت علی (رض) می فرماید:

"وقتی حضرت عمر (رض) می خواست به مدینه هجرت نماید، شمشیرش را بر کمر بست و کمانش را نیز به شانه اش انداخت، تیر هایش و نیزه اش را نیز به دست گرفت و به کعبه رفت. سران مشرک قریش آن زمان در اطراف کعبه نشسته بودند. حضرت عمر (رض) بعد از این که کعبه را طواف نمود، نزد آنان رفت و مثل این که پیروزی قریب الوقوع مسلمین را بر رخ آنان بکشد، به آنان چنین گفت:

‘- حالا من نیز به مدینه می روم! هر آن کسی که می خواهد مادرش در عزایش بنشیند، زنش بیوه و کودکانش یتیم شود، مرا تعقیب کند. در عقب این وادی در برابر من قرار گیرد!'

هیچ کسی نتوانست که از عقب او برود و او را تعقیب کند." (ابن اثیر، اُسد

الغابه، ج، ۴، ۱۵۲-۱۵۳)

انصار برادران مهاجرشان را با آغوش باز پیشواز می گرفتند و از دل و جان با ایشان همکاری می نمودند. به این سبب مسلمانانی را که از مکه به مدینه مهاجرت می نمودند، "مهاجر" و مسلمانان اهل مدینه را که به مهاجرین همکاری می نمودند، "انصار" نامیدند.

خداوند متعال در این باره چنین می فرماید:

وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۰۰﴾ التوبة، ﴿۱۰۰﴾

ترجمه: "و آنان که سبقت به ایمان گرفتند از مهاجر و انصار {و در دین ثابت ماندند} و آنان که به نیکی پیروی از آنان کردند، خدا از آن ها خشنود است و آن ها از خدا خشنود اند و خدا برای همه آن ها بهشت هایی که از زیر درختان آن ها نهر ها جاری است مهیا ساخته که در آن بهشت تا ابد مُتَعَمَّ باشند. این در حقیقت سعادت بزرگ است."

مشرکین مکه و نقشه سوئی قصد به جان پیامبر (ﷺ)

مشرکین مکه وقتی می دیدند که با گذشت هر روز مکه تخلیه می شود و متوجه عواقب وخیم این روند برای خود و شهر شان شدند. برای یافتن راه حل قطعی به این موضوع به دار الندوه گرد هم آمدند. در این گرد هم آیی یک پیر مرد که خود را اهل نجد معرفی نمود، نیز اشتراک نموده بود. این پیر مرد در حقیقت شیطانی بود که به صورت انسان تغییر شکل داده بود.

مشرکین در آن جا در مورد این که چه باید کنند، بحث های طولانی نمودند. پیشنهاد های متفاوتی چون گرفتاری و حبس پیامبر (ﷺ) و یا بیرون کردن ایشان از مکه در مجلس مطرح بحث شد. اما در برابر همه این پیشنهاد ها شیطان مخالفت نمود. در نهایت روی تصمیم ظالمانه و فجیع ترور پیامبر (ﷺ) توافق نمودند. این پیشنهاد را فرعون آن عصر ابوجهل چنین به زبان آورد:

"- از هر قبیله یک جوان را مسلح می سازیم! همه این جوانان به یک باره گمی بر او حمله ور شوند. همه با هم او را بکشند. به این ترتیب از او نجات یابیم و آسوده شویم! وقتی جوانان او را به این شکل از بین ببرند، گناه این کار بر تمامی قبایل به صورت اشتراکی تقسیم می شود! واضح است که بنی عبدالمناف قدرت جنگیدن با همه قبایل را ندارد و راضی به گرفتن خون بها خواهند شد. ما نیز به بنی عبدالمناف خون بهای او را خواهیم پرداخت!

شیطانی که به صورت پیر مرد نجدی در آمده بود، گفت:

- سخن شایسته و درست سخن این مرد است که گفت! پیشنهاد و نظر بهتر از این را نخواهید یافت!" (ابن هشام، ج ۲، ۹۳-۹۵)

این تصمیم وقتی اتخاذ شد که پیامبر (ﷺ) در مکه تنها مانده بود. ایشان چون پیامبری بود که امت های شان را بسیار دوست می داشت، نخست اصحابش را به مدینه فرستاد و خود در مکه باقی ماند تا مراقب سایر مسلمین باشد و از اوضاع نیز واقف شود. هم چنان برای هجرت ایشان دستور الهی نیز نیامده بود و اراده خداوند نیز در این خصوص آشکار نشده بود. قسمی که دوست یگانه و بی همتایش حضرت ابوبکر صدیق (رض) وقتی از ایشان اجازه هجرت به مدینه را خواسته بود، پیامبر (ﷺ) برایش گفته بود:

"- صبر کن! شاید خداوند متعال یک همسفر با خیری برایت نصیب نماید!"

حضرت ابوبکر (رض) که از این پاسخ پیامبر (ﷺ) بسیار خورسند شده بود، به مقصد آماده گئی سفر در مقابل هشت صد درهم، دو نفر شتر خرید و چهار ماه آن ها را در خانه اش نگهداری نمود. (بخاری، مناقب الانصار، ۴۵)

وقتی مشرکین برای عملی نمودنِ پلان شوم شان دست به کار شدند، رسول الله (ﷺ) نیز دستور هجرت از جانب خداوند متعال را دریافت نمود:

وَقُلْ رَبِّ ادْخُلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ

سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا ﴿الاسراء، ۸۰﴾

ترجمه: "و بگو که بار الها مرا {همیشه به هر جا روم به مکه یا مدینه یا عالم قبر و محشر} به قدم صدق داخل و به قدم صدق خارج گردان و به من از جانب خود حجت روشنی که دائم یار و مددگار باشد، عطا فرما!"
بر علاوه حضرت جبرئیل (ع) پلان و حیلۀ شوم مشرکین را نیز به او خبر داده و گفته بود که:

"امشب به رخت خوابت نخواب!" (ابن هشام، ج، ۲، ۹۵)

به این اساس حضرت پیامبر (ﷺ) در هنگام گرمای ظهر که همه استراحت می نمودند، نزد ابوبکر (رض) رفت و از فرمان نزول هجرت او را با خبر ساخت.
حضرت ابوبکر (رض) پرسید:

"- ای رسول خدا (ﷺ) آیا با هم یکجا می رویم؟

رسول الله (ﷺ) فرمودند:

- بلی با هم می رویم!"

این پاسخ، حضرت ابوبکر (رض) را چنان خورسند ساخته بود که اشک های شادی از چشمه قلبش لبریز و او را به اوج شادی و نشاط می کشاند. (نگاه، ابن هشام، ج، ۲، ۹۷-۹۹)

بعداً پیامبر (ﷺ) حضرت علی کرم الله وجهه را نزد خود خواست و او را از هجرت خود مطلع نمود. اما اشیای گرانبهای زیادی از مردم نزد رسول الله (ﷺ) به امانت گذاشته شده بود. چون مردمان مکه برای این که از درستی و صداقت پیامبر (ﷺ) به خوبی واقف بودند و به ایشان اعتماد زیادی داشتند، اشیای گران قیمت خود را نزد ایشان می گذاشتند. رسول الله (ﷺ) نیز برای تسلیمی امانت های مردم به صاحبان اش حضرت علی (رض) را به حیث وکیل انتخاب نمود.
تدبیراً به حضرت علی کرم الله وجهه چنین فرمود:

"- ای علی (رض)! امشب به عوض من تو در رخت خوابم بخواب! این خرقة ام را نیز هنگام خواب بر سرت بینداز! نترس! تو را چیزی نخواهد شد!"
(ص، ابن هشام، ج، ۲، ۹۵-۹۸)

یکی از موارد دیگری که در این جا دقت انسان را به خود جلب می کند، تسلیمیت کامل حضرت علی کرم الله وجهه در برابر پیامبر (ﷺ) می باشد. تمامی اصحاب کرام پیامبر (ﷺ) در اطاعت و تسلیمیت در مقابل اوامر پیامبر (ﷺ) هیچ تردیدی نشان نمی دادند. در اطاعت و رعایت اوامر و رفتار های پیامبر (ﷺ) کاهلی و سستی از خود نشان نمی دادند. در برابر اوامر ایشان هیچ گاهی پرسش هایی از قبیل چرا و چطور را بکار نمی بردند. هر آن چیزی را که پیامبر (ﷺ) امر می نمود، فوراً آن را اجرا می نمودند. آنان به خوبی می دانستند که اگر دستور ایشان را ترک کنند به ضلالت و گمراهی مبتلا می شوند. از سرکشی نمودن از دستورات پیامبر (ﷺ) هراس داشتند و امتناع می ورزیدند. به طور خلاصه باید گفت که پیوند و وابسته گی اصحاب رسول کرام (ﷺ) به سنت پیامبر (ﷺ) شبیه به پیوند سایه با صاحبش بود. (نگاه، بخاری، خمس، ۱؛ مسلم، جهاد، ۵۲)

در شب هجرت قبل از این که رسول الله (ﷺ) از خانه شان بیرون شوند، مشرکین اطراف خانه را محاصره نموده بودند. اما در وجود پیامبر (ﷺ) که به معنای واقعی اش تسلیمیت به اراده خداوند متعال بود و توکل بی حد و حصر به او داشت، هیچ گونه تلاش، اضطراب و تردیدی دیده نمی شد. رسول الله (ﷺ) این آیات سوره یاسین شریف را خواند:

إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ* وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ* ﴿۸-۹﴾

ترجمه: "ما هم بر گردن آن ها تا زنج، زنجیر های عذاب نهادیم. در حالی که {از جهل و عناد مانند شتر} سر بلند کرده و چشم بر بسته اند و {راه خیر را} از پیش و پس بر آن ها مسدود کردیم. بر چشم (هوش) شان هم پرده افکندیم. پس هیچ {راه حق} نمی بینند!"

بعد به دست مبارک شان مشتی خاک را گرفت و به سوی مشرکین پرتاب نمود و به راحتی از میان شان عبور نمود و رفت. مشرکین پیامبر (ﷺ) را در حالی که از نزدشان گذشت، نتوانستند ببینند. چون قلوب نابینای آنان چشمان شان را

نیز کور ساخته بود. معلوم است که قلوب و چشمان نابینا ممکن نیست آن نور مبارک سردار ثقلین حضرت محمد (ﷺ) را دیده بتواند. قسمی که نتوانستند ببینند!

وقتی مشرکین دیدند که رسول الله (ﷺ) از خانه اش بیرون نشد، بعد از مدتی به خانه ایشان حمله ور شدند. هنگامی که دیدند کسی در رخت خواب، خوابیده است. به یگدیگر گفتند:

"این هم محمد (ﷺ) که در ملحفه اش پیچیده و خواب می باشد!"
بعد به رخت خواب نزدیک شدند. وقتی شخصی که در زیر لحاف خوابیده بود، رخ بسوی آنان نمود، مشرکین از تعجب را کد ماندند. باور شان نمی شد. در آن رخت خواب حضرت رسول الله (ﷺ) نه، بلکه حضرت علی کرم الله وجهه خوابیده بود. آنان وقتی حضرت علی (رض) را در آن جا دیدند با خشم و فریاد از او پرسیدند:

"- پسر کاکایت کجاست؟"

حضرت علی (رض) گفت:

- نمی دانم و در این باره نظری نیز ندارم! من ناظر و پاسبان او نیز نمی باشم! شما به او گفتید که از مکه خارج شو! او نیز از مکه خارج شد و رفت.

مشرکین با شنیدن این پاسخ، حضرت علی کرم الله وجهه را مورد آزاد و اذیت قرار دادند و او را کشان کشان به مسجد الحرام بردند و حبس نمودند. بعد از مدتی نیز او را رها کردند. (نگاه، ابن هشام، ج، ۲، ۳۴۸؛ یعقوبی، ج، ۲، ۳۹)

مشرکین جاهل و بدبخت در حالی که با نیت شوم شان اطراف خانه پیامبر (ﷺ) را محاصره نموده بودند، رسول الله (ﷺ) در سایه امنیت الهی بدون وقوف آنان از این خانه بیرون شده و به خانه حضرت ابوبکر (رض) رسیده بودند. مشرکین برای از بین بردن پیامبر (ﷺ) نقشه یی داشتند. غافل از این که خداوند متعال نیز نقشه یی داشت. چون هیچ حکمی خارج از اراده او صورت گرفته نمی تواند. این موضوع را خداوند متعال در آیه کریمه چنین تصریح نموده است:



وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ

وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ﴿الأنفال، ۳۰﴾

ترجمه: "ای پیامبر (ﷺ)! {بیاد آور وقتی را که کافران با تو مکر می کردند. تا تو را به بند کشند یا به قتل رسانند یا از شهر بیرون کنند و آن ها {با تو} مکر می کنند، خدا نیز {با آن ها} مکر می کند و خدا بهتر از هر کسی می تواند مکر کند."

هجرت پر مشقت و جلای میهن

رسول الله (ﷺ) بعد از این که از خانه شان بیرون شدند، به خانه حضرت ابوبکر (رض) رفتند. حضرت ابوبکر (رض) برای سفر پیامبر (ﷺ) یک شتر آماده نموده بود. در حالی که ابوبکر (رض) قیمت این شتر را از ایشان نخواست بود، پیامبر (ﷺ) قیمت آن را به او پرداخت نمود. به آنها قصد تدبیر بیشتر، از عقب خانه حضرت ابوبکر (رض) پیاده خارج شدند. قسمی که پلان نموده بودند، شتران باید تا سه روز دیگر در خانه باقی می ماند.

برای این که راز شان مخفی بودن شان در آن غار فاش نشود به تدبیراً بر عکس مسیر رفتن به مدینه طی طریق نمودند. در این سفر حضرت ابوبکر (رض) گاهی از عقب و گاهی پیش از فخر کائنات حضرت محمد مصطفی (ﷺ) گام می گذاشتند. وقتی رسول الله (ﷺ) متوجه این رفتار او می شوند، از او می پرسند:

"- یا ابوبکر! چرا چنین می کنی؟

حضرت ابوبکر (رض) چنین گفت:

- یا رسول الله (ﷺ)! من نمی خواهم که از پیش و یا از عقب خطری و آسیبی به شما برسد!

ایشان به این ترتیب به غار ثور رسیدند.

بعد حضرت ابوبکر (رض) به پیامبر (ﷺ) گفت:

- یا رسول الله (ﷺ)! تا وقتی که من درون غار را تمیز می کنم، شما در این جا منتظر باشید!"

حضرت ابوبکر (رض) وارد غار شد و بعد از پاک نمودن مغاره و مسدود نمودن سوراخ های حشرات بیرون آمد و به پیامبر (ﷺ) گفت:

- ای رسول خدا (ﷺ)! حالا می توانید تشریف بیاورید!" (ابن کثیر، البدایه، ج، ۲، ۲۲۲-۲۲۳)

در این اثناء مشرکین به رهبری ابوجهل به خانه حضرت ابوبکر (رض) رفته بودند. از دخترش اسماء در مورد مکان و موقعیت پدرش پرسیدند. وقتی از او جواب رد گرفتند، خشم و انزجارشان را با نواختن سیلی یی بر روی این دختر بیچاره مرفوع ساختند.

فخر کائنات حضرت محمد (ﷺ) و یار غارش حضرت ابوبکر (رض) باید مدتی در این غار می ماندند. چون با ماندن در این غار از دست مشرکینی که آن ها را در راه های مدینه جستجو می کردند، نجات می یافتند. در اصل لطف و مرحمت خداوند متعال با ایشان بود و در صورت نیاز دست خدای یگانه به کمک آنان می رسید. با آن هم آن ها با توکل به خدای یگانه تدبیر را از دست ندادند. چون تعدادی از مشرکین با پی گیری رد پای آنان، تا غار ثور رسیدند. اما وقتی که به درون غار نظر نمودند، دیدند که دهان غار به وسیله تارهای عنکبوت پوشیده شده و کبوتری نیز در آن موقعیت لانه نموده است. با مشاهده این حالت آنان تصور نمودند که در این غار کسی نیست و حتی احتمال وجود پیامبر (ﷺ) در این غار نیز به خیال شان نرسید و به عقب برگشتند. (نگاه، ابن سعد، ج، ۱، ۲۲۹؛ ابن کثیر، البدایه، ج، ۲، ۲۲۳-۲۲۴)

تنها پناه گاه این دو مسافر عزیز و گران ارج، حق تعالی بود و بس. به این سبب مشرکین بدبختی که تا مغاره آمده و به آن نظر نموده بودند، نتوانستند به جز، تارهای عنکبوت و خانه کبوتر چیز دیگری را ببینند. شاعر عزیز ما عارف نهاد آسیا در این مورد چنین می گوید:

تار عنکبوت نه در زمین،

نه در هوا

و نه در آب بود،

بلکه در چشمان آن که حق را نمی دید بود! ۵۶

در شرف وقوع همه این رویداد در بیرون از غار، حضرت ابوبکر (رض) در آن دوران حالات دشواری را سپری می نمود. او در آن جا ترسیده بود. نه برای خود، بلکه برای دوستش محمد (ﷺ) و پیشوای امت اسلامی حضرت سردار کونین محمد مصطفی (ﷺ). چون اگر مشرکین اندکی خم می شدند و به دقت به غار نظر می انداختند، احتمال آن می رفت آن ها را ببینند. مشرکین اطراف غار را گشت زدند و گفتند:

"- اگر آنان به این غار داخل می شدند، حتماً تخم کبوترها شکسته و تارهای عنکبوت پاره می شد.
وقتی بعضی از آنان گفتند:

- به درون غار برویم و داخل آن را از نزدیک مشاهده کنیم!
امیه بن خلف گفت:

- آیا شما عقل ندارید؟ در داخل غار چه می کنید؟ شما به داخل این غاری که در آن با تارهای غلیظ عنکبوت پوشیده شده است، می خواهید داخل شوید؟ به خدا سوگند به باور من همین تارهای عنکبوت این غار قدیمی تر از زمان تولد محمد (ﷺ) می باشد!
ابوجهل نیز گفت:

"- به خدا سوگند! من نیز چنین تصور می کنم! اما محمد (ﷺ) با سحر چشمان ما را بست و ما را نابینا نمود!" (ابن سعد، ج ۱، ۲۲؛ حلبی، ج ۲، ۲۰۹)
در این اثناء حضرت ابوبکر (رض) که غرق در تفکر بود، خطاب به پیامبر (ﷺ) می گفت:

"- اگر من کشته شوم، یک فرد هستم، هر جی نیست؛ اما اگر شما را چیزی شود و یا گزندى برسد، آن زمان یک امت هلاک خواهد شد."

۵۶. متن اصلی شعر ترکی:

Örümcek ne havada, Ne suda, ne yerdeydi *** Hakk'ı görmeyen gözlerdeydi!

رسول الله (ﷺ) به یار غارش حضرت ابوبکر صدیق (رض) چنین فرمود:
 "ای ابوبکر نترس! بدون شک خدا با ماست!" (ابن کثیر، البدایه، ج ۲، ۲۲۳-
 ۲۲۴؛ دیاربکری، ج ۱، ۳۲۸-۳۲۹)

این حادثه در قرآن کریم چنین بیان شده است:

إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ
 لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ
 كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿التَّوْبَةِ، ٤٠﴾

ترجمه: "اگر شما او را {یعنی رسول خدا را} یاری نکنید، البته خداوند او را یاری خواهد کرد. هنگامی که کافران او را که یکی از دوتن بود، {از مکه} بیرون کردند. آن گاه که در غار بودند {و خدا بر درِ غار کوه، پردهٔ عنکبوتان و آشیانهٔ کبوتران گماشت تا دشمنان که به عزم کشتنش آمده بودند، او را نیافتند.} می گفت: مترس که خدا با ماست. آن زمان خدا وقار و آرامش خاطر خود را بر او فرستاد و او را به سپاه و لشکرهای غیبی خود که شما آنان را ندیدید مدد فرمود و ندای کافران را پست گردانید و ندای خداست که مقام بلند دارد و خدا را کمال قدرت و دانایی است."

حضرت ابوبکر (رض) بعدها این لحظات و حالات را چنین به زبان می آورد:

"ما زمانی که در غار کوه بودیم، پاهای مشرکین را می دیدم و صدای شان را می شنیدم. وقتی نگران شدم که مبادا مشرکین ما را ببینند. به رسول الله (ﷺ) گفتم:

‘ای رسول الله (ﷺ)! اگر آنان کمی به پایین خم شوند و به دقت درون غار را بنگرند، ما را خواهند دید.’
 رسول الله (ﷺ) فرمودند:



‘- ای ابوبکر (رض)! چرا برای دو شخصی که شخص سوم میان شان خداوند متعال است، نگران هستی؟’ (بخاری، فضایل الاصحاب، ۲، مناقب، ۴۵؛ مسلم، فضایل صحابه، ۱)

برای حضرت پیامبر (ﷺ) بعد از غار حراء که قبل از نبوت برای شان حیثیت یک مکتب الهی را داشت، غار ثور نیز مکان تعلیم معنویت دیگری شده بود. گویا در غار حراء تخم های ایمان پاشیده شده بود و در غار ثور بعد از شگوفه نمودن نهال های آن، تخم های احسان و تصوف کاریده شده بود. غار ثور به معنی مشاهده اسرار و تجلیات الهی و خواندن حکمت های بشر و کائنات بود. این نشان می دهد که انسان اول باید زنده گی شریعت مدارانه را تجربه کند و بعد برای تجربه زنده گی متصوفانه، قابلیت و ظرفیت خود را انکشاف دهد.

رسول الله (ﷺ) در جریان اقامت شان در غار ثور که سه شبانه روز به طول انجامید، تنها نه بود. بلکه دوستش حضرت ابوبکر (رض) بعد از پیامبران بهترین و با خیر ترین انسان نیز با ایشان همراه بود. حضرت ابوبکر (رض) به شرف، عزت و فضیلت ماندن در طول سه روز در آن غار با پیامبر (ﷺ) نائل شد. حضرت رسول الله (ﷺ) به دوست عزیز اش، حضرت ابوبکر (رض) گفت:

لَا تَحْزَنَنَّ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا! * ﴿التَّوْبَة، ۴۰﴾

ترجمه: "غمگین مشو! خدا با ماست!"

پیامبر (ﷺ) با خواندن این آیه کریمه به حضرت ابوبکر (رض) خاطر نشان می سازد که خداوند متعال پیوسته با آن هاست. این سخن به معنی آغاز عبادت ذکر خُفیه می باشد. هم چنان به معنی باز شدن دریچه های قلب به سوی خداوند متعال و رسیدن به آرامش و حضور می باشد. یعنی غار ثور مکان آماده سازی قلوب برای رسیدن به الله متعال شد. یعنی این اولین مرحله سفر بسوی خداوند متعال می باشد.

نخستین انتقال اسرار قلوب پیامبر (ﷺ) به امتش که قبل از آن هیچ گاهی صورت نپذیرفته بود نخستین بار با حضرت ابوبکر (رض) شروع می شود. به

این ترتیب حضرت پیامبر (ﷺ)، اولین سلسله حلقه زنجیر طلایی را شکل داد. محبت جاری از قلب پیامبر (ﷺ) به قلب حضرت ابوبکر (رض) عبور و بعد با عبور به قلوب تمامی دوستان خداوند (ج) جریان پیدا نمود. جریان انتقال این محبت مثل عبور و پیوست حلقه های زنجیر به هم دیگرش متصل و تا امروز ادامه یافته است. آغاز و انجام محبت و اظهار محبت دوستان الله تبارک و تعالی محبت پیامبر (ﷺ) می باشد. به این سبب تازه نگهداشتن رابطه مان با پیامبر (ﷺ) به معنی محکم نگهداشتن پیوند رابطه مان با خداوند متعال محسوب می شود. بناً گام گذاشتن در این راه و دست یافتن به محبت خداوند (ج) جزء محبت به دوستان خدا و عاشقان پیامبر اش، چیز دیگری بوده نمی تواند.

در غار ثور یک بار رسول خدا (ﷺ) سر مبارک شان را بر زانوی حضرت ابوبکر (رض) گذاشت و به خواب رفت. در آن اثناء حضرت ابوبکر (رض) در نقطه یی نزدیک به خود شان یک سوراخ کوچک را مشاهده نمود. نگران شد و فوراً پای خود را روی آن سوراخ بدون آن که پیامبر (ﷺ) را از خواب بیدار نماید، گذاشت. تا مبادا حشره یی مؤذی از آن غار سر بیرون آورد و به پیامبر (ﷺ) آسیبی رساند.

نگرانی او به جا بود. چون اندکی بعد ماری از آن سوراخ نیش خود را به پای حضرت ابوبکر (رض) فرو برد. حضرت ابوبکر (رض) بر آن درد جانکاه به شدت تحمل نمود و از جایش تکان نخورد، تا پیامبر (ﷺ) از خواب بیدار نشود. اما نتوانست از شدت درد جلو قطرات اشک چشمانش را بگیرد. یکی از آن قطرات اشک بر رخسار مبارک رسول الله (ﷺ) فرو ریخت. رسول الله (ﷺ) چشمانش را باز کرد و از حضرت ابوبکر (رض) پرسید:

"چه شد ای ابوبکر (رض)! چرا اشک ریختی؟"

حضرت ابوبکر (رض) گفت:

"چیزی نیست یا رسول الله (ﷺ)!"

بعداً با اصرار زیاد، حضرت ابوبکر (رض) مجبور شد، تا موضوع را با

پیامبر (ﷺ) شریک سازد. (بیهقی، دلائل، ج ۲، ۴۷۷؛ ابن کثیر، البدایه، ج ۲، ۲۲۳)



در طول مدتی که پیامبر (ﷺ) با دوستش حضرت ابوبکر (رض) در غار ثور اقامت داشت، دختر حضرت ابوبکر (رض) به آن‌ها غذا می‌آورد. پسرش عبدالله نیز بر اساس دستور پدرش هر شب به غار ثور نزد آنان می‌آمد و هنگام سحر از نزد آنان جدا می‌شد و به سرعت خود را به مکه می‌رساند. تا مشرکین مکه گمان کنند که او نیز مثل ایشان شب را در مکه سحر نموده است. عبدالله که فرزندی ذکی و هوشیار بود، روز‌ها را نیز با مشرکین یکجا سپری می‌نمود. به این ترتیب از تمامی سخن‌های مشرکین در حق پیامبر (ﷺ) واقف و همه نیرنگ‌ها و حيله‌های آنان را به سمع پیامبر (ﷺ) می‌رسانید. (ابن هشام، ج ۲، ۹۹؛ بخاری، مناقب الانصار، ۴۵، هیثمی، ج ۶، ۵۳)

مشرکین مکه که از سه روز بدین سو رسول الله (ﷺ) را می‌جستند، امید خود را برای یافتن ایشان از دست داده بودند. وقتی عبدالله به حضرت رسول الله (ﷺ) خبر آورد که مشرکین امیدشان را نسبت به یافتن آن‌ها از دست داده‌اند؛ ایشان با دوستشان حضرت ابوبکر (رض) در روز چهارم با رهنمایی که به آنان شترها را آورده بود، به راه افتیدند. این سفر برای این که پیامبر (ﷺ) را از سرزمینی که در آن جا زاده و بزرگ شده بود، دور می‌کرد، برای پیامبر (ﷺ) غم انگیز بود. وقتی ایشان در جایی بنام حضوره رسیدند، خطاب به شهر مکه چنین فرمودند:

"تو بهترین شهر از شهرهای دنیا نزد خدا هستی! اگر از این شهر رانده نمی‌شدم، به غیر از تو هیچ مکانی را سرزمین خود انتخاب نمی‌نمودم" (احمد، ج ۱، ۳۰۵؛ ترمذی، مناقب، ۳۹۲۵/۶۸)

خداوند متعال با وحی این آیه اندوه پیامبرش را تسلی نمود:

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ

فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۸۵﴾ القصص، ۸۵

ترجمه: "ای پیامبر ما! یقین دان که {آن خدایی که {احکام} قرآن را بر تو فرض گردانید. {و ابلاغ آن را وظیفه تو قرار داد. {البته تو را به جایگاه خود {مکه

یا بهشت ابد { باز خواهد گرداند. } تو با مردم { بگو که خدای من به حال آن که محقق در هدایت و آن که در ضلالت آشکار است، { از هرکس { داناتر است. }
این آیه برگشت دو باره پیامبر (ﷺ) را به مکه مژده می داد. هم چنان به عنوان اولین نشانه فتح مکه، قلب محزون پیامبر (ﷺ) را پر از سرور و شادی نمود.

فاصله میان شهر مکه - مدینه ۴۰۰ کیلومتر می باشد. این مسافه در آن زمان به وسیله شتر تنها در هشت روز قابل پیمایش بود. راه مکه الی مدینه بسیار طویل بود. هوای گرم داشت و ریگ های صحاری آن چون آتش سوزان داغ بود. این کاروان مبارک در یک شبانه روز نخست بدون وقفه به سرعت به راه اش ادامه داد. حضرت ابوبکر (رض) را تعدادی زیادی از مردم می شناخت. چون ایشان گاه و بیگاه به مقصد تجارت به شام سفر می نمود. وقتی حضرت ابوبکر (رض) در طول راه با یکی از کسانی که او را می شناخت مواجه می شد و از او در مورد کیستی پیامبر (ﷺ) سؤال می نمود:

"- ای ابوبکر (رض)! این شخصی که در پیش رویت راه می رود کیست؟"
حضرت ابوبکر (رض) به مقصد تدبیر به آنان می گفت:

"- او رهنمای من است!"

در حالی که اصلاً مراد حضرت ابوبکر (رض) از این سخن این بود که ایشان با نشان دادن بهترین و با خیر ترین راه، رهبری معنوی من را انجام می دهند. (ابن سعد، ج، ۱، ۲۳۳-۲۳۵؛ احمد، ج، ۲، ۲۱۱)

رسول الله (ﷺ) با حضرت ابوبکر (رض) و غلام آزاد کرده اش عامر بن فهیره به رهبری عبدالله بن اُریقط در مقامی بنام قدید، به خیمه یی سرزدند. این خیمه متعلق به زنی بنام اُمّ معبد بود. این زن برای رفع احتیاجات آب و نان مسافرینی که از این راه عبور و مرور می نمودند، کار می کرد. این کاروان مبارک که بسوی مدینه در حرکت بود، از او شیر خواستند. اُمّ معبد در خیمه اش گوسفند بسیار ضعیفی داشت. این گوسفند نه تنها این که شیری نداشت، بلکه مجال رفتن با گله به صحرا را نیز نداشت، از این سبب آن را در خیمه نگهداشته بودند. رسول



الله (ﷺ) از اُمّ مَعْبَد اجازت خواست تا از گوسفند شیر بدوشد. اُمّ مَعْبَد به پیامبر (ﷺ) گفت:

"- اگر توانستی در او شیری بیابی، می توانی آن را بدوشی!"

رسول الله (ﷺ) بعد از دعای اعطای خیر و احسان از جانب خداوند متعال، با گفتن "بسم الله الرحمن الرحيم" با دستان خود شروع به دوشیدن شیر از آن گوسفند نمود. ایشان در آن روز شیر زیادی از آن گوسفند دوشید.

به اساس روایت اُمّ مَعْبَد (رض) آن گوسفند تا زمان خشک سالی دوران خلافت حضرت عمر (رض) زنده بود. اُمّ مَعْبَد (رض) بعد ها نیز از برکت و خیر آن گوسفند چنین سخن می گفت:

"- مواشی ما در حالی که چیزی برای خوردن در زمین نمی یافتند، ما آن گوسفند را صبح و شام دو نوبت می دوشیدیم."

بعد از آن که پیامبر (ﷺ) و آن کاروان مبارک از آن جا دور می شود، شوهر اُمّ مَعْبَد، اَبُو مَعْبَد به خیمه وارد می شود و بعد از دیدن شیر زیاد، از خانم اش می پرسد:

"- ای اُمّ مَعْبَد! این شیر از کجا شد؟ هیچ یکی از گوسفندان ما شیری ندارند و در نقطه دور از این جا در چراگاه هستند. در این جا نیز گوسفندان قابل دوشیدن نداریم! این چه حال است؟

اُمّ مَعْبَد در پاسخ شوهرش می گوید:

- امروز یک ذات مبارک به خیمه ما سرزد!

بعداً تمامی واقعاتی که آن روز با سر زدن پیامبر (ﷺ) در خیمه شان واقع شده بود، با زیبایی تمام حکایت نمود.

شوهرش به او گفت:

- عجله کن بگو او چگونه شمایی داشت؟

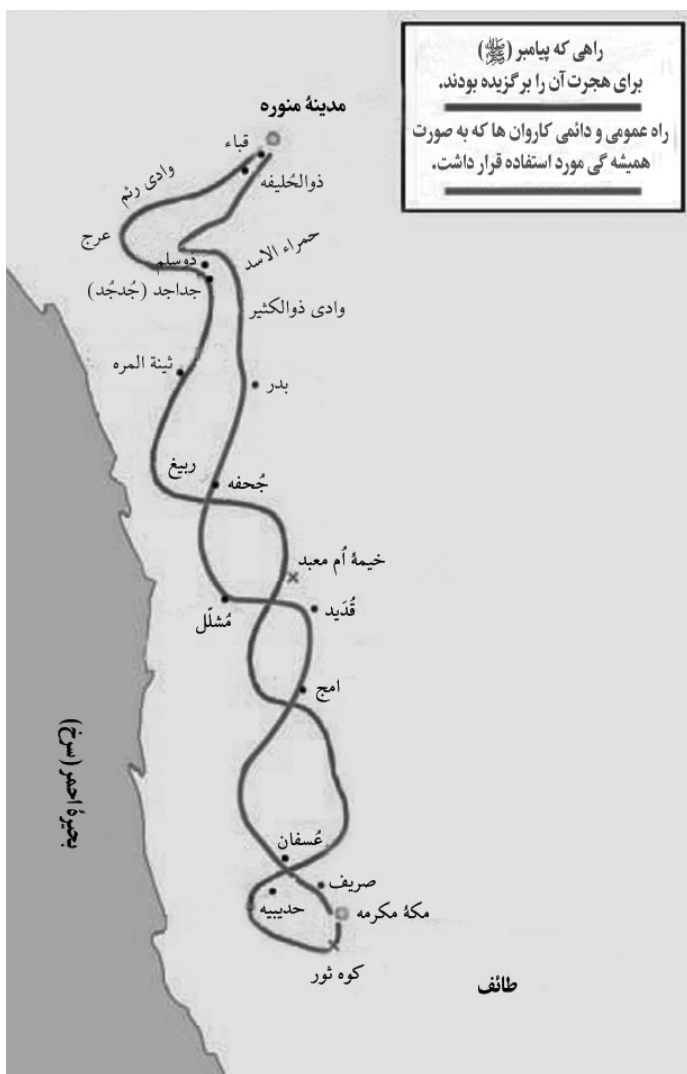
وقتی شوهرش از او خواست که تا شمایل و چهره ظاهری آن ذات را به او تعریف نماید، ام مَعْبَد (رض) چنین گفت:

- آن ذات مبارکی را که من دیدم، زیبایی اش از هر جهت هویدا، چهره اش نورانی و دارای بهترین اخلاق بود. وجودش از هرگونه عیب مبرا، اندامی متناسب، سیمایی زیبا و چهره‌ی متبسم داشت. سیاهی چشم، کثرت مژه‌ها و نزاکت صدایش توجه انسان را به خود جلب می نمود. سفیدی چشمانش به خوبی سفید و قسمت سیاهی اش کاملاً سیاه بود. چشمانش سرمه‌ا زلی داشت. موهای سیاه تیره و ریشی انبوه و اندکی دراز داشت. وقتی خاموش می نشست سکونت و وقار در او به وضوح دیده می شد و هنگامی که سخن می گفت زیبایی، چهره خندان و زبان پر حلاوت در او به خوبی آشکار می شد. سخنانش شبیه به مروارید نظم داده شده، دانه دانه از دهانش بیرون می شد. سخنانش بسیار روشن، آشکار و در آن می توان حق را از باطل به خوبی مجزاً کرد. او نه به قدری که آن را عاجز و نه به اندازه‌ی بی که از آن بیزاری باید جست، سخن می گفت. نزدش دوستانی هم داشت. آنان به سخنان او به دقت گوش فرا می دادند و هنگامی که او دستوری می داد، آنان فوراً برای انجام آن وارد عمل می شدند. او کسی بود که خدمت کرده می شد و مورد احترام قرار می گرفت. بر علاوه هیچ کس را مذمت، ملامت و اذیت نمی نمود."

أَبُو مَعْبُدٌ بَا شَنِيدِن اَيْن اَوْصَافَ زِيَا سَوْكَند ياد نمود و گفت:

- بدون شک این ذات پیامبری است که از قبیله قریش ظهور نموده. کاش می توانستم با او در این سفر همراه و همکار شوم. حالا هم اگر چاره‌ی بیابم این کار را خواهم کرد!" (نگاه، ابن سعد، ج، ۱، ۲۳۰-۲۳۱؛ ج، ۸، ۲۸۹؛ ج، ۳، ۱۰-۱۱) مشرکین مکه که خود نتوانسته بودند، این کاروان را بیابند برای یابنده آن جایزه‌های زیادی گذاشته بودند. تعدادی از جاهلان و غافلان نیز فریب این هدایا و جوایز را خورده برای یافتن پیامبر (ﷺ) به راه افتیده بودند. یکی از آنان نیز سراقه بن مالک بود.

سراقه بعد از جستجوی زیادی، قافله پیامبر (ﷺ) را از راه دور دید. بعد اسپش را به سرعت بسوی آنان راند. اما در این هنگام با نزدیک شدن به کاروان پیامبر (ﷺ) پاهای اسپ هایش آهسته آهسته در ریگ فرو می رفت. خودش نیز



به زمین افتید. به هر اندازه یی که کوشش نمود نتوانست از ریگ بیرون آید و به نزد پیامبر (ﷺ) برسد. بعد از تلاش و زحمت زیادی عقلش بر سرش آمد. از کاری که کرده بود پشیمان شد و از پیامبر (ﷺ) عفو خواست. رسول الله (ﷺ) نیز به او دعا نمود. به برکت دعای رسول الله (ﷺ) اسپ او از کام ریگ ها

نجات یافت. سُرّاقه بعد از دیدن این معجزه قلبش متحول شد و دوست صمیمی پیامبر (ﷺ) شد.

سُرّاقه بعد از این حادثه به مقصد مخفی نگهداشتن موقعیت کاروان، به عقب برگشت. کسانی را که به آن مسیر در پی یافتن رسول الله (ﷺ) می آمدند یا بر می گشتاند و یا به مسیری غلط سوق می داد. (مسلم، زهد، ۷۵)

کاروان هجرت گام به گام به مدینه نزدیک می شد. در حالی که مشرکین برای کشتن پیامبر (ﷺ) اشخاص بی شماری را توظیف نموده بودند، با آن هم پیامبر (ﷺ) وظیفه دعوت و تبلیغ خود را انجام می داد و با هر کسی که در راه مواجه می شد، برایش از اسلام بیان می نمود.

مهمان گرامی از راه می رسد

مردمان مدینه از آن لحظه یی که خبر مسافرت رسول الله (ﷺ) را به مدینه شنیدند، با هیجان و اشتیاق تمام انتظار آن حضرت (ﷺ) را می کشیدند. آنان از روزها بدین سو چشم به راه تشریف آوری آن مسافر مبارک بودند. اهل مدینه به پیشواز از آن قافله نور همه روزه تا بیرون از شهر می رفتند و با حسرت زیاد انتظار آمدن ایشان را می کشیدند.

در نهایت سال چهاردهم نبوت، دوازدهم ماه ربیع الاول روز دو شنبه یک ندای زیبا قلوب همه مؤمنان را مسرور نمود. آن ندا:

"مهمان مبارکی که انتظارش را داشتیم از راه رسید!"

با شنیدن این خبر مژده دهنده، صدای نعره های تکبیر تمامی شهر مدینه را فراگرفت. مسلمانان به مقصد حفاظت از فخر کائنات حضرت محمد مصطفی (ﷺ) که بسوی ایشان هجرت نموده بود، مسلح شدند. یکی با اسب و دیگری با پای پیاده به پیشواز از فخر کائنات و بهترین موجودات حبیب خدا، حضرت محمد مصطفی (ﷺ) بسوی ایشان شتافتند.

کاروان مبارک رسول الله (ﷺ) تحت حمایت و محافظت الهی به مقام قباء که در نزدیکی های مدینه موقعیت دارد رسید، شهر مدینه از سبب کثرت مردم و



بلندی شور، شوق و شعف مردم شبیه به سیل خروشان به جوش آمد و از بلندی های اطراف مدینه این نغمات خوش با صدای گیرا و بلند این نشید که قلوب همه را به وجد می آورد، به آسمان ها رسید.

طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا
مِنْ ثَنِيَّةِ الْوَدَاعِ
وَجَبَ الشُّكْرُ عَلَيْنَا
مَا دَعَا لِلَّهِ دَاعِي
أَيُّهَا الْمَبْعُوثُ فِينَا
جِئْتَ بِالْأَمْرِ الْمُطَاعِ
جِئْتَ شَرَّفْتَ الْمَدِينَةَ
مَرْحَبًا يَا خَيْرَ دَاعِ
أَنْتَ شَمْسُ أَنْتَ بَدْرٌ
أَنْتَ نُورٌ عَلَى نُورٍ
يَا حَبِيبِي يَا رَسُولَ

ترجمه: ماه شب چهار ده از فراز تپه های بدرقه مسافران، (ثنیات الوداع) بر ما تابیدن گرفت، شکر خدا بر ما واجب گردید، مادامی که بنده یی از بنده گان به درگاه خداوند نیایش کند. ای آن که در میان ما مبعوث گردیده یی، فرمان تو را همواره فرمان برداریم!

تاریخ از آن لحظه به بعد صفحه جدیدی گشود و تقویمی را (تقویم هجرت) آغاز نمود که تمامی واقعاتی که از آن روز تا قیام قیامت به وقوع می پیوست با آن فهرست می نمود.

بسیاری از کسانی که برای دیدن نور عالم، فخر کائنات سردار انبیاء حضرت محمد (ﷺ) آمده بودند، ایشان را نمی شناختند. چون قبل از این ایشان را ندیده بودند. آنان مدتی اشتباهاً حضرت ابوبکر (رض) را پیامبر گمان کردند.

رسول الله (ﷺ) در حال سکوت بود. وقتی بر بالای شان آفتاب تابیدن گرفت، حضرت ابوبکر (رض) از جا برخاست و با شالش بر بالای ایشان سایه ایجاد کرد تا رسول الله (ﷺ) را گرمای آفتاب اذیت نکند. آن زمان بود که مسلمانان رسول الله (ﷺ) را شناختند. (بخاری، مناقب الانصار، ۴۵)

مسجد قباء، مسجدی با سنگ بنای زهد و تقوا

قباء، مکانی در نزدیکی های شهر مدینه، نخستین ایستگاه هجرت پیامبر (ﷺ) می باشد. رسول الله (ﷺ) در مقام قباء چهارده شب در قبیله بنی عمرو بن عوف ماند. مسجد مشهور قباء نیز در این مدت ساخته شد. رسول الله (ﷺ) شخصاً در اعمار این مسجد اشتراک نمودند.

مسجد قباء اولین مسجدی است که در تاریخ اسلام اعمار شده است. این مسجد برای این که در جریان حادثه مهمی چون هجرت رسول الله (ﷺ) اعمار شده است، در تاریخ اسلام نیز از اهمیت زیادی برخوردار می باشد. از این مسجد در قرآن کریم چنین تذکر به عمل آمده است:

لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ * ﴿التَّوْبَةُ، ۱۰۸﴾

ترجمه: "تو {ای رسول ما} هرگز در مسجد آن ها {به نماز} مایست که همان مسجد {قبا} که بنیانش از اول برپایه تقوا محکم بناء گردیده، سزاوار تر است به این که در آن اقامه نماز کنی که در آن مسجد مردان پاکی که مشتاق تهذیب نفوس خود اند، در آیند و خدا مردان پاک و مُهذَّب را دوست می دارد. ۵۷"

ابوهریره (رض) می فرماید که آیه ۱۰۸ سوره توبه - ترجمه: "در آن جاکسانی هست که دوست دارند از گناه پاک شوند. خداوند پاکترین ها را

۵۷. بعد ها وقتی حضرت عمر (رض) مبدأ تاریخ اسلام را هجرت پیامبر (ﷺ) قرار می داد، به اصطلاح «مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ» این آیه استناد نموده است.



دوست دارد."- در مورد مردم قباء نازل شده است. (ترمذی، تفسیر، ۹؛ ابوداود، طهارت، ۴۴/۲۳؛ ابن ماجه، طهارت، ۳۵۷)

وقتی که اولین مهاجرین به قباء رسیده بودند، مکان خشک نمودن خرماهای قبیله بنی عمرو بن عوف را تمیز کرده در آن جا شروع به عبادت نموده بودند. غلام آزاد کرده شده ابوحنیفه، حضرت سالم (رض) برای این که قرآن کریم را به بهترین شکل آن می دانست و تلاوت می نمود، پیش نماز اولین مهاجرین مسلمان در آن جا شده بود. (ابن سعد، ج، ۲، ۸۷؛ ج. ۴، ۳۱۱)

رسول الله (ﷺ) این ساحه یی را که نخستین مهاجرین مسلمان در آن نماز می کرد، توسعه داد و در آن جا مسجد قباء را بنا نمود. در این مسجد نیز مثل مسجد نبوی و نه مسجد دیگر در مدینه فعالیت های تعلیمی و تربیتی ادامه یافت. هر زمانی که پیامبر (ﷺ) به این مسجد سر می زد، فعالیت های انجام شده در این مسجد را بررسی می نمود. (حمید الله، پیامبر اسلام، ج، ۲، ۷۷۱)

علمبردار سعادت کونین حضرت محمد مصطفی (ﷺ) روز های شنبه گاهی پیاده و گاهی با مرکب به مسجد قباء می رفتند و در آن جا دو رکعت نماز می خواندند. (بخاری، فضل الصلاة، ۳، ۴؛ مسلم، حج، ۵۱۶)

رسول الله (ﷺ) در حدیثی این عمل را به مسلمانان نیز توصیه نموده چنین فرموده اند:

"هر آن کسی که در خانه به شکل درست آبدست نموده، بعد به مسجد قبا بیاید و در آن جا نماز کند، برایش ثواب حج عمره داده می شود." (ابن ماجه، اقامه، ۱۹۷؛ نسائی، مسجد، ۹)

مسجد قباء توسط حضرت عثمان (رض) و عمر بن عبدالعزیز وسعت داده شد و بعداً به کرات باز سازی و تعمیر شده است. این مسجد در سال ۱۲۴۵ هجری قمری مطابق به ۱۸۲۹ م. توسط سلطان محمد دوم با سقف هموار و یک مناره اعمار شده بود. بعداً توسط حکومت عربستان سعودی تخریب و به شکل گنبد دار با چهار مناره مجدداً اعمار شده است.

مدینه منوره از آن روز به بعد مرکز و محل انتشار و اعتلای دین مبین اسلام گردید. چهره سیاه کفر و ظلمت با این هجرت زوال یافت. مسجد سعادت یعنی مسجد قباء به عنوان نشان و خاطره آن هجرت مبارک با کسب مقام مقدس و متعالی، جاودان گردید.

انصار مال و ملک شان را در میان گذاشتند و به مهاجرین جوان مردانه چنین می گفتند:

"این مال من است! نصفش را به تو بخشیدم، بردار!"

به این ترتیب اساس یک اخوت و برادری اسلامی که نظیرش دیده نشده بود، چنین پی ریزی شد. اسلام در تاریخ به جایگاهی فراموش ناشدنی و نامیرایی خود دست یافت. در مدینه آذان ها، روزه ها، اعیاد، ذکات ها و انجام محاربه های جهاد با هیجان و اشتیاق مقدسش به بهترین وجه تجلیل و عملی شد. این چنین تا قیام قیامت بهترین الگو و نمونه را برای مسلمانان در تاریخ اسلام عرضه نمود.

رسول الله (ﷺ) در جریان اقامت در مقام قباء در خانه کثوم بن هدم، از قبیله بنی عمرو بن عوف، مهمان شد. ایشان هنگام اقامت در این جا، روز ها به خانه حضرت سعد بن خيثمه (رض) می رفت و با مسلمانان در آن جا صحبت می نمود.

حضرت سعد بن خيثمه (رض) چون مجرد بود، همه جوانان مجرد مهاجر در خانه او اقامت داشتند. به این سبب خانه حضرت سعد (رض) را "مَنْزِلُ الْعُرَّابِ" (خانه مجرد ها) می نامیدند. (ابن هشام، ج ۲، ۱۱۰؛ ابن سعد، ج ۱، ۲۳۳)

رسول الله (ﷺ) در طول اقامت شان در قباء به مراسم جنازه حضور می یافتند، مریض ها را عیادت و دعوت ها را اجابت می نمود. حضرت ابوسعید خدری (رض) خاطره یی از آن روز های اصحاب رسول الله (ﷺ) را چنین نقل می کند:

هنگامی که رسول الله (ﷺ) جدیداً به مدینه تشریف فرما شده بودند، اگر یکی از مایان در بستر مرگ می افتید، پیامبر (ﷺ) را از این موضوع مطلع می

ساختیم. ایشان نیز تشریف می آوردند و بر بالای سرش نشسته استغفار می خواندند. اگر مریض وفات می نمود، ایشان با کسانی که همراه اش بود، یا به خانه می آمد و یا تا دفن آن میت در آن جا انتظار می کشید.



ما از ترس این که ایشان را زحمت نداده باشیم، بدون مطلع ساختن ایشان میان خود چنین گفتیم:

"- تا وقتی که مریض مان فوت ننموده است، به پیامبر (ﷺ) چیزی نگوییم. وقتی مریض فوت نمود، ایشان را خبر دار سازیم. به این ترتیب آن ها نه خسته می شوند و نه زمان بیشتر خود را از دست می دهند."

بعد از آن چنین کردیم. یعنی بعد از این که مریض مان فوت می نمود، نزد ایشان می رفتیم و حضرت شان را مطلع می ساختیم. ایشان نیز حضور می یافت، بر مُتَوَقَّی نماز می کرد و استغفار می نمود.

مدتی چنین کردیم. بعداً میان خود گفتیم:

"- این کار را نیز نکنیم. چون این کار نیز ایشان را خسته می سازد. وقتی جنازه یی داشتیم آن را نزد خانهٔ رسول الله (ﷺ) می بریم و ایشان در آن جا بر آن میّت نماز کنند. این کار برای ایشان زحمت کمتری خواهد داشت."

بعد چنین کردیم.

راوی حدیث، محمد بن عمر (رض) می گوید:

"به سبب این که در آن جا نماز جنازه اداء می شد، به آن مکان "مُصَلَّأ" (جایی که نماز جنازه در آن خوانده می شود). گفته شد. همهٔ جنازه ها به آن جا برده می شد. بعد از وفات رسول الله (ﷺ) نیز همین روش ادامه یافت." (ابن سعد، ج، ۱، ۲۵۷، حاکم، ج، ۱، ۵۱۹)

حضرت علی کرم الله وجهه نیز تمامی امانت هایی را که رسول الله (ﷺ) به او تسلیم داده بود، به صاحبانش سپرده، به قباء که پیامبر (ﷺ) نیز در آن جا حضور داشتند، خود را رسانید و به آنان ملحق شد.

نخستین نماز جمعه در وادی رانونا

مردم قباء وقتی دانستند که از شرف مهمانداری آفتاب دو عالم، امام الانبیا، حضرت محمد مصطفی (ﷺ) محروم می شوند، با اندوه از دست دادن این شرف بزرگ نزد رسول الله (ﷺ) رفتند و به ایشان گفتند:



"- یا رسول الله (ﷺ)! آیا از ما دلگیر شده اید و یا این که می خواهید به خانه با خیر تر از خانه ما بروید؟ چرا می خواهید از ما جدا شوید؟
رسول الله (ﷺ) برای آن ها فرمودند:

- نخیر! به من امر شد، تا به مدینه بروم!"

آنان نیز از شنیدن این پاسخ خشنود شدند و از نزد رسول الله (ﷺ) رفتند.
(دیار بکری، ج، ۱، ۳۳۹)

رسول الله (ﷺ) بعد از چهارده روز اقامت در مقام قباء، بایاران همراه شان بسوی مدینه در حرکت شدند. روز جمعه بود. وقتی زمان نماز ظهر فرا رسید، به وادی رارونا رسیده بودند. کاروان پیامبر (ﷺ) در این جا اتراق نمود. رسول الله (ﷺ) برای اداء نماز جمعه که تازه فرض شده بود، از شتر فرود آمد. چون حالا مسلمانان سرزمینی داشتند که می توانستند در آن با آزادی و امنیت زنده گی نمایند. نماز جمعه به عنوان علامه و نشانه شکل گیری اقتدار اسلام و مسلمانان فرض شده بود. رسول الله (ﷺ) اولین بار نماز جمعه را با اصحاب شان اداء نمود. ایشان در آن جا این سخنان گهربار را بر زبان راند:

خطبه نخست:

"- ای مردم! قبل از مرگ توبه کنید! تا فرصت از دست تان نرفته است، عمل صالح انجام دهید! با دادن صدقه بسیار، چه به صورت مخفی و چه به صورت آشکارا. ذکر خداوند متعال را کنید. با خداوند متعال رابطه بهتری داشته باشید! اگر چنین کنید، خداوند متعال شما را رزق بیشتر و همکاری زیادی خواهد نمود. چیز هایی را که از دست داده اید، دوباره به دست خواهید آورد.

بدانید که خداوند متعال در این ماه این سال، نماز جمعه را بر شما تا قیام قیامت فرض گردانیده است. اگر من میان شما باشم و یا نباشم، اگر کسی امامت شما را در حالی که عادل باشد و یا نباشد، به عهده داشته باشد و شخصی این نماز را مهم ندارد و یا آن را انکار کند و اداء ننماید، در زنده گی خیری نخواهد دید و خداوند متعال کار هایش را به مؤفقت نخواهد رساند! نماز های دیگر آن

شخص نیز برایش اجری نخواهد داشت. البته توبه کننده گان مثنی می باشد. چون هر آن که توبه کند خداوند متعال توبه او را قبول می کند. (ابن ماجه، اقامه، ۷۸)

"ای مردم! در صحت مندی تان برای آخرت توشه یی بسازید! حقا که همه روزی خواهد مرد و گوسفندانش را بدون شبان خواهد گذاشت. بعد خداوند متعال با او بدون مُترجم و واسطه، سخن خواهد گفت و برایش چنین گفت: آیا رسول من نزد شما نیامده و اوامر را برای شما ابلاغ ننمود؟ من برای تو مال و ملک بسیار دادم و احسان بی شمار کردم، تو در برابر آن برای نجات خودت چه آوردی؟ وقتی هر آن کسی که به این پرسش مواجه شد، به راست و چپش نگاه می کند، چیز نمی تواند بیابد. بعد وقتی به مقابله نظر می کند، جهنم را می بیند...

پس بیدار شوید! اگر کسی می تواند با دادن نیم خرما از آتش جهنم خود را وا رهند، باید آن را انجام دهد! اگر کسی نتوانست آن نیم خرما را بیابد، با بیان سخنان زیبا تلاش به انجام کار نیک کند! چون در عوض به یک عمل نیک از ۱۰ - ۷۰ درجه اجر و پاداش داده می شود.

سلامتی، رحمت و مغفرت خداوند متعال بر شما باد!" (نگاه، بخاری، توحید، ۳۶؛ مسلم، زکات، ۹۷؛ ابن هشام، ج، ۱، ۱۱۸-۱۱۹، بیهقی، دلائل، ج، ۲، ۵۲۴)

خطبه ثانی:

"ای مردم! خداوند (ج) را حمد می گویم و خاص از او مدد می جویم. از شر نفس هایمان و بدی اعمال مان به خدای یگانه پناه می بریم! کسی را که خدا هدایت کند، احدی نمی تواند او را گمراه کند و کسی را که خداوند (ج) هدایت ننماید، هیچ کسی قادر نیست، تا او را به راه راست هدایت کند.

شهادت می دهم که خدایی بجز خدای یگانه وجود ندارد. او یکه و یگانه است و شریکی ندارد. بهترین کلام ها کلام خداوند (ج) می باشد. کسی که خداوند متعال قلبش را با قرآن مزین نموده و بعد از کفر با نعمت اسلام او را هدایت نموده است، اگر قرآن را نسبت به سایر کلام ها ترجیح دهد، پس او رهایی یافته است.



چیزی را که خداوند (ج) دوست دارد، شما نیز آن را دوست بدارید! از کلام خدا و ذکر اسم آن ذات، خسته نشوید. از کلام خداوند متعال در قلب تان تنگی و تاریکی نیاید! چون کلام خداوند متعال از بهترین اعمال و از بهترین قصه های عبرت انگیز بنده گان خدا (پیامبران برگزیده) سخن می گوید. کلام خدا حلال و حرام را مشخص می کند.

شما تنها خدای یگانه را عبادت کنید و چیزی را به او شریک نسازید! از او بترسید! سخن ها و رفتار تان، تصدیق و اقرار کننده او باشد. برای حصول رضای خداوند متعال یک دیگر تان را دوست داشته باشید! آگاه باشید که خداوند متعال کسانی را که به عهد شان پای بند نبوده، مورد غضب خود قرار خواهد داد. سلام و رحمت خداوند بر شما باد!" (بیهقی، دلائل، ج، ۲، ۵۲۴-۵۲۵)

این خطبه ها با موضوعاتی چون، اعتقاد، اخلاق و معاملات (روابط انسانی) در حکم یک اصل دینی قرار دارد.

همچنان فرض گردانیده شدن نماز جمعه در این روز (روز جمعه) نشان دهنده اهمیت و ضرورت تشکیل جماعت مسلمین در روز جمعه می باشد.

انتظار پر هیجان در مدینه

هنگام حرکت از قباء بسوی مدینه، رسول الله (ﷺ) برای ماماهاش بنی نجار به قصد حمایت از او خبر فرستاد. آنان نیز شمشیر بر کمر بستند و به حضور رسول الله (ﷺ) حاضر شدند. به رسول الله (ﷺ) سلام کردند و گفتند:

"- وقتی امنیت تان تأمین شد می توانید به شترهای تان سوار شوید!"

(بخاری، مناقب الانصار، ۴۶)

رسول الله (ﷺ) بعد از ادای نماز جمعه به شترش قصواء سوار شد و به همراه حضرت ابوبکر (رض)، سران قبیله نجار و سایر مسلمانان وارد شهر مدینه شدند.

همه مسلمانان مدینه آرزوی میزبانی از رسول خدا حضرت محمد (ﷺ) را در خانه شان داشتند. همه تلاش و تقلا می نمودند تا ایشان را به خانه خود ببرند و از ایشان میزبانی نمایند. در این خصوص با هم بحث و گفت و گو می کردند.

در این حال رسول الله (ﷺ) در حالی که بر بالای شتر نشسته بودند، با اشاره به شتر شان خطاب به اصحاب کرام (ﷺ) فرمودند:

"- این حیوان را آزاد بگذارید! از مقابلش دور شوید. او مأمور به امر خداوند متعال می باشد (او خود می داند که در کجا بایستد)!" (ابن هشام، ج، ۲، ۱۱۲-۱۱۳)

به این ترتیب بدون این که قلب کسی برنجد، مسئله مهمانی پیامبر (ﷺ) به خوبی حل می شد. قسمی که شتر مبارک بعد از نشستن و برخاستن بر جاهایی، بلاخره در زمین مقابل خانه حضرت خالد بن زید یعنی حضرت ابویوب الانصاری نشست. قلب حضرت ابویوب الانصاری این صحابی خوش شانس را سرور و خوشی غیر قابل تعریف فراگرفت. او فوراً به رسول الله (ﷺ) نزدیک شد و ایشان را به خانه شان چنین دعوت نمود:

"- بفرمایید ای رسول الله (ﷺ)! خانه ما را مشرف نمودید!"

رسول الله (ﷺ) وقتی بسوی خانه ابویوب الانصاری می رفت، دختران خورد سن قبیله نجار با دف های شان چنین سرود می خواندند:

"- ما دختران بنی نجار هستیم! خوشا به حال ما که همسایه گان محمد (ﷺ) هستیم!"

در آن هنگام سلطان قلب ها حضرت محمد (ﷺ) از ایشان چنین پرسید:

- بگوئید ببینم، آیا مرا دوست دارید؟

آنان نیز:

- بلی! یا رسول الله (ﷺ)! تو را بسیار دوست داریم!

رسول الله (ﷺ) که با خورسندی و سرور آنان، مسرور شده بود، فرمودند:

- خدا می داند و به او سوگند یاد می کنم که من نیز شما را دوست دارم!

به خدا سوگند من نیز شما را دوست دارم! به خدا سوگند من نیز شما را دوست دارم!" (ابن ماجه، نکاح، ۲۱؛ دیاربکری، ج، ۱، ۳۱۴)

حضرت براء بن عازب (رض) می فرماید:



"من مردمان مدینه را خورسند تر و شادمان تر از زمان تشریف آوری پیامبر (ﷺ) به هیچ چیز و هیچ زمان دیگر ندیدم! روز تشریف آوری پیامبر (ﷺ) مرد و زن، خورد و بزرگ همه به راه ها و سقف های خانه های شان بر آمده بودند و با شور و شعف بسیار می گفتند:

‘- نبی خدا آمد! یا محمد (ﷺ)! یا رسول الله (ﷺ)! یا رسول الله (ﷺ)! یا محمد (ﷺ)! یا رسول الله (ﷺ)!’ (بخاری، مناقب الانصار، ۴۵، مسلم، زهد، ۷۵)

حضرت انس بن مالک (رض) چنین روایت می کند:

"من روزی زیباتر، منورتر و شریفتر از روزی که رسول الله (ﷺ) به مدینه تشریف آورده بود، ندیدم. زمانی که ایشان تشریف آورد، شهر مدینه غرق در نور گشت." (احمد، ج، ۲، ۱۲۲؛ ترمذی، مناقب، ۱)

مسلمانان مدینه به شرف سعادت تشریف آوری پیامبر (ﷺ) به شهر مدینه، شتر قربانی نمودند.^{۵۸} با این هجرت تاریخی دوره نبوت مکی به پایان رسید و دوره مدنی آغاز یافت.



سوالات فصل سوم



۱. دلایل تحریم مسلمانان از طرف مشرکین چه بود؟ این تحریم چگونه لغو شد؟
۲. معجزه های داده شده به پیامبران چه حکمت هایی دارد؟ بیان نمایید!
۳. برای سایر پیامبران در یک مورد خاصی معجزه عطا شده است. اما چرا به پیامبر (ﷺ) در ساحه های متفاوت معجزه های مختلف داده شده است؟
۴. از سفر طائف کدام درس ها را می توان گرفت؟
۵. رسول الله (ﷺ) در برابر رفتار ناشایسته، زشت و فجیع و ناشایست مشرکین طائف، در حق آنان چگونه دعا نمود؟
۶. نتیجه حاصل شده از دیدار اول عقبه چه ها می تواند باشد؟
۷. دلیل واقع شدن واقعه معراج بعد از سفر طائف چه بوده می تواند؟ شرح دهید؟
۸. آیا میان انسان های عصر پیامبر (ﷺ) که با گفتن "لا اله الا الله" از کفر و آتش جهنم نجات می یافتند و انسان هایی که امروز با گفتن "لا اله الا الله" از آن نجات می یابند، تفاوتی هست؟
۹. حضرت ابوبکر (رض) در برابر تحریکات تمسخر آمیز مشرکین بعد از واقعه معراج، چگونه پاسخ ارائه نموده است؟
۱۰. چرا در فتح مدینه نیازی به شمشیر نشد؟
۱۱. مهم ترین نتیجه حاصله از بیعت دوم عقبه چیست؟ بیان دارید.



۱۲. هدف این سخن پیامبر (ﷺ) که گفت: "کشور ها با شمشیر فتح می شدند، اما مدینه با قرآن!" چه می باشد؟

۱۳. از خوابیدن حضرت علی کرم الله وجهه در رخت خواب پیامبر (ﷺ) بدون هیچ تردیدی در شبی که رسول الله (ﷺ) هجرت می نمود، چه چیزی می توان فهمید؟

۱۴. چرا هجرت به مدینه بعد از سیزده سال سختی و مشقت انجام شد؟

۱۵. حکمت ها و مراد الهی از رنج ها، شکنجه ها و مظلومی که مسلمین در مکه در طول سیزده سال کشیده اند چه می تواند باشد؟

۱۶. در غار ثور چگونه کمک های الهی به پیامبر (ﷺ) رسیده است؟

۱۷. انتقال اسرار قلب پیامبر (ﷺ) که منبعی از نور می باشد به امتش، چه وقت و در چه شرایطی شروع شده است؟

۱۸. هنگام هجرت وقتی افرادی از حضرت ابوبکر (رض) در مورد کیستی پیامبر (ﷺ) می پرسیدند، ایشان می گفت: "رهنمای من است! به من راه را نشان می دهد!" از این پاسخ حضرت ابوبکر (رض) چه چیزی را می توان آموخت؟

۱۹. دلیل فرض شدن نماز جمعه در مدینه منوره چه می باشد و چرا این نماز در مکه فرض نشده بود؟

۲۰. با تشریف آوری رسول الله (ﷺ) در مدینه، مسلمانان آن دیار شادی و خورسندی شان را چگونه به نمایش گذاشتند؟

ب: سوالات خانه خالی:

۱. خداوند متعال برای پیامبران خود، هنگام تبلیغ و دعوت دین اش، ویژه گی های فوق العاده تأثیر گذار عطا نموده اند. حادثاتی که از این ویژه گی های آنان صادر می شوند به نام می گویند.
۲. حادثه شق شدن ماه را بنام معجزه می نامند.
۳. سال دهم هجرت را که در آن حضرت خدیجه (رض) و ابوطالب وفات نموده است، یاد می کنند.
۴. صحابی یی که در بازگشت رسول الله (ﷺ) از سفر طائف با مسلمان شدن اش، پیامبر (ﷺ) را بسیار خشنود نموده بود، حضرت (رض) می باشد.
۵. در حادثه اسراء، پیامبر (ﷺ) از به برده شده است.
۶. با انتشار دین مبین اسلام در مدینه منوره و خورسند شدن پیامبر (ﷺ) و مسلمانان از این موضوع سال دوازدهم نبوت را نامیدند.
۷. به کسانی که از مکه به مدینه هجرت نموده بودند، و به کسانی که در دیار خود به آنان یاری رسانیده بودند، گفته می شود.
۸. تقویمی که هجرت پیامبر (ﷺ) از مکه به مدینه، مبدأ آن قرار داده شده است، بنام یاد می شود.
۹. مسجد اولین مسجدی است که مسلمانان اعمار نموده است.
۱۰. رسول الله (ﷺ) نخستین نماز جمعه را در وادی در مسجد "جمعه" اداء نموده است.



ج: سوالات گزینه یی:



۲. کدام یکی از گزینه های ذیل از جمله نتایج با برکت برای مسلمانانی که با تحمل رنج ها و مشکلات زیادی تحریم را به پایان رسانیده بودند نمی باشد؟

الف: قوتمندی احساس اخوت و برادری در شرایط سخت و دشوار قحطی.

ب: به وجود آمدن ترحم و شفقت در قلب مشرکین نسبت به مسلمانان.

ج: مشرکین دانستند که نمی توانند، مانع افزایش تعداد مسلمین شوند.

د: دست برداشتن تعدادی از مشرکین از اندیشه ظلم بر مسلمانان.

۱. کدام یکی از گزینه های ذیل از دلائل تحریم مسلمانان نمی باشد؟

الف: انصراف پیامبر (ﷺ) از دین اش.

ب: مانع مسلمان شدن سایر مشرکین موجود.

ج: آماده سازی زمینه ترک و فرار مسلمین از مکه.

د: یافتن راهی برای کشتن پیامبر (ﷺ).

بسم الله الرحمن الرحیم

۳. کدام از گزینه های ذیل از اهداف دادن معجزه به پیامبران نمی باشد؟

الف: فراهم نمودن زمینه دیدن حقیقت توسط انسان ها، از راه متأثر ساختن آن ها.

ب: عاجز ثابت نمودن، کافران سرکش.

ج: تأیید حقیقت تمامی اطلاعات و باور های معتقدین.

د: سهل نمودن، ایمان آوردن انسان ها به ایشان.

۴. کدام یکی از اهداف ذیل در سفر طائف پیامبر (ﷺ) وجود نداشت؟

الف: ایجاد یک توافق سیاسی با مردم طائف که سرکش و طغیان گر شده بودند.

ب: یافتن یک سرزمین جدید برای مسلمین تا آن ها بتوانند، عبادات شان را به شکل درست و راحت انجام دهند.

ج: دعوت مردم طائف به دین مبین اسلام و فراهم نمودن زمینه پخش و انتشار این دین.

د: یافتن جایی برای مسلمانانی که با گذشت هر روز تحت فشار، ظلم و شکنجه های هولناک بیشتر مشرکین قرار می گرفتند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۵. وقتی بدن رسول الله (ﷺ) بعد از ضربات سنگ های مردم طائف پر از خون شد، ایشان چنین دعا نمود: "پروردگارا! ضعیفی، بیچاره گی و تحقیر شدنم در نظر مردم را به تو حواله می کنم! خداوندا! تو قومم را هدایت کن! چون آنان نمی دانند!" از این دعای رسول الله (ﷺ) کدام یکی از روش های تبلیغ دین اسلام قابل استخراج نیست؟

الف: دلائل نامؤفقت خود در انجام مأموریت های دینی را در خود جستجو کردند.

ب: دوری گزیدن از انسان های نادان که سخن و تبلیغ برای شان کار گر نمی افتد.

ج: مؤفقت و هدایت را لطفی از الطاف خداوند متعال شمردن.

د: همیشه دعا نمودن برای هدایت کسانی که به آن ها تبلیغ و دعوت صورت گرفته است.

۶. وقتی پیامبر (ﷺ) بعد از سفر درد آور طائف، که خیلی حال دشوار داشت و به مکه برگشته بود، در بازار ها نزد هر کس می رفت و به آنان می گفت: "قریش مانع تبلیغ کلام پروردگارم شد. آیا در میان شما کسی نیست که مرا با خود میان قومش ببرد؟" این وضع پیامبر (ﷺ) در مورد احوال ایشان به ما چه اطلاعاتی ارائه می نماید؟

الف: دست کشیدن از تبلیغ و خسته گی ایشان را نشان می داد.

ب: نا امیدی و بیچاره گی ایشان را نشان می داد.

ج: این حالت نشانگر آن بود که ایشان نتوانسته بود در مکه مکرمه اسلام را به کسی بفهمانند.

د: ایشان در صدد یافتن سرزمینی جدید برای مسلمانان بود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۷. وقتی پیامبر (ﷺ) دین اسلام را تبلیغ می نمود، بر بالای شان خاک، خاشاک و اشیای کثیف دیگر انداخته می شد، دخترش زینب (رض) برای تمیز نمودن روی و بدن مبارک ایشان نزد شان می آمد، پیامبر (ﷺ) به او می گفت: "گردنت را به چادرت بپوشان! نترس که پدرت در دام خواهد افتید، کشته و یا دچار ذلت خواهد شد!" از این سخن پیامبر (ﷺ) کدام یکی از گزینه های ذیل قابل استخراج نیست؟

الف: خداوند (ج) کسانی را که برای حاکم ساختن دین او کار می کنند، پست و ذلیل نمی سازد.

ب: وقتی در دایره اسلام زنده گی می کنیم، در هر شرایط باید ستر عورت و عفت را رعایت کنیم.

ج: کسانی را که دین خداوند متعال را تبلیغ می نماید، خانواده شان نیز باید بسان آنان صبر و متانت را پیشه کنند.

د: برای این که وظیفه تبلیغ کار پر مشقت و دشواری است، هرکس باید آن را انجام ندهد.

۸. به اساس متن قرآن کریم کدام یکی از گزینه های ذیل از جمله دلائل برده شدن پیامبر (ﷺ) از مسجد الحرام الی مسجد القصی در یک شب می باشد؟

الف: خداوند (ج) می خواست که نشانه هایی را به حبیبش نشان دهد.

ب: نشان دادن حضرت جبرئیل به پیامبر (ﷺ).

ج: دادن وظیفه پیامبری به رسول الله (ﷺ).

د: نشان دادن سایر پیامبران به پیامبر ما حضرت محمد مصطفی (ﷺ).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



۹. کدام یکی از گزینه های ذیل از جمله هدیه های مژده دهنده به پیامبر (ﷺ) در شب معراج نمی باشد؟

الف: فرض گردانیده شدن پنج وقت نماز.

ب: وحی شدن ۱۲ آیت سوره بقره به پیامبر (ﷺ) در آن شب.

ج: داخل نشدن سایر پیامبران به جنت، بدون اجازه حضرت محمد (ﷺ).

د: سایر پیامبران بدون اجازه رسول الله (ﷺ) نمی توانند وارد جنت شوند.

۱۰. کدام یکی از گزینه های ذیل از جمله حکمت هایی نیست که از حادثه معراج بتوان آن را استدراک نمود؟

الف: اگر ما لائق معراجی که به پیامبر (ﷺ) لطف شده است، شده بتوانیم، به ما نیز یک معراج معنوی نصیب خواهد شد.

ب: معراج برای ما تعالی و تقدس انسان به وسیله نجات از کثافات، نفسانیت و افزایش روحانیت و لطافت نشان می دهد.

ج: برای این که نماز مستقیم از طرف خداوند متعال به پیامبرش وحی شده است، پس خواندن نماز به معنی دریافت وحی می باشد.

د: در نتیجه تمامی سختی هایی که انسان متقبل می شود، خداوند رحمان قطعاً او را مورد اکرام و بخشش خود قرار می دهد.

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۱. ادامه سرکشی و طغیان مشرکین
بعد از انکار معجزه معراج،
سبب کدام حالات ذیل شده
است؟

الف: تعدادی از مسلمین با
شک و تردید از ایمان شان
برگشته اند.

ب: رسول الله (ﷺ) را مورد
شکنجه ها و اذیت هایی قرار
دادند که تا آن روز چنین
شکنجه و ستمی به ایشان
نشده بود.

ج: تعدادی از مسلمین در حالی
که در خفا به این معجزه
ایمان داشتند، در ظاهر چنان
نشان می دادند که منکر آن
هستند.

د: آنان نعمت موجودیت پیامبر
رحمت حضرت محمد (ﷺ)
را از دست داده بودند.

۱۲. کدام یکی از گزینه های ذیل از
جمله تَعَهُدَاتِ نیست که پیامبر
(ﷺ) در عقبه اول از مسلمانان
مدینه گرفته بود؟

الف: مدتی مدارا نمودن با
منافقین.

ب: به هیچ کسی بهتان ننمودن.

ج: دزدی نکردن.

د: دختران شان را زنده به گور
ننمودن.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



۱۳. کدام یکی از گزینه های ذیل از جمله ویژه گی هایی نیست که بتوان از زنده گی حضرت مصعب بن عمیر (رض) الگو گرفت؟

الف: ترجیح دادن سعادت ابدی، نسبت به خورسندی دنیا و نعمت های آخرت نسبت به نعمت های دنیوی.

ب: صرف تلاش حد اعظمی، برای انتشار دین مبین اسلام و مشرف شدن انسان ها به دین مبین اسلام.

ج: در حالت غنا و ثروت همه چیز را رها نموده به عبادت و ذکر مشغول شدن.

د: در صورت لزوم برای تبلیغ دین مبین اسلام و خدمت به انسان ها هجرت نمودن از کشور خود.

۱۴. کدام یکی از گزینه های ذیل از جمله چیز هایی نیست که پیامبر (ﷺ) در ملاقات دوم عقبه از مسلمانان مدینه خواسته است؟

الف: دوباره بر نگشتن به دین و عقاید گذشته شان.

ب: حفاظت رسول الله (ﷺ) قسمی که از جان و مال شان حفاظت می نمایند.

ج: در حالت غم و خوشی، غنا و فقر و در هر حال از رسول الله (ﷺ) اطاعت می نمایند.

د: تقبل و رفع احتیاجات غذایی و مکانی مسلمانان مدینه.

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۵. کدام یکی از گزینه های ذیل از جمله روش ها و میتود هایی نیست که پیامبر (ﷺ) در برابر اذیت ها و آزار های مشرکین مکه به مسلمانان آن را تعقیب ننموده است؟

الف: شوق و هیجان ایمان را در وجود مؤمنین زنده نگهداشته و آن را افزایش می داد.

ب: در برابر مشقت و عذاب های وارده بر مسلمانان آنان را با تلقین صبر، تحمل و امید همکاری می نمود.

ج: در مقابل ظلم و شکنجه های مشرکین متقابلاً عکس العمل نشان می داد.

د: هم در دشواری و هم در سختی دل به توکل الله می بست و تسلیم مشیت و اراده او بود.

۱۶. او که هنگام هجرت به مدینه برای آخرین بار بسوی کعبه رفت و دو رکعت نماز خواند و با جسارت کامل با قبول هر نتیجه یی حتی مرگ خطاب به مشرکین مکه گفت: "من حالا از این جا می روم. هر کسی که می خواهد مادرش در عزایش بنشیند و خانمش بیوه شود، مرا دنبال نماید." کدام یکی از اصحاب رسول الله (ﷺ) می باشد؟

الف: حضرت علی کرم الله وجهه

ب: حضرت حمزه (رض)

ج: حضرت ابوبکر (رض)

د: حضرت عمر (رض)

بسم الله الرحمن الرحيم



۱۷. بزرگترین تهدید برای مشرکین مکه که ممکن است از هجرت مسلمانان به مدینه برای مشرکین عارض شود، چه می تواند باشد؟
الف: آنان دیگر نمی توانستند که مسلمانان را مورد ظلم و بدی قرار دهد.

ب: اعتبار یافتن اسلام و انتشار آن در خارج از مکه.

ج: متأثر شدن تجارت به صورت منفی از هجرت مسلمین به مدینه.

د: از مسلح شدن و تعرض قریب الوقوع مسلمانان به مشرکین مکه.

۱۸. کدام یکی از گزینه های ذیل از جمله سبب های تأخیر هجرت پیامبر (ﷺ) به مدینه نسبت به سایر مسلمین نمی باشد؟

الف: پیامبر (ﷺ) چون غمخوار امتش بود، می خواست نخست امت شان به آسایش دست یابد.

ب: عدم وجود دستور هجرت به مدینه برای خود پیامبر (ﷺ).

ج: نبود یک مرکب و همراه برای هجرت به مدینه.

د: ایشان می خواست که نسبت به هر کس دیگر در آخر بماند، اوضاع را بررسی و بر آن حاکم شود.

بزرگترین تهدید

۰۲

۱. چشمان خورد و بزرگ همه
بر افق و اقصای آسمان ها
دوخته شده بود.

۲. مردم با خواندن سرود ها و
نشیدها خورسندی و خوشی
شان خود را ابراز می نمودند.

۳. مردان با بستن شمشیرها در
کمر و به دست گرفتن اسلحه
های شان به پیشواز بر آمدند.

۴. همه می خواستند که ایشان
مهمان خانه او شوند.

نتیجه مشترکی که از این
عملکردهای مسلمانان مدینه در
برابر رسول الله (ﷺ) می توان
بیرون کرد، چه می تواند باشد؟
الف: مردمان مدینه مردمان
بسیار پر هیجانی بودند.

ب: آنان رسول الله (ﷺ) را
بسیار دوست داشتند.

ج: آنان به شکلی از اشکال می
خواستند که محبت شان را
نسبت به رسول الله (ﷺ) به
اثبات برسانند.

د: مردمان مدینه انسان های بسیار
پر شتاب و باعجله بودند.

۱۹. کدام یکی از حادثات واقع
شده در غار ثور، به عنوان یک
عنصر آغازین تصوف قابل قبول
نیست؟

الف: تعلیم دادن ذکر: "غم
نخور خدا با ماست!" به
صورت مخفی!

ب: محبت عمیق و وافر
حضرت ابوبکر (رض) و
همراهی خصوصی او با پیامبر
(ﷺ) در غار ثور باعث ایجاد
مفهوم "رابطه" در تصوف
شده است.

ج: تشکیل رابطه مرشد و مرید
در تصوف در جریان سه روز
نزدیکی بدنی و قلبی پیامبر
(ﷺ) با حضرت ابوبکر
(رض).

د: سه روز پر مشقت در غار ثور
باعث فرض شدن، ریاضت،
عزالت و سختی در تصوف
شده است.

فهرست

۵	 دیباچه مؤلف
۸	 سردار انبیاء حضرت محمد مصطفی (ﷺ)
	نقش شناخت پیامبر (ﷺ) در درک حقیقت اسلام و زنده گی نمودن
۱۰	 مطابق به آن
۱۲	 حکمت های گزینش عربستان در پیدایش و انتشار دین اسلام
۱۳	 مکه یا أمّ القری
۱۵	 تاریخچه و تقدس خانه کعبه
۲۰	 کعبه محفوظ، در پناه رحمان و واقعه فیل
۲۳	 حضرت ابراهیم (ع) و عقیده توحیدی یا حنفیت

فصل اول

حضرت محمد (ﷺ) قبل از نبوت / ۲۲

۲۹	 میلاد با سعادت پیامبر اکرم (ﷺ) و دوره کودکی ایشان
۲۹	 نسب با صفای حضرت محمد مصطفی (ﷺ)
۳۰	 ازدواج والدین گرامی رسول الله (ﷺ)
۳۲	 وفات عبدالله پدر پیامبر اسلام (ﷺ)
۳۳	 وقوع حوادث و اخباری که مژده آمدن آن حضرت (ﷺ) را می داد
۳۶	 میلاد با سعادت و وقوع رخداد های خارق العاده
۳۸	 نام مبارک پیامبر اسلام (ﷺ)
۳۹	 دایه های حضرت پیامبر (ﷺ)
۴۳	 ماجرای شق الصدر پیامبر (ﷺ)



- سیاحت به مدینه و وفات بی بی آمنه مادر گرامی رسول الله (ﷺ) ۴۵
- محمد (ﷺ) در پناه جد مهربانش عبدالمطلب ۴۷
- پیامبر (ﷺ) تحت کفالت کاکایش ابوطالب ۴۹
- جوانی حضرت پیامبر (ﷺ) ۵۱**
- رشد و پرورش پیامبر (ﷺ) در پناه رحمان ۵۱
- سردار کونین و پیشه پیامبرانه (شبانی) ۵۴
- سفرها و سیاحت های پیامبر (ﷺ) با کاکاهای شان ۵۵
- دیدار با بحیرای راهب ۵۶
- حَلْفُ الْفُضُول ۵۸
- زنده گی تجاری پیامبر (ﷺ) ۶۰
- ازدواج با حضرت خدیجه الکبری (رض) ۶۲
- به فرزندی گرفتن زید بن حارثه ۶۴
- شیر خدا در کنار پیامبر (ﷺ) ۶۶
- فرزندان پیامبر (ﷺ) ۶۷
- اعمار مجدد بنای کعبه و تعیین حَکَم ۶۸
- پیامبر (ﷺ) و عزلت گزینی های غار حراء ۷۰
- سوالات فصل اول ۷۳**

فصل دوم

دوره نبوت در کانون آن یعنی مکه مکرمه / ۸۵

- عهد مکی نبوت ۸۷
- مقدمات نزول وحی و رؤیاهای صادق ۸۷
- سه سال آغازین نبوت: دوره دعوت مخفی ۸۹
- نزول نخستین وحی آسمانی و انقطاع آن ۸۹

۹۳..... حقیقت ماهیت وحی و اشکال نزول آن

۹۸..... ویژه گی های پیامبر (ﷺ)

۱۰۵..... چرایی و حکمت های بشر بودن رسول الله (ﷺ) و سایر پیامبران

۱۰۷..... حکمت های اُمّی بودن حضرت محمد (ﷺ)

۱۰۹..... حِلِیَةُ سَعَادَت

۱۱۲..... ختم دوره فترت و نزول دوباره وحی

۱۱۴..... پیشگامان اسلام و نخستین مسلمانان

۱۱۷..... دارالارقم، اولین مرکز دعوت و تعلیم دین مبین اسلام

۱۱۹..... سال چهارم نبوت

چیزی را که به آن مأمور شده یی آشکار کن، این کار

۱۱۹..... را نخست از اقوام خود شروع کن!

۱۲۳..... کوه صفا و دعوت آشکار قریشیان به دین مبین اسلام

۱۲۹..... روش دعوت و اهمیت تبلیغ

۱۳۵..... رفتار زشت و جاهلانۀ ابولهب و خانمش در برابر پیامبر (ﷺ)

۱۳۶..... تلاش های آشتی جویانۀ سران قریش

۱۴۲..... پیامبر (ﷺ) و قرآن در معرض بهتان ها و اتهام های مشرکین

۱۴۵..... مسلمانان و شکنجه های جان گداز مشرکین

۱۵۴..... تلقین صبر و استقامت برای مسلمین

۱۵۹..... سال پنجم نبوت

۱۵۹..... هجرت به حبشه

۱۶۱..... بررسی ماهیت مسئلۀ غرانیق

۱۶۳..... هجرت دوم مسلمانان به حبشه

۱۶۴..... سال ششم نبوت

درخواست قریشیان از نجاشی برای عزیمت مسلمین مهاجر به مکه... ۱۶۴



- ایمان آوردن حضرت حمزه (رض)..... ۱۶۹
 اسلام آوردن حضرت عمر (رض)..... ۱۷۵
 سوالات فصل دوم..... ۱۸۱

فصل سوم

سال های هفتم الی نهم نبوت / ۱۹۵

- سال های هفتم الی نهم نبوت..... ۱۹۷

تحریم مسلمین و محاصره اقتصادی آنان در شعب ابی طالب توسط

- مشرکین مکه..... ۱۹۷

- پایان تحریم ظالمانه مشرکین..... ۱۹۹

- وقوع معجزه شق القمر و رویکرد منکرانه مشرکین مکه..... ۲۰۱

- سال دهم نبوت..... ۲۰۵

عام الحزن یا سال ماتم: رسول الله (ﷺ) در سوگ خانم با وفایش

- حضرت خدیجه (رض) و کاکایشان ابوطالب..... ۲۰۵

- سفر پر مشقت فخر کائنات حضرت محمد مصطفی (ﷺ) به طائف..... ۲۰۹

جنیات با شنیدن صدای قرآن کریم از زبان مبارک رسول کریم (ﷺ)

- ایمان می آورند..... ۲۱۳

دیدار پیامبر (ﷺ) با قبایل مختلف و دعوت آن ها به سوی یکتا پرستی

- ۲۱۶

- ازدواج پیامبر (ﷺ) با حضرت سوده (رض)..... ۲۲۳

- سال یازدهم نبوت..... ۲۲۵

- دیدار مبارک و سرنوشت ساز عقیقه..... ۲۲۵

معراج، لطف بی بدیل خداوند متعال برای حبیبش حضرت محمد

- مصطفی (ﷺ)..... ۲۲۶

- درس هایی که از واقعه معراج مبارک باید گرفت!..... ۲۳۶



۲۳۷.....	واکنش های مشرکین و مؤمنین به واقعهٔ معراج
۲۴۰.....	سال های دوازدهم و سیزدهم نبوت
۲۴۰.....	بَیْعَتِ اوَّلِ عَقَبَه
۲۴۱.....	فتح مدینه با کلام خدا یعنی قرآن کریم
۲۴۴.....	بَیْعَتِ دوُمِ عَقَبَه
۲۴۹.....	نگاهی تحلیلی به دورهٔ نبوت پیامبر (ﷺ) در مکه
۲۵۲.....	هجرت، آخرین انتخاب پیامبران
۲۵۲.....	صدور فرمان هجرت و هجرت مسلمانان به مدینه
۲۵۴.....	مشرکین مکه و نقشهٔ سوئی قصد به جان پیامبر (ﷺ)
۲۵۹.....	هجرت پر مشقت و جلای میهن
۲۷۰.....	مهمان گرامی از راه می رسد
۲۷۲.....	مسجد قُباء، مسجدی با سنگ بنای زُهد و تقوا
۲۷۶.....	نخستین نماز جمعه در وادی رانونا
۲۷۹.....	انتظار پر هیجان در مدینه
۲۸۲.....	سوالات فصل سوم

پاسخ نامه

پاسخ سوالات فصل اول

ب. پاسخ سوالات خانه خالی:

۱. حضرت محمد (ﷺ)
۲. حنیف
۳. دعای / مژده / رؤیای
۴. ۵۷۱ / ۲۰ / دوازدهم / روز دو شنبه
۵. فرقلید
۶. ثویبه / حلیمه
۷. ۶ ساله گی / ۸ ساله گی
۸. حضرت خدیجه / ۴۰
۹. ابراهیم
۱۰. فاطمه

ج. پاسخ سوالات گزینه یی:

- ۱: ج ۲: ب ۳: ج ۴: ب ۵: د ۶: الف ۷: ب
۸: د ۹: ب ۱۰: د ۱۱: الف ۱۲: ب ۱۳: ج ۱۴: د
۱۵: الف ۱۶: ب ۱۷: ب ۱۸: الف ۱۹: ج ۲۰: د

پاسخ سوالات فصل دوم

ب. پاسخ سوالات خانه خالی:

۱. چهل
۲. حضرت خدیجه (رض)
۳. اُمی
۴. حضرت سُمیه (رض) / یاسر (رض)
۵. چهارم
۶. رجب / پنجم
۷. دوازده / پنج
۸. دارالارقم
۹. ابولهب / سورۀ تبت
۱۰. حضرت عثمان (رض)



ج. پاسخ سوالات گزینه یی:

- ۱: الف: ۲: الف: ۳: ب: ۴: د: ۵: ج: ۶: د: ۷: د
۸: الف: ۹: ب: ۱۰: ج: ۱۱: الف: ۱۲: الف: ۱۳: د: ۱۴: ب
۱۵: ب: ۱۶: ج: ۱۷: د: ۱۸: الف: ۱۹: ب: ۲۰: الف

پاسخ سوالات فصل سوم

ب. پاسخ سوالات خانه خالی:

۱. معجزه ۵. مسجد الحرام / مسجد الاقصی ۸. تقویم هجری
۲. شق القمر ۶. سال سرور یا شادمانی ۹. قُبا
۳. عام الحزن ۷. مهاجر / انصار ۱۰. رانونه
۴. عداس (رض)

ج. پاسخ سوالات گزینه یی:

- ۱: ج: ۲: ب: ۳: ج: ۴: الف: ۵: ب: ۶: د: ۷: د
۸: الف: ۹: د: ۱۰: ج: ۱۱: د: ۱۲: الف: ۱۳: ج: ۱۴: د
۱۵: ج: ۱۶: د: ۱۷: ب: ۱۸: ج: ۱۹: د: ۲۰: ب

